



شورای عالی حوزه علمیه خواهران
مرکز مدیریت حوزه های علمیه خواهران

تحقیق پایانی سطح دو (کارشناسی)

مدرسه علمیه نرجس خاتون (سلام الله علیها)

شهرستان برخوار

موضوع:

سیری بر توصیه های تربیتی حدیث عنوان بصری

استاد راهنما:

سرکار خانم طائی

استاد داور:

آقای دکتر موسوی زاده

پژوهشگر:

صفورا رفیعی زاده

بهار ۱۳۹۵

بسمه تعالی

تحقیق پایانی با موضوع :

که توسط پژوهشگر محترم سرکار خانم: صفورا رفیعی زاده

برای دریافت دانشنامه سطح دو (کارشناسی) تدوین شده است ، توسط هیأت داوران مورد ارزیابی قرار
گرفته و در تاریخ / / ۱۳۹۰ ، با کسب رتبه پذیرفته شده است.

استاد راهنما: سرکار خانم طائی

استاد داور:

مدرسه علمیه:

امضاء مدیر ومهر مدرسه



شورای عالی حوزه علمیه خواهران
مرکز مدیریت حوزه های علمیه خواهران

تحقیق پایانی سطح دو (کارشناسی)

مدرسه علمیه نرجس خاتون (سلام الله علیها)

شهرستان برخوار

موضوع:

سیری بر توصیه های تربیتی حدیث عنوان بصری

استاد راهنما:

سرکار خانم طائی

استاد داور:

آقای دکتر موسوی زاده

پژوهشگر:

صفورا رفیعی زاده

بهار ۱۳۹۵

تقدیم به:

برگ سبزی است تحفه درویش، هدیه به ساحت قدسی حضرت صدیقه طاهره، فاطمه الزهرا (سلام الله علیها)، مظلومه ای که حقش غضب گردید و پهلویش شکست.

و به همسر بزرگوارش حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) اولاد معصومینش (علیهم السلام) خاصه اولین شهید راه تبری حضرت محسن بن علی (علیه السلام).

تقدیر و تشکر

اینک که با لطف و عنایت خداوند متعال دوره سطح دو را به پایان رساندم جا دارد که صمیمانه و به دور از هر نوع ریا و خودنمایی و متواضعانه از تمامی اساتید بزرگوار و گرامی که از آنها درس علم و اخلاق و معرفت و ایمان فرا گرفته ام تشکر و قدردانی نمایم.

اساتید محترم و بزرگواری که در این دوره از تحصیل و دوره های قبلی خوشه چین باغ علم و معرفت آنها بودم و از آنها نه فقط تعلیم علم بلکه درس زندگی آموختم

از استاد محترم راهنما و معاون پژوهش که در طول این مدت علی رغم مشغله ی فراوان حوصله به خرج دادند و در ارتقاء کیفیت پایان نامه به بنده کمک فراوانی نموده و زحمت بسیاری کشیده اند، تقدیر و تشکر فراوان دارم.

همچنین از استاد محترم داور که با نظرات و پیشنهادات خویش در بهتر شدن کیفیت پایان نامه به بنده کمک نموده اند تشکر می کنم.

چکیده

آشنایی با حدیث عنوان بصری که می توان آن را عصاره و شالوده دین نام نهاد، دستور العملی ارزشمند برای پیروان طریق ائمه (علیهم السلام) است تا با درک مفاهیم و عمل به محتوای آن از هواهای نفسانی پیراسته شوند و به علم و معرفت حقیقی دست یابند. این تحقیق به بیان این مساله می پردازد که این دستور العمل بازگو کننده چه مطالبی است.

در حقیقت حدیث حاضر داستان مردی است که از علوم متداول زمان خود بهره مند شده و می خواست تا از علوم ائمه (علیهم السلام) نیز برخوردار شود، ولی با این حقیقت مواجه شد که علم حقیقی، از طریق آموختن حاصل شدنی نیست، بلکه نوری است که خداوند بر قلب انسان اشراق می کند و سرّ نائل شدن به آن را باید در حقیقت عبودیت جست و جو کرد.

به بیان دیگر روایت عنوان بصری، سفارش امام جعفر صادق (علیه السلام) به علاقه مندان سیر و سلوک إلی الله، است که به حق از سلاله پاک حضرت رسول مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و حضرت صدیقه زهرا سلام الله علیهاست و دستوری بسیار کارساز و اساسی که مشتمل بر نکات بینشی - باوری از جمله مطیع خدا بودن، تربیت و مباحث علمی و نکات رفتاری - عملی از جمله عبادت و بندگی خدا، عبودیت نه عبادت، عبودیت بستر کسب همه ی کمالات، واگذاری کارها به خداوند، حلم، انفاق در راه خدا، انفاق و تواضع و فروتنی می باشد.

بنابراین هدف از این پژوهش این است که تمام نکات تربیتی این حدیث بررسی شود تا سالکان طریق الهی بتوانند با کمک گرفتن از آن که جزء آموزه های ائمه ی اطهار (علیهم السلام) است به سعادت دنیوی و اخروی نائل شوند.

کلیدواژه: حدیث عنوان بصری، عنوان بصری، تربیت، امام صادق (علیه السلام).

فهرست مطالب

مقدمه ۱.

بخش اول: کلیات و مفاهیم

فصل اول: کلیات تحقیق

- ۱.۱. تعریف و تبیین موضوع ۴.
- ۱.۲. اهمیت و ضرورت تحقیق ۴.
- ۱.۳. اهداف و فواید تحقیق ۵.
- ۱.۴. پیشینه موضوع تحقیق ۵.
- ۱.۵. سوالات تحقیق ۵.
- ۱.۶. فرضیه تحقیق ۶.
- ۱.۷. روش تحقیق ۶.
- ۱.۸. ساختار تحقیق ۶.
- ۱.۹. واژگان کلیدی ۷.
- ۱.۱۰. محدودیت ها و موانع ۷.

فصل دوم: مفهوم شناسی

- ۲-۱. حدیث عنوان بصری ۹.
- ۲-۲. عنوان بصری ۱۰.
- ۲-۳. سندشناسی ۱۱.
- ۲-۴. مفهوم شناسی واژه علم در دین اسلام و مکتب اهل بیت (علیهم السلام) ۱۱.

۲-۵. مفهوم شناسی واژه حلم ۱۴

۲-۶. مفهوم شناسی واژه تواضع ۱۶

۲-۷. مفهوم شناسی واژه صبر ۱۸

۲-۸. مفهوم شناسی واژه تربیت ۲۰

بخش دوم: توصیه های تربیتی حدیث عنوان بصری

فصل اول: نکات بینشی - باوری حدیث عنوان بصری

۱-۱. مطیع خدا بودن ۲۴

۱-۲. مباحث علمی ۲۸

۱-۳. تربیت ۳۹

۱-۳-۱. ایمان به مبدأ و معاد ۴۲

۱-۳-۲. ایجاد تعادل در امیال ۴۲

۱-۳-۳. مبارزه مستقیم با مظاهر خود خواهی و نفسانی ۴۲

۱-۳-۴. پیشگیری ۴۳

۱-۳-۵. ترک دفعی ۴۳

۱-۳-۶. ترک تدریجی ۴۴

فصل دوم: نکات رفتاری - عملی حدیث عنوان بصری

۲-۱. عبادت و بندگی خدا	۴۶
۲-۲. واگذاری کارها به خداوند	۵۴
۲-۳. حلم	۵۸
۲-۴. انفاق در راه خدا	۶۱
۲-۴-۱. اهمیّت انفاق	۶۴
۲-۵. تواضع و فروتنی	۶۹
۲-۶. راستگویی	۶۸
۲-۷. ادب داشتن	۷۰
۲-۸. تکبر	۷۲
۲-۹. ریاضت	۷۶
نتیجه گیری	۸۹
پیشنهادهات و راهکارها	۸۶
منابع و ماخذ	۸۷
ضمائم	۹۳

«حدیث عنوان بصری» دستور العملی ارزشمند برای پیروان طریقی ائمه (علیهم السلام) است که مورد توجه بسیاری از عرفا و سالکان بوده و مرحوم مجلسی آن را با دست خط شیخ بهایی مشاهده کرده و در کتاب بحارالانوار نقل کرده است. این روایت شامل سفارش های امام صادق (علیه السلام) به عنوان بصری و تمام طالبان سلوک الی الله است.

عنوان بصری، پیرمردی بود که پس از عمری نزدیک به یک قرن، گم شده ی خویش را نزد امام جعفر صادق (علیه السلام) یافت و در محضر آن حضرت زانو زد و با برخوردهای تربیتی امام صادق (علیه السلام) متقلب شد و به یافته ها و دانسته های خیالی خویش پشت پا زد و همچون کودکی نوآموز در مکتب جعفری، الفبای سلوک را فرا گرفت. نکات آموزنده و کاربردی امام صادق (علیه السلام)، فصل جدیدی را فرا روی او و سالکان و طالبان کوی حقیقت گشود و اصول و قوانین حرکت به سوی محبوب را به آنان یادآور شد که این سخنان از جهت توجه به مبنای حرکت کمالی و راه و روش منظم برای عموم مومنان، از بهترین سفارش ها در این زمینه است.

این روایت بر غنای محتوایی، به لحاظ رفتار تربیتی امام صادق (علیه السلام) نیز دارای مطالب عمیقی است که توجه به آن برای کسانی که قصد کوی محبوب را دارند، امری ضروری است.

نوشتار حاضر بر اساس سخنان امام صادق (علیه السلام) به عنوان بصری تنظیم و جواب نیازهای معرفتی و عملی برای حرکت به سوی کمال حقیقی در آن مطرح گردیده است و با نگرشی کاربردی به مطالب تنظیم و با بیان نکات بینشی - تفکری و نکات رفتاری - عملی، به هدف اعلای از خلقت، در راه رسیدن به آن، به طور کلی و مقدمات شرایط حرکت به سوی کمال حقیقی توجه ویژه ای شده است این مطالب چنان تدوین شده است تا چراغی فراروی کسانی باشد که همت حرکت به سوی پروردگار را دارند.

بخش اول

کلیات و مفاهیم

فصل اول

کلیات

۱-۱. تعریف و تبیین موضوع

حدیث عنوان بصری از جمله سفارش های امام صادق (علیه السلام) به شخصی به نام عبدالله بصری است. این حدیث گرانشنگ و ذی قیمت شامل دستورالعمل های ارزشمندی برای پیمودن طریق ائمه اطهار (علیهم السلام) است تا بتوانند با درک مفاهیم و عمل به محتوای آن از هواهای نفسانی پیراسته شوند و به علم و معرفت حقیقی دست یابند. آنچه در این تحقیق به عنوان معلوم مدنظر است حدیث عنوان بصری است ولی مجهول آن است که این حدیث تا چه حد می تواند فراگیر باشد تا دیگران بتوانند از آن برای هدایت خود استفاده کنند.

بنابراین هدف از این پژوهش این است که تمام نکات تربیتی این حدیث بررسی شود تا سالکان طریق الهی بتوانند با کمک گرفتن از آن که جزء آموزه های ائمه ی اطهار (علیهم السلام) است به سعادت دنیوی و اخروی نائل شوند.

۱-۲. اهمیت و ضرورت تحقیق

حرکت به سوی حق تعالی و رسیدن به مقام قرب الهی که هدف عالی آفرینش انسان است دارای روش معینی است که بالاترین درجهی قرب و روش را پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و اهل بیت گرامیاش (علیهم السلام) پیموده اند و به صورت هایی آن ها را به انسان ها تعلیم نموده و در اختیار آن ها قرار داده اند. یکی از این تعلیمات به عنوان بصری است که دارای نکاتی نغز و بدیع در تهذیب نفس است و هدف از این پژوهش بررسی این نکات تربیتی در این حدیث است تا ان شاء الله بتوانیم با یادگیری و عمل به این حدیث به مقام قرب الهی نائل شویم.

۱-۳. اهداف و فوائد تحقیق

۱. تنظیم نکات آموزنده و کاربردی امام صادق (علیه السلام) و سالکان و طالبان کوی حقیقت.
۲. تنظیم نوشتاری برای پاسخگویی به نیازهای معرفتی و عملی برای حرکت به سوی کمال حقیقی با تکیه بر سخنان امام صادق (علیه السلام) به یکی از سالکان راه عبودیت.
۳. تنظیم مجموعه ای در مورد نکات بینشی - تفکری و نکات رفتاری - عملی حدیث عنوان بصری.

۴-۱. پیشینه موضوع تحقیق

با بررسی کتب روایی، مرحوم مجلسی آن را با دست خط شیخ بهایی مشاهده کرده و در کتاب بحارالانوار نقل کرده است.

و ملا محسن فیض کاشانی در کتاب محجه البیضاء همچنین این حدیث را نقل نموده اند. و با جستجو در کتب دیگر، کتاب روح مجرد تالیف آیت الله محمد حسین حسینی طهرانی بدست آمد ولی این کتاب از متن سنگینی برخوردار بوده و لازمه درک مطالب کتاب داشتن سواد نسبتاً بالا و تحصیلات حوزه ای است.

کتاب نکاتی درباره حدیث عنوان بصری از امام صادق (علیه السلام) تالیف محمد مهدی آصفی نیز فقط به بحث عبودیت و علم پرداخته و دیگر نکات و سفارشات آن حضرت سخنی نگفته، لذا به نکات تربیتی این حدیث پرداخته شد.

۵-۱. سوال های تحقیق

سوال اصلی:

حدیث عنوان بصری دارای چه توصیه های تربیتی می باشد؟

سوالات فرعی:

۱. در حدیث عنوان بصری چه نکات بینشی - تفکری حدیث بیان شده است؟

۲. در حدیث عنوان بصری چه نکات رفتاری - عملی حدیث بیان شده است؟

۶-۱. فرضیه تحقیق

حدیث عنوان بصری دارای توصیه های تربیتی به علاقه مندان سیر و سلوک إلی الله است.

۷-۱. روش تحقیق

روش تحقیق به معنای شیوه ی تتبع و گرد آوری اطلاعات لازم درباره ی موضوع تحقیق، در این پژوهش به روش کتابخانه ای انجام شده است. به این ترتیب که ابتدا چند کتاب و مقالات معتبر درباره این موضوع مطالعه و بررسی شد و از مطالب مهم و جزئی آن فیش برداری انجام گرفت. بعد از جمع آوری همه مطالب فیش ها بار دیگر مطالعه و بررسی شده، دسته بندی آنها به دقت انجام گرفت و کار تدوین مطالب جمع آوری شده و فیش های گوناگون، از جمله مراحل تکمیلی این کار بوده است.

۸-۱. ساختار تحقیق

عنوان این نوشتار سیری بر توصیه های تربیتی حدیث عنوان بصری است که ابتدا با بیان مقدمه پرداخته و در ادامه آن را در دو بخش تنظیم نموده، که در بخش اول، به فصل کلیات و مفهوم شناسی کلماتی پر کاربرد از جمله حدیث عنوان بصری، عنوان بصری، علم، حلم، تواضع، صبر و تربیت پرداخته و در بخش دوم به نکات بینشی - تفکری و نکات رفتاری - عملی حدیث عنوان بصری اشاره نمودیم.

۹-۱. واژگان کلیدی

حدیث عنوان بصری: «حدیث عنوان بصری» دستور العملی ارزشمند برای پیروان طریق ائمه (علیهم السلام) است که مورد توجه بسیاری از عرفا و سالکان بوده و مرحوم مجلسی آن را با دست خط شیخ بهایی مشاهده کرده و در کتاب بحارالانوار نقل کرده است. این روایت شامل سفارش های امام صادق (علیه السلام) به عنوان بصری و تمام طالبان سلوک الی الله است.

عنوان بصری: عنوان بصری مرد مسنی که نود و پنج سال از عمرش گذشته بود و او از اهل سنت می باشد.

تربیت: «تربیت» مصدر باب تفعیل از ریشه «ربو»، به معنای زیاد کردن، افزودن، نمو دادن، پرورش دادن و فراهم آوردن موجبات رشد شی، و از ریشه «رب» به معنای نظارت کردن، سرپرستی و رهبری کردن، پروراندن و به کمال رساندن شی است.

۱۰-۱. محدودیت ها، مشکلات و موانع تحقیق

در دسترس نبودن شروح کتاب مورد تحقیق، دوری مسافت محل سکونت با کتابخانه های غنی.

فصل دوم

مفهوم شناسی

قبل از پرداختن به نکات بینشی - تفکری و نکات رفتاری - عملی حدیث گران قدر عنوان بصری لازم است که به مفهوم شناسی اصطلاحات و کلمات پرکاربرد در این نوشتار پرداخته شود.

۱-۲. حدیث عنوان بصری

«حدیث عنوان بصری»، دستور العملی ارزشمند برای پیروان طریق ائمه (علیه السلام) است تا با درک مفاهیم و عمل به محتوای آن از هواهای نفسانی پیراسته شوند و به علم و معرفت حقیقی دست یابند. این دستور العمل بازگو کننده داستان مردی است که از علوم متداول زمان خود بهره مند شده و می خواست تا از علوم ائمه (علیه السلام) نیز برخوردار شود، ولی با این حقیقت مواجه شد که علم حقیقی، از طریق آموختن حاصل شدنی نیست، بلکه نوری است که خداوند بر قلب انسان اشراق می کند و سر نائل شدن به آن را باید در حقیقت عبودیت جست و جو کرد.^۱

علامه طهرانی (رحمه الله علیه) پس از ایراد روایت عنوان بصری می فرماید:

«با توجه دقیق به مطالبی که در این حدیث مبارکُ المراد و عظیم المُفاد وارد است، معلوم می شود که: در چه اوج بلندی تعلیمات آیه الحق و العرفان و سندُ التحقيق و الإيقان و عِمادُ البصيرة و البرهان: حاج سید علی قاضی قدس الله تربته الزکیه استوار بوده است.

درست در راه إعراض از غرض ورزی، و حس انتقام جوئی، و کسر صولت نفس اماره، و پیدا شدن دریچه و روزنه به عالم معنی و تجرد و ملکوت، و بالاخره برای عرفان ذات حق تعالی، و اندکاک هستی مجازی عاریتی در هستی مطلق و وجود بحت و صرف سرمدی و ازل و ابدی و لا یتناهی ذات اقدسش، این دستورات را می داده است.

۱ . مقاله حدیث عنوان بصری که آیت الله قاضی به آن اشاره داشتند چیست؟ ۳۰:۱۰ صبح، ۱۳۹۴/۱۱/۱۷،

زیرا حقاً باید در شرح و تفصیل روایت عنوان بصری کتاب‌ها نوشته شود، گرچه نوشته هم شده است اما با عنوان شرح و به نام شرح روایت عنوان بصری نیامده است. مگر کتاب ارزشمند و عالیقدر «إحياء الإحياء» فیض کاشانی که به نام «المَحَجَّةُ الْبَيْضَاءُ» است، و یا «جامعُ السَّعَادَاتِ» حاج ملّا مهدی نراقی جدّ بزرگوار ما، و یا کتاب «عُدَّةُ الدَّاعِي» و غیرها، بالحمل الشَّایع الصَّنَاعی غیر از شرح و تفصیل این مطالب ارزشمند است؟^۱

۲-۲. عنوان بصری

عنوان بصری مرد مسنی که نود و پنج سال از عمرش گذشته بود و او از اهل سنت می‌باشد. اهمیت سفارش‌های امام صادق (علیه السلام) به عنوان بصری به قدری است که عارفان و واصلانی همچون آیت الله سید علی قاضی (رحمه الله علیه) به شاگردان، مریدان و طالبان سیر و سلوک سفارش می‌کردند که روایت عنوان بصری را نوشته و همواره با خود داشته باشند و هفته‌ای یک یا دوبار آن را مطالعه و به دستورهای آن عمل کنند.^۲

در کتاب‌های رجال و جرح و تعدیل از عنوان بصری یادی نشده است و ما جز آنچه در این روایت آمده، شناختی از این مرد نداریم. بنابر آنچه در این روایت آمده او مردی در حدود ۹۴ ساله است و در آن زمان از متقدمان به شمار می‌آمده، به طلب دانش علاقه‌مند بوده و ولع بسیار برای حضور در مجلس علمای زمان خود داشته است.^۳

۱. محمدحسین حسینی، روح مجرد، مشهد انتشارات علامه طباطبائی، ۱۴۲۷، ص ۱۸۶.

۲. هادی هاشمی، دریای عرفان، قم: طه ۱۳۸، ص ۸۸.

۳. محمد مهدی آصفی، نکاتی درباره حدیث عنوان بصری از امام صادق (ع) فصلنامه علوم حدیث، شماره ۲۵.

۳-۲. سندشناسی

است. این روایت شامل سفارش های امام صادق (علیه السلام) به عنوان بصری و تمام طالبان سلوک الی الله است.^۱

۴-۲. مفهوم شناسی واژه علم در دین اسلام و مکتب اهل بیت (علیهم السلام)

علم در لغت به معنای نشان دار کردن و علامت گذاشتن است و درک کردن و به حقیقت چیزی رسیدن نیز معنا شده است.^۲

و در اصطلاح تعریف علم در دین اسلام و مکتب اهل بیت (علیهم السلام)، با تعریفی که در بین مکاتب مختلف و عموم مردم رایج است، متفاوت است. در دیدگاه اهل بیت (علیهم السلام) چنین نیست که لزوماً کسی که بیشتر درس خوانده باشد، انسان عالم تر و بهتری محسوب شود و در درگاه الهی مقرب تر باشد. بلکه در این مکتب، میان علم حقیقی و مهارت و دانش های معمول بشری تفاوت وجود دارد.^۳ در مکتب اهل بیت، علم به دو دسته ی فضل و علم حقیقی تقسیم می شود:

فضل: دانشی است که فراگیری یا عدم فراگیری آن لزوماً در سعادت آدمی نقشی ندارد و اصطلاحاً با واژه ی فضل به معنای چیز اضافی از آن یاد شده است. عمده ی دروس و مهارت هایی که در مدارس و دانشگاه ها آموزش داده می شود، در این دسته هستند. در واقع لزوماً فراگیری این دانش ها باعث سعادت مندی فرد نمی شود و عدم یادگیری آنها نیز سبب نمی شود فرد از سعادت واقعی محروم شود.

۱. محمد باقر بن محمد تقی مجلسی، بحار الأنوار، ج۱ بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق، ص ۲۲۴.

۲. حسین بن محمد راغب اصفهانی، ترجمه مفردات الفاظ قرآن، غلامرضا خسروی حسینی، ج۱، چاپ دوم، تهران: مرتضوی، ۱۳۷۴، ص ۶۳۸.

۳. مسعود بسیطی و آ. کیومرثی مقاله «علم، خاستگاه، تعاریف و کاربردهای آن

علم حقیقی: همان علمی است که در مکتب اهل بیت به طلب آن بسیار سفارش شده ایم. ارزش هر انسان به اندازه‌ی میزان علم حقیقی اوست. این علم، نوری است که خدا در قلب فرد قرار می‌دهد و عامل فهم، شناخت و هدایت انسان می‌شود.^۱

روایت زیر درباره‌ی این دو نوع علم، توضیح بیشتری می‌دهد:

«روزی پیامبر وارد مسجد شده و جمعی را دیدند که اطراف مردی نشسته‌اند فرمودند: او کیست؟ گفتند: علامه (کسی که علم زیادی دارد). رسول اکرم پرسیدند: چرا به او علامه می‌گویید؟ مردم پاسخ دادند: او داناترین مردم به نَسَب‌های عرب و اتفاقات رخ داده در میان اعراب و داناترین آن‌ها به وقایع دوران جاهلیت و اشعار عربی است. پیامبر فرمودند: این، علمی است که اگر کسی آن را نداند ضرر نکرده است و به کسی که بداند هم سودی نمی‌رساند»^۲

از منظر اهل بیت (علیهم‌السلام) علم، نور است؛^۳ نوری که از جانب خدا بر قلب انسان تابیده می‌شود.

یعنی ایجاد علم در افراد، فعل فرد نیست؛ بلکه فعل خداست که با ابزار و وسایلی آن را انجام می‌دهد.^۱

۱. امام صادق (علیه السلام) می‌فرمایند: «هُوَ نُورٌ يَقَعُ فِي قَلْبٍ مَنْ يُرِيدُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْ يَهْدِيَهُ (علم) نوری است که در قلب کسی که خدای تبارک و تعالی بخواهد هدایتش کند، قرار می‌گیرد»؛ علی بن حسن طبرسی، مشکاه الأنوار فی غرر الأخبار، چاپ دوم، نجف: المكتبة الحیدریه، ۱۳۸۵، ص ۳۲۶.

۲. دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ص الْمَسْجِدَ إِذَا جَمَاعَةٌ قَدْ أَطَافُوا بِرَجُلٍ فَقَالَ مَا هَذَا فَقِيلَ عَلَامَةٌ فَقَالَ وَمَا الْعَلَامَةُ فَقَالُوا لَهُ أَعْلَمُ النَّاسِ بِأَنْسَابِ الْعَرَبِ وَقَانِعِهَا وَأَيَّامِ الْجَاهِلِيَّةِ وَالْأَشْعَارِ الْعَرَبِيَّةِ قَالَ فَقَالَ النَّبِيُّ ص ذَاكَ عِلْمٌ لَا يَضُرُّ مَنْ جَهْلُهُ وَلَا يَنْفَعُ مَنْ عِلْمُهُ ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ ص إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ آيَةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ وَمَا خَلَاهُنَّ فَهُوَ فَضْلٌ، «محمد بن علی ابن بابویه، الأمالی، چاپ پنجم، بیروت: اعلمی، ۱۳۶، ص ۲۶۷»

۳. همان طور که پیش‌تر نیز گفته شد، تمامی مخلوقات پیرامون ما به واسطه‌ی علم، درک و تعریف می‌شوند. در واقع معلومات درباره‌ی مخلوقات، به واسطه‌ی نور عقل برای آدمی ظاهر و آشکار می‌شود. این «ظواهر بذاته و مظهر لغیره» است؛ یعنی خود نور را به خودش می‌شناسیم نه به واسطه‌ی چیز دیگر، اما سایر مخلوقات را به

علم در این مکتب دارای چند نشانه‌ی خاص است. اگر ما واجد دانشی شویم که این نشانه‌ها در آن نباشد، این نوع دانش از تعریف علم حقیقی خارج است.

امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «علم نوری است که در قلب کسی که خدای تبارک و تعالی هدایتش را می‌خواهد می‌افتد»^۲

بنابراین تعریف، جنس علم، نور است؛ مکان آن در قلب -روح-^۳ عالم است؛ و مالک و تملیک کننده‌ی آن، خدای تبارک و تعالی است. به هر که بخواهد و هر قدر که بخواهد می‌دهد و از هر که بخواهد می‌گیرد.

واسطه‌ی آن نور می‌شناسیم. هر کشفی به واسطه‌ی نور علم صورت می‌گیرد. همه‌ی معلومات ما منور به نور علم است، لذا نمی‌شود با چیزی که خود از علم روشن می‌شود، نور علم را توضیح داد و علم را تعریف نمود. بنابراین اگر نور علم شناخته شود، به خودش شناخته می‌شود و گرنه اگر بخواهیم نور علم را مانند سایر معلومات بشناسیم، اصلاً شناخته نمی‌شود. اگر چه نور علم وجدان می‌گردد و فردی که واجد علم شده، آن را می‌یابد ولی قادر به توصیف و تعریف و تفهیم آن نیست.

۱. «ابی الله ان یجری الاشیاء الا بالاسباب» یعنی خداوند ایا دارد از اینکه کارها را به جز از طریق اسبابش جاری سازد» محمد بن حسن صفار، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد (صلی الله علیهم)، محسن بن عباسعلی کوچه باغی، ج ۱، چاپ دوم، قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۰ ق، ص ۶.

۲. علی بن حسن طبرسی، همان، ص ۳۲۶.

۳. منظور از قلب، روح است. مثلاً حضرت رسول می‌فرمایند که: «عقل مانند چراغی قلب آدمی را روشن می‌کند.» (محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق، ص ۹۹). و امام کاظم (علیه السلام) می‌فرماید: «روشنایی روح، عقل است.» (حسن بن علی ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ترجمه بهزاد جعفری، تهران: دار الکتب الإسلامیة، ۱۳۸۰ ش، ص ۳۷۳). در هر دو روایت یک مضمون ولی با دو واژه‌ی متفاوت -قلب و روح- بیان شده است.

۵-۲. مفهوم شناسی واژه حلم

«حلم» در لغت فارسی به معنای بردباری، آهستگی نمودن، شکیبایی، صبر، مقابل غضب و تندی است^۱ و در لغت عرب، به مفهوم تأمل، تأنی، درنگ، عدم شتاب در امور، حفظ نفس از هیجان غضب، معنا شده است.

راغب در مفردات می گوید: «الْحِلْمُ ضَبْطُ النَّفْسِ وَ الطَّبْعُ عَنْ هَيْجَانِ الْغَضَبِ»^۲ حلم به معنای خویشتن داری، هنگام هیجان و غضب است. از آن جا که این حالت از عقل و خرد ناشی می شود، گاه به معنای عقل و خرد نیز به کار رفته است.

طریحی واژه حلم را چنین معنا کرده است:

«الحلیم الذی لم یعاجل بالعقوبه»^۳ حلیم کسی است که در عقوبت عجله نمی کند»

«حلم» به معنای منضبط کردن نفس از هیجان غضب و احساسات است؛ به گونه ای که حالت سکون، طمأنینه و صبر در مقابل ناملایمات به انسان دست می دهد و از سبک مغزی، اقدامات نابخردانه و بی پروایی پرهیز می کند. بنابراین، می توان گفت که حلم، محصول اعتدال در قوه غضب است و «حلیم»، کسی است که اهل افراط و تفریط در اعمال قوه غضب نباشد؛ در نتیجه، به کسی که با داشتن قدرت انتقام و کیفر، عجله نکند، حلیم می گویند. «حلیم» از اوصاف فعلی خداوند نیز به شمار می رود.

۱. محمد معین، فرهنگ معین، چاپ دوم، تهران: انتشارات زریق ۱۳۸۱، ماده «حلم».

۲. حسین بن محمد راغب اصفهانی، همان، ج ۱ ص ۵۳۸.

۳. فخرالدین طریحی، مجمع البحرین، احمد حسینی، ج ۲، چاپ سوم، تهران: کتاب فروشی مرتضوی، ۱۳۷۵، ص ۴۸.

حضرت امام خمینی (رحمة الله علیه) در تعریف حلم، می‌فرماید: «حلم، از شعب اعتدال قوه غضب است و آن ملکه‌ای است که نفس را به واسطه آن، طمأنینه حاصل شود که به زودی و بی‌موقع، [سبب] هیجان قوه غضب او نشود؛ و اگر بر خلاف میل نفسانی او چیزی رخ دهد و به او مکروه یا ناگواری رسد، از حوصله بیرون نرود و گسیختن به‌جام نشود.»^۱

۶-۲. مفهوم شناسی واژه تواضع

تواضع در فارسی به معنای بردباری، از صفات پسندیده‌ای است که از طریق آن درهای رحمت الهی بر روی بندگان باز می‌شود. ریشه تواضع «وضع» و در اصل به معنی فرو نهادن^۲، خویش را کوچک نشان دادن،^۳ خود را خوار کردن (تذلل)^۴ و ضد آن رفع و بلندی^۵، خود را بزرگ دانستن است.^۶ مرحوم نراقی (رحمه الله علیه) در تعریف تواضع می‌فرماید:

«تواضع عبارت است از شکسته نفسی که نگذارد آدمی خود را بالاتر از دیگری ببیند و لازمه آن کردار و گفتاری است که دلالت بر تعظیم دیگران و اکرام ایشان می‌کند»^۷

به عبارت دیگر تواضع آن است که انسان، خود را از کسانی که در جاه و مقام از او پایین‌ترند، برتر نداند. همچنین به معنای شکسته نفسی و افتادگی آمده است که آدمی خود را از دیگران بالاتر نبیند.^۱

۱. روح الله موسوی خمینی (قدس سره)، شرح حدیث جنود عقل و جهل، چاپ هشتم، تهران: موسسه تنظیم و نشر

آثار امام خمینی (رحمه الله علیه) ۱۳۸۲ ش، ص ۳۶۸.

۲. حسن مصطفوی، التحقيق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۳، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰ ش، ص ۱۳۱.

۳. حسین بن محمد راغب اصفهانی، همان، ج ۴، ص ۴۶۴.

۴. ابوالفضل داور پناه، انوار العرفان فی تفسیر القرآن، تهران: انتشارات صدر، ۱۳۷۵ ش، ص ۳۳۹.

۵. محمد بن مکرم ابن منظور، لسان العرب، مج چاپ سوم، بیروت: دارصادر، ۱۴۱۴ ق، ص ۳۹۶.

۶. رضا مهیار، فرهنگ ابجدی (عربی، فارسی)، تهران: انتشارات اسلامی، ۱۳۷۵، ص ۷۱.

۷. احمد نراقی، معراج السعاده، قم: زهیر، ۱۳۸۶، ص ۲۴۳.

در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) وارد شده، که از ایشان سؤال کردند:

«مَا حَدُّ التَّوَاضُّعِ الَّذِي إِذَا فَعَلَهُ الْعَبْدُ كَانَ مُتَوَاضِعًا فَقَالَ التَّوَاضُّعُ دَرَجَاتٌ مِنْهَا أَنْ يَعْرِفَ الْمَرْءُ قَدَرَ نَفْسِهِ فَيُنْزِلَهَا مَنْزِلَتَهَا بِقَلْبٍ سَلِيمٍ لَا يُحِبُّ أَنْ يَأْتِيَ إِلَى أَحَدٍ إِلَّا مِثْلَ مَا يُؤْتَى إِلَيْهِ إِنْ رَأَى سَيِّئَةً دَرَأَهَا بِالْحَسَنَةِ كَاطِمُ الْغَيْظِ عَافٍ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»^۱ حد تواضع که اگر انسان آن را انجام دهد متواضع محسوب می شود چیست؟ فرمود: تواضع درجات و مراحل دارد: یکی از مراحل آن این است که انسان قدر و موقعیت نفس خویش را بداند و در همان جایگاه با قلب سلیم پذیرش درونی جای دهد، دوست نداشته باشد کاری درباره کسی انجام دهد مگر همانند کارهایی که درباره او انجام می دهند (همان گونه که انتظار احترام از دیگران دارد باید دیگران را محترم بشمارد و هر کاری را از سوی دیگران دون شان خود می شمرد درباره دیگران دون شان بشمارد)

همچنین خداوند عزوجل، بهترین خلق خود را به تواضع امر نموده و فرموده:

«وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»^۲ و بال و پر خود را برای مؤمنانی که از تو پیروی می کنند بگستر. «

پس از تواضع کسی اجتناب می کند که شرف و ذات و منزلت او در معرض اشتباه مانده باشد، اما آنکه در نفس الامر بزرگ و عالی قدر است او از تواضع نترسد، زیرا که تواضع از بزرگی و جلالت او چیزی کم نمی کند، بلکه شرکت او در نزد خالق و خلق بیفزاید، و از اینجا معلوم می شود که تکبر از

۱. همان، ص ۳۰۰.

۲. محمد باقر مجلسی، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، محقق هاشم رسولی محلاتی، ج ۸، چاپ دوم، تهران: دار الکتب الإسلامية ۱۴۰۴ ق، ص ۲۵۶.

۳. شعراء (۲۶)، آیه ۲۱۵.

خصائص ناقصان و ساقطان است که غرضشان از آن پوشانیدن نقصان خویش، اما به حقیقت قبایح خود را لایح و عیوبات خود را واضح نمودن است.^۱

تواضع کردن خوب است برای کسانی که متکبر نباشند و اما برای متکبران تواضع و فروتنی نکردن بهتر است، زیرا که فروتنی برای آنها باعث ذلت خود و موجب گمراهی و زیادتى تکبر او است و در حدیث نبوی (صلی الله علیه و آله وسلم) است که: هرگاه متواضعین امت مرا ببینید از برای ایشان تواضع کنید و هرگاه متکبرین را ببینید برای ایشان تکبر کنید. همانا این باعث ذلت و خواری ایشان می شود.^۲

۷-۲. مفهوم شناسی واژه صبر

«صبر» در لغت به معنای حبس و در تنگنا و محدودیت قرار دادن است^۳ و برخی نیز آن را بازداشتن نفس از اظهار بی تابی و بی قراری دانسته اند.^۴ در فرهنگ اخلاقی، صبر عبارت است از وادار نمودن نفس به انجام آنچه که عقل و شرع اقتضا می کنند و بازداشتن از آنچه عقل و شرع نهی می کنند.^۵

صبر بر اساس متعلقش به سه بخش قابل تقسیم است:

۱- به کار بردن صبر در هنگام عمل به وظائف و استقامت ورزیدن در این راه بدون آنکه تسامح و کم کاری در پی داشته باشد که از آن به صبر در طاعت یاد کرده اند. مانند این آیه شریفه که می فرماید:

۱. عباس قمی، خلاصه معراج السعاده، قم: موسسه راه حق، ۱۳۷، ص ۶۸.

۲. همان، ص ۶۹.

۳. محمد بن مکرم ابن منظور، همان، ج ۴، ص ۴۳۸.

۴. فخر الدین طریحی، همان، ج ۲، ص ۱۰۰۴.

۵. حسین بن محمد راغب اصفهانی، همان، ج ۱، ص ۴۷۴.

«فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ»^۱ او را پرستش کن، و در راه عبادتش شکبیا باش.»؛ «وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ

وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا»^۲ و خانواده خود را به نماز دستور ده و بر انجام آن شکبیا باش»

۲- صبر و پایداری در دوری کردن از اموری همچون گناهان، منکرات و محرمات که نهی در موردشان وجود دارد. این دسته را صبر در گناه نامیده‌اند. مانند این آیات که در آن‌ها آمده است: «قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا وَ كَيْفَ تَصْبِرُ... سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا... فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ... أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا»^۳ و چگونه می‌توانی در برابر چیزی که از رموزش آگاه نیستی شکبیا باشی. (موسی) گفت انشاء الله مرا شکبیا خواهی یافت، و در هیچ کاری مخالفت فرمان تو نخواهم کرد (خضر) گفت پس اگر می‌خواهی به دنبال من بیایی از هیچ چیز سؤال مکن تا خودم (به موقع) آن را برای تو بازگو کنم. آنها به راه افتادند تا اینکه سوار کشتی شدند و او کشتی را سوراخ کرد، (موسی) گفت آیا آن را سوراخ کردی که اهلش را غرق کنی، راستی چه کار بدی انجام دادی؟! گفت نگفتم تو هرگز نمی‌توانی با من شکبیایی کنی؟!»

۳- صبر در هنگام مواجه شدن با آنچه موافق طبع آدمی نبوده و او را در عذاب و ناآرامی قرار می‌دهد.

این نوع از صبر را، صبر در بلا می‌نامند^۴ که در این آیات بدان اشاره شده است: «وَ اصْبِرْ عَلَى مَا

أَصَابَكَ»^۵ و در برابر مصائبی که به تو می‌رسد با استقامت و شکبیا باش.»

۱. مریم (۱۹)، آیه ۶۵.

۲. طه (۲۰)، آیه ۱۳۲.

۳. کهف (۱۸)، آیات ۶۸-۷۲.

۴. حسن مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج۲، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰ ش، ص

۱۸۳.

۵. لقمان (۳۱)، آیه ۱۷.

روایات زیادی نیز در زمینه صبر بیان شده از جمله اینکه از امیرالمومنین علی (علیه السلام) موید این

تقسیم‌بندی می‌باشد: «الصَّبْرُ عَلَى ثَلَاثَةٍ أَوْجُهُ فَصَبْرٌ عَلَى الْمُصِيبَةِ وَ صَبْرٌ عَنِ الْمَعْصِيَةِ وَ صَبْرٌ عَلَى

الطَّاعَةِ»^۱ صبر سه گونه است: صبر بر مصیبت و صبر بر طاعت و صبر از گناه کردن»^۲

۸-۲. مفهوم‌شناسی واژه تربیت

واژه «تربیت» از ریشه «ربو» یا «ربب» به معنای فرونی و رشد^۳، برآمدگی از درون و زیاد^۴، مالک،

سید، مدبر و مربی، آمده است.^۵ کلمه تربیت، مصدر باب تفعیل از این ریشه است که به دلیل معتل و

ناقص بودن ریشه لغوی آن، مصدرش همانند «ترکیه» بر وزن «تفعله» آمده است.

رب در معنای مصدری، همان تربیت است که گرداندن و پروراندن چیزی تا حد تمام و کمال

است. صاحب التحقیق نیز معتقد است که اصل این ریشه به معنای سوق شیء به سوی کمال و رفع

نقایص آن با تخلیه و تحلیه است.^۶ لفظ «رب» به صورت مطلق و بدون مضاف الیه، فقط در مورد

خداوند یکتا به کار برده می‌شود. کلمه «تربیت» مصدر باب تفعیل از این ریشه است که به دلیل روان

۱. محمد بن محمد بن نعمان مفید، الارشافی معرفة حجج الله على العباد، ج ۱، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق،

ص ۲۹۵

۲. محمد باقر ساعدی خراسانی، ارشاد، ترجمه ساعدی خراسانی تهران: اسلامیه، ۱۳۸۰ ش، ص ۲۸۶

۳. احمد بن فارس، معجم مقاییس اللغة، بیروت: دار الإحياء التراث العربی، ۱۴۲۲ هـ. ق. ص ۴۱۹؛ خلیل بن

احمد فراهیدی، ترتیب کتاب العین، لاج بی جا: اسوه، ۱۴۱۴ هـ. ق، ص ۶۴۹.

۴. حسن مصطفوی تبریزی، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۲، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت

فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۱۶ هـ. ق، ص ۳۳ و ۳۴.

۵. احمد بن فارس، همان، ص ۳۷۸؛ محمد بن مکرم ابن منظور، همان، ج ۲، ص ۱۴۲۰؛ فخرالدین طریحی،

همان، ج ۲، ص ۶۳؛ محمد مرتضی حسینی زبیدی، تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت: دار الإحياء التراث

العربی، ۱۳۸۶ هـ. ق، صص ۴۵۹ و ۴۶۰.

۶. حسن مصطفوی تبریزی، همان، ج ۴، ص ۲۰.

بودن در تلفظ، به جای «تربیب»، به صورت «تربیة» در آمده است؛ همانند «تصدیة» به جای «تصدید».^۱

بر این اساس، «تربیت» مصدر باب تفعیل از ریشه «ربو»، به معنای زیاد کردن، افزودن، نمو دادن، پرورش دادن و فراهم آوردن موجبات رشد شی، و از ریشه «ربب» به معنای نظارت کردن، سرپرستی و رهبری کردن، پروراندن و به کمال رساندن شی است.

بخش دوم

توصیه های تربیتی حدیث عنوان بصری

فصل اول

نکات بینشی – باوری حدیث عنوان بصری

حدیث عنوان بصری مجموعه ای پرسش های انسانی مشتاق و تشنه حقیقت با پاسخ های محکم و راهگشا و هدایتگرانه امام صادق (علیه السلام) است که می تواند برای هر خواهان دانش و جستجوگر حقایق الهی، سودبخش و جهت دهنده باشد. خواندن و بهره گیری از این حدیث شریف به خاطر فواید فراوان آن بسیار سفارش شده است و به دلیل داشتن نکات ارزنده و اشارات دقیقی در ظرایف سلوک علمی و لطایف سلوک عملی می تواند الگوی شایسته ای برای طلاب و دانشجویان باشد.

۱-۱. مطیع خدا بودن

«قُلْتُ: يَا شَرِيفُ! ... أَنْ لَا يَرَى الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِيمَا خَوَّلَهُ اللَّهُ مِلْكَاً، لِأَنَّ الْعَبِيدَ لَا يَكُونُ لَهُمْ مِلْكٌ، يَرَوْنَ الْمَالَ مَالَ اللَّهِ، يَضَعُونَهُ حَيْثُ أَمَرَهُمُ اللَّهُ بِهِ؛ وَلَا يُدَبِّرُ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ تَدْبِيرًا؛ وَجُمْلَةُ اشْتِغَالِهِ فِيمَا أَمَرَهُ تَعَالَى بِهِ وَنَهَاهُ عَنْهُ» گفتیم: ای شریف! ... بنده خدا برای خودش درباره آنچه را که خدا به وی سپرده است ملکیتی نبیند؛ چرا که بندگان دارای ملک نمی باشند، همه اموال را مال خدا می بینند، و در آنجائی که خداوند ایشان را امر نموده است که بنهند، می گذارند؛ و اینکه بنده خدا برای خودش مصلحت اندیشی و تدبیر نکند؛ و تمام مشغولیّاتش در آن منحصر شود که خداوند او را بدان امر نموده است و یا از آن نهی فرموده است»

اطاعت یعنی فرمانبرداری و مطیع یعنی فرمانبردار. بنابراین، در هر اطاعتی باید کسی فرمان بدهد و کس دیگر فرمانبرداری کند. خداوند متعال به عنوان آفریدگار و مالک همه ی نظام هستی، تنها موجودی است که اطاعتش بر همه ی مخلوقات واجب و لازم است. این حکم درباره ی هر کس که او تعیین کند نیز صادق است. خداوند حکیم، عادل و قادر مطلق است، به همین دلیل اگر فرمان به اطاعت بندگان می دهد، اطاعت از او حتماً در دنیا و آخرت، در زندگی شخصی و اجتماعی، در ابعاد مادی و معنوی برای بندگان آثار مثبت فراوانی به همراه دارد. در قرآن کریم آیات متعددی پیرامون فواید اطاعت از خداوند وجود دارد. در سوره ی نساء آمده است،

«هرکس خدا و رسولش را اطاعت کند، خداوند او را در بهشت‌هایی که زیر درختانش جاری

است داخل می‌کند.»^۱

و در آیه‌ی ۶۹ از همین سوره چنین آمده: «هرکس فرمانبردار خدا و رسول الله باشد همنشین کسانی

است که خداوند برای آن‌ها نعمت ارزانی داشته.»

(پیامبران، صدیقین، شهیدان و صالحان)، در سوره نور و سوره احزاب نیز چنین آمده: «هرکس از

خدا و رسولش اطاعت کند اهل سعادت و رستگاری است.»^۲

امام باقر (علیه السلام) به جابر فرمود: «ای جابر! آیا فقط دم زدن از محبت و دوستی ما کافی است، به خدا سوگند شیعه‌ی ما کسی است که با تقوا باشد و از خداوند اطاعت کند و نشانه‌ی چنین کسی فروتنی، امانت‌داری، راستگویی و تلاوت قرآن است و نیز اینکه با روزه و نماز خدا را فراوان یاد کند، به پدر و مادر خود نیکی کند، با همسایگان فقیرش مدارا کند، به مستمندان قرض دهد، زبان خویش را تنها در راه خیر و به سود مردمان به کار ببرد و امین خاندان خود باشد.»^۳

آنگاه امام فرمود:

«ای جابر، به راه‌های مختلف نرو، آیا کافی است بگوئیم علی را دوست داریم و ولایتش را نپذیریم ولی اهل عمل نباشیم؟ آیا اگر کسی بگوید من دوست رسول خدا هستم ولی به سنتش عمل نکنم، این محبت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به حالش سودی خواهد داشت؟ آنگاه فرمود: با تقوا باشید و برای مقاماتی که نزد خداست کار کنید. خداوند با هیچ کس خویشاوندی ندارد. محبوب‌ترین بندگان نزد خداوند، باتقواترین و مطیع‌ترین آن‌هاست. به خدا سوگند جز با اطاعت از پروردگار نمی‌توان به او

۱. نساء (۴)، آیه ۱۳.

۲. نور (۵۷)، آیه ۵۲؛ احزاب (۳۳)، آیه ۷۱.

۳. محمد بن یعقوب کلینی، أصول الکافی، جواد مصطفوی، ج ۳، تهران: کتاب فروشی علمیه اسلامیة ۱۳۶۹ ش، ص ۱۱۸.

تقرّب پیدا کرد. مابرات آزادی از دوزخ نداریم، هیچ کس بر خدا حجّیت ندارد. هر که مطیع خدا باشد دوست ما و هر که نافرمانی خدا کند دشمن ماست، دوستی و ولایت ما جز با عمل کردن و خدا ترسی به دست نمی آید.»^۱

در کنار آیات و روایات فراوان بیشتر علما و فقهای بزرگ عالم اسلام انسان ها را در پیشگاه پروردگار عالمیان مکلف دانسته، آنها را موظف به پیروی از احکام شریعت و اطاعت از فرمان خداوند متعال می دانند و نه تنها آنها را به اطاعت از تکالیف شرعی مکلف می دانند، بلکه دستورات قطعی عقلی را نیز به عنوان احکام مفروض الطّاعه قلمداد کرده، اطاعت از آن ها را برای انسان تکلیف می دانند. برای مثال، محقق قمی در این خصوص می گوید:

«پروردگار به زبان عقل به ما فرمان می دهد و همان طور که پیامبر ظاهرش احکام و منهیات او را بیان می کند، عقل نیز مبینّ پاره ای از آن احکام است.»^۲

او همچنین درباره حکم عقل بر نیک یا زشت بودن کارهایی که عقل به حکم آن ها پی می برد می گوید:

«آنچه عقل زشتی آن را در می یابد ناچار در شمار اموری است که خداوند نهی کرده است، و آنچه را عقل می ستاید در زمره اموری است که خدا به آن فرمان داده است.»^۳

همچنین بسیاری از فقها در خصوص مستقلّات عقلیه، حکم شرع را تنها به عنوان مؤید حکم عقل دانسته، حکم عقلی را برای ایجاد تکلیف برای انسان کافی می شمارند. برای مثال، آل کاشف الغطاء در این خصوص می گوید:

۱. محمدبن یعقوب کلینی، همان ج ۳، ص ۱۱۸، ح ۳.

۲. ابوالقاسم بن حسن قمی، قوانین الاصول، ج ۴، تهران: مکتبه العلمیه الاسلامی، ۱۳۸۷، ص ۱.

۳. همان، ص ۳.

«در این موارد، عقل مستقل است و حکم شرع را در آن ها راه نیست، مگر از جهت تأکید و ارشاد.»^۱

به هر حال، شاید هیچ فقیه و مجتهدی را در جهان اسلام نتوان یافت که انسان ها را نسبت به اطاعت از خداوند مکلف نداند و او را موظف به تبعیت و پیروی از دستورات شرع مقدس نشمارد. اما این بدان معنا نیست که فقهای مسلمان این موضوع را منکر باشند که اطاعت از خداوند حق طبیعی بشری نیز هست.^۲

امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

«بدانید جز این نیست که خدا دستور داده و نهی فرموده تا در آنچه دستور داده فرمانبریش کنند و آنچه نهی فرموده خودداری کنند، پس هر که پیروی از دستور او کرد اطاعت او را کرده و به خیری که نزد اوست رسیده و هر که خودداری نکند از آنچه نهی فرموده نافرمانی او را کرده و اگر بر همین حال نافرمانی بمیرد خداوند به رو در آتش دوزخش اندازد.»^۳

۱. محمدحسن کاشف الغطاء، کشف الغطاء عن خفیات مبهمات الشریعة الغراء، چاپ سنگی، بی نا، بی صق، ۱۰۹.

۲. محمدتقی سبحانی نیا مقاله اطاعت از خدا حق یا تکلیف؟ ۱۱ صبح، ۱۳۹۴/۱۱/۱۶.

<http://marifat.nashriyat.ir>

۳. محمد بن علی ابن بابویه، پاداش نیکی ها و کیفر گناهان، محقق محمد علی مجاهدی، قم انتشارات سرو، ۱۳۸۱ ش، ص ۷۲۱.

۲-۱. مباحث علمی

طلب علم یکی از ویژگی‌های انسان و با دیدی عمیق‌تر، وجه تمایز او با حیوانات است. ما انسان‌ها در تمام مراحل زندگی به سلاح علم و آگاهی نیازمندیم تا به کمک آن، سربازان جهل و نادانی را از پای در آوریم و مسیر خود را به طرف هدف صحیح و سالم بپیماییم.^۱

همانطور که امیرالمؤمنان علی (علیه السلام) می‌فرماید:

«علم و دانش را بیاموزید، زیرا که آموختن آن حسنه است..... با علم و دانش است که خداوند اطاعت می‌شود و مورد عبادت قرار می‌گیرد، با علم است که خداوند شناخته می‌شود، و علم پیشوای عقل است، و عقل پیرو آن است، خداوند به افراد نیک و صاحب علم و دانش الهام می‌کند و بد بختان را از آن محروم می‌سازد.»^۲

دین اسلام، کاملترین دین در میان ادیان الهی است که به همه جوانب زندگی انسان نگاهی ویژه دارد و برنامه‌ای کامل برای این منظور در نظر گرفته است تا انسان‌ها با عمل به این برنامه به تکامل برسند. سفارش و تأکید بسیار اسلام بر علم آموزی تا جایی است که نخستین آیاتی که بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شد، سفارش به خواندن بود.

«اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ»^۳ بخوان به نام پروردگارت که [جهان را] آفرید.

تحصیل علم از نظر اسلام یک ضرورت مطلق است و هیچ قید و شرطی ندارد، نه قید زمانی و نه قید مکانی. نه قید فردی و نه هیچ محدودیت دیگری.^۱

۱. مقاله علم و آگاهی، مجله پرسمان، آذر ۱۳۸۵، شماره ۵۱.

۲. محمد باقر بن محمد تقی مجلسی، بنادر البحار (ترجمه و شرح خلاصه کتاب العقل و العلم و الجهل)، ترجمه علی نقی فیض الاسلام اصفهانی، تهران: انتشارات فقیه بی ته ص ۷۷.

۳. علق (۹۶)، آیه ۱.

یکی از مواردی که در حدیث عنوان بصری از جایگاه خاصی برخوردار است تحصیل علم می‌باشد.

از نظر امام صادق (علیه السلام) تحصیل علم یکی از مواردی است که می‌توان به وسیله آن به سیر إلى الله رسید. همانطور که در حدیثی می‌فرمایند:

«یک عالم، برتر و بالاتر از هزار عابد و هزار زاهد است»^۱.

ولی مراد از علم در این حدیث، معرفت است که معنایی متفاوت با معنای علم دارد. معرفت با سیر و سلوک و اخلاق انسان، رابطه ای تنگاتنگ دارد. اگر بخواهیم معنایی امروزی برای کلمه معرفت بیابیم، می‌توانیم از آن به فرهنگ تعبیر کنیم. رابطه بین دانش و فرهنگ همانند رابطه بین علم و معرفت در تاریخ فکری ماست.

رابطه بین معرفت و سلوک و اخلاق را می‌توان به صورت واضح در این آیه قرآن یافت:

«إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ» از میان بندگان خدا فقط دانشمندان از او خوف و خشیت دارند»

مراد از دانشمندان در این آیه عارفانند، و آیه به ارتباط بین معرفت و ترس از خدا اشاره دارد. می‌توان دریافت که بهره‌مندی انسان از خشیت و ترس خداوند به میزان بهره‌مندی او از معرفت و شناخت خداوند است و هرچه شناخت بیشتر باشد، ترس و خشیت نیز افزون‌تر خواهد بود.

۱. محمد مهدی موسوی مقاله اهمیت علم آموزی در اسلام، صبح، ۱۳۹۴/۱۱/۱۶،

<http://akhlagh.porsemani.ir>

۲. حسن بن علی ابن شعبه حرانی، رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول ترجمه پرویز اتابکی، تهران: نشر و پژوهش فرزانه، ۱۳۷۶ ش، ص ۳۷۰).

۳. فاطر (۳۵)، آیه ۲۸.

قرآن کریم در دو جا بین ترس از خدا و شناخت، رابطه انحصاری برقرار کرده است؛ در یکی، ترس از خدا را در صاحبان شناخت منحصر می کند و در دیگری، ترس صاحبان شناخت را فقط به ترس از خدا محدود می سازد. این دو حصر با هم تفاوت دارند. انحصار اول در این آیه است: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ» از میان بندگان خدا فقط دانشمندان از او خوف و خشیت دارند»

این آیه ترس از خدا را به صاحبان شناخت منحصر می کند.

آیه دوم: «الَّذِينَ يَبُلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا» کسانی که پیامهای الهی را می رسانند و از او پروا دارند و از هیچ کس جز خداوند پروا ندارند.

این آیه ترس و خشیت عارفان و صاحبان شناخت را در ترس از خدا منحصر کرده است؛ زیرا آنان که پیامهای خدا را می رسانند، دارای شناخت به شمار می آیند و هم آناتند که از خدا می ترسند و از هیچ کس دیگری جز خدا نمی هراسند.

علم و دانش هم گاه ممکن است در افرادی که ظرف وجودی گیرایی دارند به شناخت تبدیل شود. چنانچه نقل شده است:

«عرب بیابانگردی نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) آمد. حضرت (صلی الله علیه و آله وسلم) به یکی از اصحاب خود فرمود تا به او قرآن بیاموزد. آن صحابی سوره زلزال را بر مرد عرب خواند تا به این آیات رسید:

«فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» پس هر کس هم ذره ای عمل خیر انجام داده باشد، (پاداش) آن را می بیند و هر کس هم ذره ای عمل ناشایست انجام داده باشد، (کیفر) آن را می بیند»

۱ . فاطر (۳۵)، آیه ۲۸ .

۲ . احزاب (۳۳)، آیه ۳۹ .

۳ . زلزال (۹۹)، آیات ۸-۷ .

اعرابی گفت: آنچه خواندی مرا بس است، و به راه خود رفت. مرد صحابی جریان را برای پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل کرد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) چنان که در روایت آمده فرمود:

این مرد وقتی آمد بیابانی (اعرابی) بود، ولی اکنون که باز می گردد فقیه است.

فاصله بسیاری است میان کسی که با قبول و فهم یک آیه از قرآن به درجه تفقه و معرفت می رسد و کسانی که دانش فراوانی از پیامبران گذشته با خود دارند و در عین حال نه تنها به سوی حق هدایت نمی شوند، بلکه از رفتن دیگران به راه خدا نیز منع می کنند. قرآن کریم آنان را با این توصیف عجیب معرفی می کند:

«كَمْثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ»^۱ حکایت اینان مانند چهارپایی است که باری از کتاب را حمل می کند»

میان شناخت و سیر و سلوک به سوی خدا رابطه ای منطقی وجود دارد که قرآن به آن اشاره کرده است:

«إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ» از میان بندگان خدا فقط دانشمندان از او خوف و خشیت دارند.»

بر اساس این آیه، خشیت الهی نتیجه شناخت است، و هر قدر که انسان شناخت بیشتری به خداوند داشته باشد، خداوند نیز ترس از خود را بیشتر به او می بخشد. عکس این قضیه هم صادق است. خداوند متعال می فرماید:

و از خداوند پروا کنید و خداوند (بدین گونه) به شما آموزش می دهد.^۳

قرآن در این آیه، رابطه بین سلوک و شناخت را توضیح داده است.

۱ . جمعه (۶۲)، آیه ۵.

۲ . فاطر (۳۵)، آیه ۲۸.

۳ . بقره (۲)، آیه ۲۸۲.

شیخ محمد عبده در تفسیر المنار چنین تفسیری از آیه را، علی رغم اینکه اولین معنایی است که به ذهن می رسد، انکار می کند و می گوید: این نوع تفسیر مطابق نظر صوفیه است و دانش جز با تحصیل به دست نمی آید و تقوا راه دانش آموزی نیست.^۱

البته اگر علم را در این آیه به معنای دانش اصطلاحی در برابر شناخت و معرفت بدانیم، کلام عبده صحیح است؛ ولی اگر مراد از علم در آیه، شناخت و معرفت خداوند باشد که از فضای کلی آیه هم این گونه برمی آید، آن گاه کلام شیخ خالی از اشکال نخواهد بود.

خداوند متعال می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ»^۲ ای مومنان، از خدا پروا کنید و به رسول او ایمان آورید تا بهره ای دو چندان از رحمت خویش بر شما ارزانی دارد و برای شما نوری قرار دهد تا با آن (به درستی) راه روید و شما را بیامرزد، و خداوند آمرزگار مهربان است»

و فرموده است:

«ای مومنان، اگر از خداوند پروا کنید، برای شما (پدیده ای) جدا کننده حق از باطل پدید آرد».

بدین ترتیب، خداوند این نور و قدرت تمیز بین حق و باطل را به واسطه تقوا به بندگان خود می بخشد.

این نور که خداوند در دل هر بنده ای که او را دوست داشته باشد قرار می دهد و نیکان در زندگی و سیر و سلوک خود از آن بهره می گیرند، همان معرفت و شناخت خداوند است.

۱ . محمد رشید رضا، تفسیر القرآن الحکیم الشهیر بتفسیر المنار، ج ۳، بیروت: دار المعرفة، ۱۴۱۴ هـ. ق، ص ۱۲۸.

۲ . حدید (۵۷)، آیه ۲۸.

۳ . انفال، آیه ۲۹.

امام صادق (علیه السلام) در این حدیث برای عنوان بصری سه منبع معرفت را برمی شمارد:

۱. در وجود خود به دنبال حقیقت عبودیت باش.

۲. با به کار بستن علم، آن را بجوی.

۳. از خدا طلب فهم کن تا تو را بفهماند.

اکنون به همین ترتیب به شرح این سه منبع می پردازیم:

منبع اول، جستجوی حقیقت عبودیت در وجود خود

انسان با شناخت خداوند، شناخت خود و شناخت رابطه بین خود و خدا، می تواند حقیقت بندگی (عبودیت) خدا را درک کند؛ زیرا نفس انسان آفریده خدا و خدا آفریننده اوست، او مملوک خدا و خدا مالک اوست، و خداوند نگهبان و مراقب اوست، و یقین به همه این نکات همان عبودیت است.

هنگامی که انسان حقیقت عبودیت را با درک رابطه خود و خدا دریابد، حقایق را که بر این بندگی مرتب می شود نیز به همان وضوح و شفافیت درک خواهد کرد.

این حقایق دو جنبه دارند: یکی اینکه آدمی تمام آنها را برای خدا به انجام برساند، و دیگر اینکه بدون اجازه خدا هیچ کدام از این حقایق را برای غیر خدا به کار نبندد که انسان برای درک این حقایق و معارف، تمام این حقایق را در کتاب نفس می خواند.^۱

منبع دوم، علم جویی با به کار بستن آن

ممکن است کسی بپرسد که به کار بستن چه ارتباطی با آموختن دارد. جواب قرآن به این سوال واضح و آشکار است:

۱. محمد مهدی آصفی، نکاتی درباره حدیث عنوان بصری از امام صادق (علیه السلام) فصلنامه علوم حدیث، شماره ۲۵.

«وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ ۱ و از خداوند پروا کنید و خداوند (بدین گونه) به شما آموزش می

دهد.»

بدین معنا که عمل از سرچشمه های علم است.

شیخ محمد عبده در تفسیر المنار چنین تصور کرده است که چنین تفسیری از آیه، راه را برای جاهلانی که لباس صلاح پوشیده اند و بدون تحصیل علم و دانش، ادعای شناخت خداوند و فهم قرآن و حدیث و دانستن اسرار شریعت دارند، باز می کند و باعث تصدیق ایشان به وسیله عوام می شود.^۲

خود شیخ، آیه را این گونه تفسیر می کند:

عطف «يعلمكم» بر «اتقوا الله»، نفی کننده هر گونه رابطه ای بین علم و عمل است؛ زیرا معطوف و معطوف علیه باید با هم مغایر باشند.

این کلام، صحیح است و شکی در مغایرت بین «يعلمكم» و «اتقوا الله» نیست؛ ولی نکته ای که نباید پوشیده باشد، این است که عطف در عین حال مقتضی مناسبت میان معطوف و معطوف علیه نیز هست. این مناسبت چیست؟ شکی نیست که منظور از علم در جمله دوم علمی که در مدارس و کتابها یافت می شود نیست. همچنین تردیدی وجود ندارد که باید بین علم و تقوا مناسبتی باشد تا عطف آنها بر یکدیگر در آیه صحیح باشد. آموزش الهی در آیه نیز به این معنا نیست که تقوا انسان را از آموختن قرآن و حدیث و فقه بی نیاز می کند.

از جمع بندی این دانسته ها به نتیجه ای دست می یابیم که با استنباط شیخ محمد عبده متفاوت است. آیه کریمه به حقیقتی از لطایف قرآن اشاره دارد و آن، این است که تقوا قلب انسان را برای دریافت حکمت از سوی خدا می گشاید. گاه دو نفر قرآن می خوانند، اما تنها یکی از آنها دو تحت

۱. بقره (۲)، آیه ۲۸۲.

۲. محمد رشید رضا، تفسیر القرآن الحکیم الشهیر بتفسیر المنجی، بیروت: دار المعرفة، ۱۴۱۴ ه. ق، ص ۱۲۹.

تأثیر واقع شده، از آن پند می گیرد و به سلوکِ اِلی الله می پردازد. همه آدمیان می توانند به نشانه های تکوینی خداوند در جهان هستی بنگرند، اما تنها برخی از آنان به مدد تفکر و تعمق به اندیشه توحیدی می رسند.^۱

تقوا به انسان قدرت درک توحید و حکمت می بخشد و نوری در قلب او می افروزد که خداوند او را به واسطه آن از اشتباه باز می دارد. او، خود، فرموده است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ»^۲ ای مومنان، اگر از خداوند پروا کنید، برای شما (پدیده ای) جدا کننده حق از باطل پدید آورد و سیئات شما را بزداید»

در این آیه علم و تقوا به صورت شرط و جواب شرط آمده است و نه مثل آیه ۲۸۲ سوره بقره، به صورت عطف.

در اینکه تقوا نیز با علم حاصل می شود، بحثی نیست. می دانیم که تقوا از ثمرات علم است و خدا فرموده است:

«إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا * وَيَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا * وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا»^۳ میان بندگان خدا فقط دانشمندان از او خوف و خشیت دارند و کسانی که پیش از آن دانش یافتند، چون بر آنان خوانده شود، سجده کنان به رو درمی افتند و می گویند: پاک و منزّه است پروردگار ما، وعده پروردگار ما شدنی است، و به رو درمی افتند و می گریند و بر خشوع و خشیت آنان می افزاید.

۱. محمد مهدی آصفی، نکاتی درباره حدیث عنوان بصری از امام صادق (ع)، فصلنامه علوم حدیث، شماره ۲۵.

۲. انفال (۸)، آیه ۲۹.

۳. اسراء (۱۷)، آیه ۱۰۹-۱۰۷.

ولی در عین حال، خود علم هم از ثمرات تقواست و میان این دو رابطه ای دو طرفه وجود دارد.^۱ از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است:

علم با عمل همراه است؛ پس هر کس بداند به کار می بندد و هر کس به کار ببندد می داند.^۲

بار دیگر این مطلب را تکرار می کنیم که معنای سخن ما این نیست که تقوا به تنهایی انسان را از دانش آموزی بی نیاز می کند و آدمی به اتکای تقوا می تواند از مدرسه و کتاب و استاد بی نیاز شود.^۳

در روایتی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) وارد شده است:

«حضرت موسی خضر پیامبر را ملاقات کرد و به او گفت: به من توصیه ای کن خضر گفت: دلت را با تقوا پوشش ده تا به علم برسی»^۴

امام باقر (علیه السلام)، تقوا را ملاک و میزان هر علم و حکمتی دانسته و این گونه نقل کرده است:

امام باقر (علیه السلام) به سعد الخیر نوشت:

«بسم الله الرحمن الرحيم

«أما بعد فإني أوصيك بتقوى الله، فإن فيها السلامة من التلف والغنيمة في المنقلب، إن الله عز وجل يقي بالتقوى عن العبد ما عزب عنه عقله، و يجلّي بالتقوى عنه عماه و جهله أما بعد، تو را به تقوا و پرهیزگاری سفارش می کنم که در آن سلامتی از تلف، و سود و بهره مندی در قیامت است. خداوند

۱ . فلسفه معاصر این نوع از رابطه را «رابطه جدلی» نامیده است. این مفهوم در فلسفه اسلامی به «دور معی»

معروف است که غیر از دور محال است، زیرا هیچ کدام از این دو متوقف بر دیگری نیست.

۲ . محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، همان، ج ۲، ص ۴۰.

۳ . محمد مهدی آصفی، نکاتی درباره حدیث عنوان بصری از امام صادق (علیه السلام) فصلنامه علوم حدیث، شماره ۲۵.

۴ . محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، همان، ج ۱، ص ۲۲۶.

۵ . محمد بن یعقوب کلینی، همان ج ۸، ص ۵۲.

عزوجل خطراتی را که به عقل بشر خطور نمی کند به واسطه تقوا از وی دور می سازد و کوری چشم باطن و نادانی را از وی برطرف می نماید.

در روایات دیگری از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و اهل بیت او (علیهم السلام) روایت شده است که هر کس به آنچه می داند عمل کند، خداوند آنچه را نمی داند به او می آموزد.

از امام باقر (علیه السلام) هم روایت شده است:

«هر کس برای خدا به علم خود عمل کند، خداوند ندانسته هایش را به او می آموزد.»

منبع سوم، معرفت (دعا و درخواست از خدا)

امام صادق (علیه السلام) در این روایت به عنوان بصری می فرماید: «از خدا طلب فهم کن تا تو را بفهماند.»

بر اساس این روایت، دانش نوری است که خداوند آن را در دل هر کس که هدایتش را بخواهد قرار می دهد. این نور چنان که در ابتدای سخن گفتیم همان شناخت و معرفت خداوند است که فقط از جانب خدا به انسان می رسد. خداوند می فرماید:

«وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ» و هر کس که خداوند برایش نوری مقرر نداشته باشد نوری ندارد.»

پس اگر انسانی شعله ای از این نور بخواهد، راهی جز درخواست از خدا ندارد؛ زیرا این نور جز نزد خدا در جای دیگری یافت نمی شود. ناگفته نماند که خواستن از خدا با سعی و کوشش منافاتی ندارد؛ زیرا هر پیروزی نیز بدون شک از جانب خداوند است، او، خود، فرموده است:

«وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» و پیروزی جز از سوی خداوند نیست»

۱. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، همانج ۷۸، ص ۱۸۹.

۲. نور (۲۴)، آیه ۴۰.

در زبان و ادبیات عربی، نفی و استثنا انحصار را می‌رساند، ولی خداوند در عین حال به ما می‌آموزد که برای به دست آوردن پیروزی باید به فراهم آوردن اسباب و لوازم آن بپردازیم.

خداوند فرموده است:

«وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ؛ وَدِرْ بَرَابَرِ آئَانِ هِرْ نِیْرویی که می‌توانید فراهم آورید».

آری، آمادگی و تهیه لوازم کارزار، منافاتی با یقین به این که پیروزی از آن خداست ندارد.

علم (معرفت) نیز از جانب خداست و این نیز منافاتی با کوشش در راه آموختن و فراگیری دانش از دانشمندان نخواهد داشت.^۳

۳-۱. تربیت

«قُلْتُ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! أَوْصِنِي! قَالَ: أُوصِيكَ بِتِسْعَةِ أَشْيَاءَ، فَإِنَّهَا وَصِيَّتِي لِمُرِيدِي الطَّرِيقِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى، وَاللَّهُ أَسْأَلُ أَنْ يُوفِّقَكَ لِاسْتِعْمَالِهِ. ثَلَاثَةٌ مِنْهَا فِي رِيَاضَةِ النَّفْسِ، وَثَلَاثَةٌ مِنْهَا فِي الْحِلْمِ، وَثَلَاثَةٌ مِنْهَا فِي الْعِلْمِ. فَاحْفَظْهَا، وَإِيَّاكَ وَالتَّهَؤُنَ بِهَا! قَالَ عُنُوَانٌ: فَفَرَّغْتُ قَلْبِي؛ لَكُفْتُمْ: أَيُّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! بِهِ مِنْ سَفَارِشٍ وَتَوْصِيَةٍ أَيْ فَرَمَا! كُفْتُ: مِنْ تَوْرَا بِهِ نُهُ چيز وَصِيَّتِ وَ سَفَارِشِ مِي نَمَايْم؛ زِيْرَا كِه أَنْهَآ سَفَارِشِ وَ وَصِيَّتِ مِنْ اِسْتِ بِه اِرَادِه كُنَنْدِگَانِ وَ پويندگان رَهِ خِداوند تَعَالَى؛ وَ اَز خِداوند مَسْأَلْتِ مِي نَمَايْم تَا تَرَا دِر عَمَلِ بِه أَنْهَآ تَوْفِيقِ مَرَحْمَتِ فَرَمَايِد. سِه تَا اَز آن نِه اَمْرِ دِر بَارَةُ تَرْبِيَّتِ وَ تَأْدِيبِ نَفْسِ اِسْكُتْ

تربیت، فرایند رشد دادن یا فراهم کردن زمینه رشد و شکوفایی استعدادها و به فعلیت رساندن قوای نهفته یک موجود را گویند؛ چه افزایش کمی چه کیفی، چه مثبت و چه منفی، چه در مورد روح و چه

۱. آل عمران (۳)، آیه ۱۲۶

۲. انفال (۸)، آیه ۶۰

۳. محمد مهدی آصفی، نکاتی درباره حدیث عنوان بصری از امام صادق (ع) فصلنامه علوم حدیث، شماره ۲۵.

جسم. و در خصوص انسان، تربیت مجموعه تدابیر و روش هایی است که برای به فعلیت در آوردن ابعاد مختلف وجود او به کار می رود.^۱

از موارد استعمال واژه «تربیت» در قرآن برمی آید که این واژه در فرهنگ قرآنی به «تربیت مادی» اطلاق می شود؛ «قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرٍكَ سِنِينَ؟» [فرعون] گفت: آیا تو را از کودکی در میان خود پرورش ندادیم و سالیانی چند از عمرت را پیش ما نماند؟

اما در خصوص «تربیت اخلاقی، معنوی و روحی» واژگانی مثل «تزکیه و تطهیر» در قرآن به کار می رود که بستر ساز تعلیم کتاب و حکمت است؛ «وَيَزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» [انبیاء آمدند] تا انسان ها را تزکیه نمایند و به ایشان کتاب و حکمت بیاموزد.

همچنین انسان موجودی است دو بعدی، از یک سو به عالم بالا نظر دارد و از سوی دیگر به عالم سفلی؛ لذا برای انسان دو نوع حیات متصور است و با توجه به این دو نوع حیات، آدمی دارای دو چهره نفسانی است: یکی نفس در مرتبه نازل آن، یعنی خود طبیعی که منشأ غرایز حیوانی و «شهوت و غضب» و عامل جلب لذت و دفع ضرر است و وجود آن برای تامین حیات مادی ضروری است و تربیت اسلامی آن را هدایت و کنترل می کند؛ اما هرگاه از مسیر صحیح خارج شود، انسان را به کفر، ظلم، جهل، طغیان، حرص، حسد، بخل، نیرنگ، تکاثر و سایر خصال ذمیمه و رذایل اخلاقی خواهد .

چهره دیگر نفس همان لطیفه ربانی و بارقه الهی است که از آن به خود عالی نیز می توان تعبیر کرد و منشأ کمالات عقلی و علمی و عملی و گرایش هایی چون خدا جویی، آرمان خواهی، عرفان،

۱ . سعید بهشتی، تربیت اسلامی، مجموعه مقالات، روش های تربیت عقلانی در سخنان امام علی علیه السلام

۱۳۸۶، شماره ۲۶، ص ۵۰۷.

۲ . شعراء (۲۶)، آیه ۱۶.

۳ . جمعه (۶۲)، آیه ۲.

اخلاق، عدل، خود شناسی، احسان و ایثار و سایر فضایل می شود که به آن نفس ملهمه، لوّامه و یا مطمئنه می گویند.

پس با نفس ملهمه، لوّامه و یا مطمئنه مبارزه نمی کنند، چون آن ها وسیله کمال انسانند با نفسی باید مبارزه کرد که باعث فساد و تباهی انسان می شود و آن نفس اماره است که از درون به بدی فرمان می دهد؛ چنان که قرآن می فرماید:

«وَمَا أُبَرِّئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ هرگز نفس خود را تبرئه نمی کنم که نفس (سرکش) بسیار به بدی ها فرمان می دهد»

علمای علم اخلاق و نویسندگان کتاب های اخلاقی که از قرآن و عترت الهام گرفته برای مبارزه با نفس و تهذیب و تزکیه آن راه های مختلفی ارائه داده اند که به چند نمونه آن در ذیل اشاره می شود:

۱-۳-۱. ایمان به مبدأ و معاد

اگر انسان در همه حال توجه به مبدأ و معاد داشته و این توجه از روی ایمان و اخلاص و معرفت باشد و از یاد مرگ و آخرت غفلت نکند، زمینه را برای رشد و نمای خودخواهی و مفساد حاصل از آن از بین می برد، و انسان را تسلیم فرمان خدا و اطاعت از او می نماید.

بنابر این، انجام دادن احکام الهی در تمام مراحل زندگی روزمره، با نیت خالص و فقط به منظور تقرب به خدا، بهترین و کامل ترین روش برای مهار کردن حس خودخواهی و مبارزه و غلبه بر نفس سرکش است.^۲

۱. یوسف (۱۲)، آیه ۵۳.

۲. میر آقایی محمدی مقاله راه های مبارزه با نفس مجله پژوهش های دینی، ش ۴، ص ۶۳.

۲-۳-۱. ایجاد تعادل در امیال

اسلام با ارائه احکام و دستورهای در قالب «شریعت» که حتی شامل جزئی ترین اعمال و رفتار انسان می شود، حدود مناسب هر میل و گرایش را تعیین نموده که اگر این محدوده رعایت شود، از هر گونه افراط و تفریط جلوگیری به عمل می آید.

بنابر این التزام به احکام شرع در تمام زمینه ها، در واقع راه حل عملی برای ایجاد تعادل در بین امیال گوناگون و جلوگیری از رشد بی رویه خودخواهی و هواهای نفسانی (نفس اماره) است.

۳-۳-۱. مبارزه مستقیم با مظاهر خود خواهی و نفسانی

اسلام در تعالیم خود به طور مستقیم، با آثار و مظاهر خود خواهی و هواهای نفسانی به مبارزه ای جدی و همه جانبه می پردازد. به عنوان مثال، اسلام با صفاتی از قبیل، حسد، خود خواهی، جاه طلبی، کینه توزی، خود برترینی ... و به طور کلی با نفس اماره به شدت مبارزه می کند، حتی به مومنین توصیه می فرماید که پا روی نفس اماره بگذارند و بدی دیگران را با نیکی پاسخ دهند. «ادفع بالتی هی احسن» مراعات همین اصل در تضعیف هواهای نفسانی بسیار موثر و راهی عملی در مبارزه پیگیر با آن است.^۱

۴-۳-۱. پیشگیری

رعایت بهداشت روانی و پیشگیری از گناه و اخلاق زشت بهترین و سهل ترین مراحل تهذیب نفس می باشد؛ زیرا نفس در ابتدا به ظلمت گناه آلوده نشده و از نورانیت و صفای فطری برخوردار است و برای انجام دادن کارهای نیک آمادگی بیش تری دارد طبعاً بهترین دوران برای تهذیب و مبارزه با نفس دوران نوجوانی، جوانی حتی کودکی است، زیرا پیشگیری از گناه و عادت به مراتب آسان تر است.

۱ . میر آقایی محمدی مقاله راه های مبارزه با نفس مجله پژوهش های دینی، ش ۴، ص ۶۳.

اگر انسان مرتکب گناه شد و اخلاق زشت را پایه گذاری کرد و شیطان را بر نفس خویش راه داد، ترک گناه حتماً بر ایشان دشوارتر خواهد بود. شیطان و نفس اماره می کوشند ارتکاب یک یا دو بار گناه را کوچک و بی اهمیت جلوه دهند تا به دین وسیله نفوذ یابند و نفس را به گناه معتاد سازند که در آن صورت ترک عادت بسیار دشوار خواهد بود.^۱

۵-۳-۱. ترک دفعی

اگر نفس به گناه آلوده شد، نوبت به پاکسازی می رسد، پاکسازی را به چند طریق می توان شروع کرد که بهترین آن ها انقلاب درونی و ترک دفعی و کلی است. انسانی که به رذائل اخلاقی آلوده شد می تواند به سوی خدا بازگردد و توبه نماید و قلب را از آلودگی به گناه پاکیزه و نفس اماره را مغلوب گرداند و زمام نفس را برای همیشه در اختیار بگیرد.

این انقلاب درونی گاهی بر اثر یک جمله کوتاه از یک گوینده و استاد وارسته خودساخته، از مرشد الهی تهذیب شده، وقوع یک حادثه غیر عادی، شرکت در مجالس موعظه و دعا، شنیدن یک آیه و روایت و یا تفکر و اندیشه کوتاه برای انسان حاصل می شود. گاهی یک حادثه کوچک همانند جرقه قلب را دگرگون و روشن می سازد. افراد زیادی که بدین وسیله دست از گناه کشیده اند در تهذیب نفس توفیق یافته اند و در طریق سالکین قرار گرفته اند، مانند بشر حافی، فضیل ایاز.^۲

۶-۳-۱. ترک تدریجی

اگر همت و توان ترک دفعی گناهان را نداریم، می توانیم تصمیم بگیریم این عمل را تدریجاً انجام دهیم. نخست به عنوان آزمون از ترک یک یا چند گناه آغاز کنیم و آن قدر ادامه دهیم تا بر نفس اماره

۱. میر آقایی محمدی مقاله راه های مبارزه با نفس مجله پژوهش های دینی، ش ۴، ص ۶۳.

۲. همان مقاله.

پیروز گردیم و ریشه آن گناه را قطع نماییم و همین عمل را درباره گناهان دیگر تا پیروزی نهایی ادامه می دهیم. در نتیجه با ترک هر گناهی نفس اماره تضعیف و قدرت و توان ما نسبت به ترک گناه و تهذیب نفس بیشتر می گردد، زیرا هر شیطانی که بیرون رود فرشته ای جایگزین می شود و هر نقطه سیاه گناهی که از صفحه دل زایل گردد، به همان مقدار بر سفیدی و نورانیتش افزون خواهد شد، و با تلاش و کوشش می توان شیطان را از خانه دل بیرون راند و نفس اماره را مهار کرد و خانه دل را به خدا و فرشتگان مقرب او اختصاص داد. ^۱ «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلًا

فصل دوم

نکات رفتاری – عملی حدیث عنوان بصری

۱ . میر آقای محمدی مقاله راه های مبارزه با نفس مجله پژوهش های دینی، ش ۴، ص ۶۳.

۲ . عنکبوت (۲۹)، آیه ۶۹.

از آن جا که انسان دائم در حرکت و سیر و سلوک است و حرکت او گاهی به سوی بالا و به اصطلاح سیر صعودی و گاهی به سوی پایین و سیر نزولی است؛ اگر زمام امور یک انسان در دست عقل و شرع باشد، قهراً سیرش صعودی خواهد بود و اگر تابع هوا و هوس باشد یعنی زمام امرش به دست نفس و هواهای نفسانی باشد سیرش نزولی و منتهی به اسفل السافلین خواهد بود. همچنین انسان برای رسیدن به راه درست و مقصد والا و سیر عقلی و معنوی نیازمند نکات ارزنده و ارزشمند مربی و استاد است. حدیث عنوان بصری دارای نکات ارزشمند، برای همه کسانی که طالب سلوک الهی هستند می باشد که در این فصل به نکات رفتاری - عملی این حدیث اشاره می شود.

۱-۲. عبادت و بندگی خدا

عنوان بصری امام صادق (علیه السلام) به عنوان بصری می فرماید:

«امام صادق (علیه السلام) فرمود: ای ابا عبدالله! علم به آموختن نیست. علم فقط نوری است که در دل کسی که خداوند تبارک و تعالی اراده هدایت او را نموده است واقع می شود. پس اگر علم می خواهی، باید در اولین مرحله در نزد خودت حقیقت عبودیت را بطلبی؛ و به واسطه عمل کردن به علم، طالب علم باشی؛ و از خداوند بپرسی و استفهام نمائی تا خدای تعالی جواب دهد و بفهماند»

برای یافتن حقیقت عبادت باید به واژه‌ی «عبد» و مفهوم آن که ریشه اصلی عبادت است توجه نمود. «عبد» از نظر لغت به انسانی گفته می‌شود که سر تا پا تعلق به مولا و صاحب خود دارد، اراده‌اش تابع اراده او، و خواستش تابع خواست اوست. در برابر او خود را مالک چیزی نمی‌داند و در اطلاعات او سستی به خود راه نمی‌دهد. بنابراین عبودیت اظهار آخرین درجه خضوع در برابر کسی است که همه چیز از ناحیه اوست. و به خوبی می‌توان نتیجه گرفت که تنها کسی که می‌تواند «معبود» باشد که نهایت انعام و اکرام را کرده است و و کسی جز خدا نیست!

به تعبیر دیگر، «عبودیت» نهایت اوج تکامل روح یک انسان و قرب او به خداست، و عبودیت تسلیم مطلق در برابر ذات پاک اوست؛ عبادت تنها رکوع و سجود و قیام و قعود نیست، بلکه روح عبادت تسلیم بی‌قید و شرط در برابر کمال مطلق و ذات بی‌مثالی است که از هر عیب و نقص میراست.

بدیهی است چنین عملی بهترین انگیزه توجه به کمال مطلق و پرهیز از هر گونه آلودگی و ناپاکی است؛ چرا که انسان سعی می‌کند خود را به معبود خویش نزدیک و نزدیکتر سازد تا پرتویی از جلال و جمال او در وجودش ظاهر شود که گاه از آن تعبیر به «مظهر صفات خدا شدن» می‌کنند.^۱

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم:

۱. ناصر مکارم شیرازی؛ اخلاق در قرآن، ج ۲، قم: مدرسه الامام علی ابن ابیطالب (علیه السلام)، ۱۳۷۷، ص

«العبودية جوهره كنه ها الربوبية»^۱ عبودیت گوهری است که ربوبیت در درون آن نهفته شده

است.»

اشاره به اینکه عبد تلاش و کوشش می کند که خود را در صفات شبیه معبود سازد و پرتوی از صفات جلال و جمال او را در خود منعکس کند، و نیز انسان در سایه‌ی عبودیت به جایی می رسد که به اذن پروردگار می تواند در جهان تکوین، تدبیر و تصرف کند و صاحب ولایت تکوینی شود همان گونه که آهن سرد و سیاه بر اثر مجاورت با آتش، گرم و فروزان می شود، این حرارت و نورانیت از درون ذات او نیست بلکه پرتو ناچیزی از آتش به او افتاده و به این رنگ درآمده است.^۲

عبودیت مطلقه از اعلی مراتب کمال و ارفع مقامات انسانیت است که جز اکمل خلق الله محمد (ص) (صلی الله علیه و آله و سلم) و دیگر اولیای کمال بالتبعه کسی دیگر از آن نصیبی نیست، و دیگران را پای عبودیت لنگ است و عبادت و عبودیت های آن ها معلل است. و جز با قدم عبودیت نتوان به معراج حقیقی مطلق رسید؛ و لذا در آیه‌ی شریفه فرماید:

«سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ مِنْزَهَ اسْتِ خَدَاوْنَدِي كِه بِنْدَه‌اش رَا سِير دَاد.»

قدم عبودیت و جذبه‌ی ربوبیت سیرداد آن ذات مقدس را به معراج قرب و وصول و در «تشهد» نماز که رجوع از فنای مطلق است که در سجده حاصل شده، باز توجه به عبودیت قبل از توجه به رسالت است. و ممکن است اشاره به آن باشد که مقام رسالت نیز در نتیجه‌ی جوهره‌ی عبودیت است.^۴

۱. عبد علی بن جمعة العروسی الحویزی، تفسیر نور الثقلین محقق هاشم رسولی محلاتی ج ۴، چاپ چهارم، قم:

اسماعیلیان ۱۴۱۵ ق، ص ۵۵۶.

۲. ناصر مکارم شیرازی اخلاق در قرآن، همان، ج ۲، ص ۳۳۵.

۳. اسراء (۱۷)، آیه ۱.

۴. مجید زمانپور، لطایف عرفانی برگرفته از آثار امام خمینی (رحمه الله علیه) تهران: موسسه فرهنگی و انتشاراتی

پازینه ۱۳۸۰، ص ۹۱.

پرستش و اطاعت ظاهری، اگر بدون تسلیم و پذیرش قلبی باشد، بی‌ارزش است. «بنده» باید تسلیم محض و بی‌قید و شرط امر «خدا» باشد و در برابر فرمان الهی و دین خدا، سلیقه‌ها و خواسته‌های شخصی را کنار بگذارد و به نیش و نوش دیگران و خوش آمدن و بد آمدن مردم بی‌اعتنا باشد. این تسلیم محض و بی‌چون و چرا بودن، همان «عبودیت» است که فلسفه‌ی عبادت است.

ابلیس، با آن همه سابقه‌ی عبادت، چون روحیه‌ی عبودیت نداشت، در مقابل فرمان خدا دربارهی سجده بر آدم سزپچی کرد و مطرود شد. ریشه‌ی استکبار و اعراض مردم از دعوت‌های انبیاء، آن بود که حالت تسلیم و عبودیت نداشتند و تابع خواسته‌ی دل بودند.

قرآن کریم می‌فرماید:

«أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ أَيُّ هِرْكَاهِ پيامبری از طرف خداوند، برای شما قانونی می‌آورد که مطابق دلخواهتان نبود، تكبر می‌ورزید؟»

در جای دیگری می‌فرماید:

فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا^۱ به خدا سوگند ایمان واقعی به تو نمی‌آورند، مگر آنگاه که در مشاجرات و نزاع هایشان تو را به داوری بپذیرند و در برابر قضاوت تو، هیچ ناراحت نشوند و تسلیم بی‌چون و چرای حکم الهی باشند.»

پس، عبادتی ارزشمند است که سرچشمه از عبودیت، بندگی خدا کردن است، نه بنده‌ی خود و تابع هوس و تمایلات خویش بودن.

۱. بقره (۲)، آیه ۸۷.

۲. نساء (۴)، آیه ۶۵.

هرگاه برای مسلمانان صدر اسلام، حکم جهاد می‌آمد گروهی می‌گفتند: چرا این فرمان، مدتی به

تأخیر نیفتاد و حالا فرا رسید؟ «لَوْ لَا أَخَّرْتَنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ»^۱

در واقع‌ی تغییر کعبه از بیت المقدس به کعبه عده‌ای گفتند: چرا؟ قرآن پاسخ می‌دهد:

«لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبَيْهِ تَابِينِمْ» چه کسی پیرو پیامبرت است و چه کسی به

عقب برمی‌گردد (و دهن کجی می‌کند)»

نمونه‌ی کامل تسلیم و عبودیت را در داستان حضرت ابرهیم و اسماعیل (علیهم‌السلام) می‌بینیم، که هم

پدر، مطیع محض دستور خداست و فرزند را به قربانگاه برده و کارد بر حلقومش می‌گذارد. و هم

اسماعیل (علیه‌السلام) می‌گوید: «يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ؟ ای پدر، آنچه را که فرمان است انجام بده»،

حضرت ابراهیم (علیه‌السلام) نمونه کامل یک بنده مطیع و تسلیم است، چه در قربانی کردن فرزند، چه در

رها کردن هاجر و اسماعیل در بیابان‌های خشک مکه، چه در آمادگی برای افتادن در آتش نمرودیان.^۴

عبودیت حقیقی یعنی عبودیتی که انسان را در ظاهر و باطن در مقام بندگی حق راه می‌برد بستر

کسب همه‌ی کمالات انسانی است و پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) نیز به سبب عبودیت خویش به مقام

رسالت نائل شد. از تقدّم مقام عبودیت بر رسالت روشن می‌گردد که قدم عبودیت بستر همه‌ی

کمالات و مقدمه‌ی همه‌ی مقامات سالکین است و رساله‌ی شعبه‌ی عبودیت است.

۱. نساء (۴)، آیه ۷۷.

۲. بقره (۲)، آیه ۱۴۳.

۳. صافات (۳۷)، آیه ۱۰۲.

۴. محسن قرائتی، پرتویی از اسرار نماز، تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، ۱۳۸۲، ص ۴۲-۴۰.

راه انسانیت عبودیت الله است و آدمی به میزانی که به کمال بندگی متصف می‌شود از پیروی غیر حق دوری می‌گردد و اطاعت حق در اعضا و جوارح و قلب و وجودش جاری می‌گردد. عبارت رنگ حقیقی آدمی را ظاهر می‌سازد و زمینه‌ی دستیابی انسان به کمال لایقش را فراهم می‌آورد. البته عبادت منحصر به صورتی خاص نیست بلکه هر عملی که در آدمی زمینه‌ی عبودیت فراهم سازد و موجب تقرب و نزدیکی به درگاه حق شود و بندگی خدا را به بار بنشانند نوعی عبادت است. تعلیم و تعلم، کسب و کار، شادی و نشاط و...

هر چیزی به شرط آنکه در این مسیر باشد و ناخالصی‌های آدمی را بزداید و راه بندگی را هموار سازد انسانی که ظاهر و باطنش و گفتار و کردارش یکی باشد می‌تواند امانت را حمل نماید و حق امانت را به جا آورد، انسان به فطریتش متعهد پیمانی است و این پیمان امانتی است که بر دوش آدمی و هر که این عهد و پیمان را پاس دارد و حق آن را ادا نماید عبادت را خالص به جای آورده‌است و آن عهد و پیمان این است که آدمی جز خدای سبحان را نپرستد و بندگی جز او نکند و در برابر غیر حق سرخم ننماید.^۱

راه سعادت آدمی در عبودیت الله است و هر که ظاهر و باطن، و گفتار و کردار خود را یکی نماید، این توفیق را می‌یابد که عبادت را خالص به جای آرد و راه عبودیت حق را بر خود هموار سازد.

بالاترین مرتبه عبادت، عبادت کسانی است که خدای سبحان را از سرشکرگذاری عبادت نماید، اظهار نعمت وجود این است که آدمی جز خدا را بندگی ننماید این مقتضای کمال الهی است. اقتضای وجود انسان این است که به حقیقت وجودی خود، یعنی بندگی پشت نکند و فقط خدای سبحان را پرستد و در این پرستش جز او را ملاحظه نکند که ملاک حقیقت عبادت این است عبادتی بستر عبودیت و جلوه یافتن ربوبیت را آدمی مهیا می‌کند که بنای آن بر اخلاص باشد و از سر فهم و بصیرت

۱. عبدالکریم عابدینی مقاله عبودیت، ۱۱ صبح، ۱۳۹۴/۱۱/۱۶،

صورت پذیرد. در واقع فهم عمیق و بصیرت و معرفت، آدمی را به عبادت و بندگی می‌خواند و هرچه انسان در مراتب بالا رود، لیاقتش برای عبودیت بیشتر می‌شود. معرفت حقیقی که نتیجه‌ی تفکر حقیقی یعنی سلوک معنوی و گذشتن از کثرات و شهود حق در تمام موجودات است،^۱ خود والاترین مرتبه‌ی عبادت است که امیرالمؤمنان (علیه السلام) فرموده است:

«التَّفَكُّرُ فِي مَلَكَوَتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عِبَادَةُ الْمُخْلِصِينَ»^۲ تفکر در ملکوت آسمان‌ها و زمین عبادت مخلصین است.»

تفکر حقیقی که با گذشتن از ظواهر و کثرات و رسوخ به باطن امور و پی‌بردن به فقرذاتی و عدم ماهوی موجودات است در قبال حق میسر می‌شود، عبادتی است که آدمی را به بالاترین مراتبی که شایسته‌ی آن است سیر می‌دهد.

این تفکر حقیقی و سلوک معنوی، دیدن عالم و آدم را با توجه به اصل و مبدأ حقیقی آن‌ها میسر می‌سازد. اگر آدمی به دریافتی درست از زندگی و بندگی دست‌یابد، بنای زندگی را بر بندگی و فرمانبرداری حق می‌گذارد و چنان عمل می‌کند که همه چیزش صورتی از بندگی و فرمانبرداری حق داشته باشد، کار و تلاش، خورد و خوراک، شادی و تفریح و... و این گونه است که عمر تضییع نمی‌شود و تباه نمی‌گردد. امام علی (علیه السلام) به چنین وصفی در زندگی و گذران عمر دعوت کرده و فرموده است:

«احْفَظْ عُمْرَكَ مِنَ التَّضْيِيعِ لَهُ فِي غَيْرِ الْعِبَادَةِ وَالطَّاعَاتِ» عمر خود را از ضایع کردن آن در غیر عبادات و طاعات نگاه دارد.»

۱. عبدالکریم عابدینی مقاله عبودیت، ۱۱ صبح، ۱۳۹۴/۱۱/۱۶،

<http://download.newword.ir>

۲. عبد الواحد بن محمد تمیمی آمدی، غررالحکم و دررالکلم، چاپ دوم، قم: دار الکتاب الإسلامی، ۱۴۱۰، ص ۵۶.

هرچه در جهت حق باشد، جلوه‌ای از حق می‌یابد و می‌ماند و آنچه در جهت حق نباشد، تباه می‌گردد.

هرچه صورتی از خود خواهی و خودمداری داشته باشد، آدمی راو عمل آدمی را تباه می‌سازد و هرچه صورتی از عبادت و اطاعت داشته باشد انسان را به عبودیت حق واصل می‌کند و جلوه‌گر ربوبیت در آدمی می‌شود.

البته گام نهادن در راه هدایت و سیر در مسیر عبودیت جز با خواست خود انسان و میل و اختیار آدمی و شوق و نشاط او در مسیر فراهم نمی‌شود. این راه راهی نیست که از سر اجبار یا اضطراب برای انسان مهیا شود و از این روست که در دینداری و بندگی هیچ گونه تحصیلی راه ندارد و انسان باید این راه را خود انتخاب نماید و با قدم خویش طی کند و اگر جز این باشد بعثت و دعوت و تبلیغ و ارشاد، نوید و تهدید و پاداش و کیفر باطل خواهد بود.

اعتقاد به قسمت و اینکه سرنوشت آدمی از پیش برایش معین شده و پیشاپیش نوشته شده و تقدیر هر کس چنین است خلاف این منطق و از بیخ و بن باطل است.

از این رو راه عبودیت، راهی است اختیاری و از سرآزادی و مبتنی بر فهم و خردورزی که اگر جز این باشد آن را بهایی نیست و برآن اثری مترتب نیست.^۲

عبادت بی فهم و کور و موجب ترقی و رشد آدمی و کسب کمالات انسانی نمی‌شود. صرف عمل موجب کمال یابی نیست بلکه عمل باید از پایگاهی درست برخیزد تا به عبودیت منجر شود زیرا هرگونه عبادتی عبودیت نمی‌آورد. عبادت از سرجهالت و نادانی جمود و خشک مغزی قشری گرایی و

۱. محمد بن حسین آقا جمال خوانساری، شرح آقا جمال خوانساری بر غرر الحکم و درر الکلم محقق جلال

الدین حسینی ارموی محدث، ج۴، چاپ چهارم تهران: دانشگاه تهران ۱۳۶۶ ش، ص ۲۲۴.

۲. مصطفی دلشاد تهرانی مقاله زهد زمامداران در اندیشه ی سیاسی امام علی (ع) دولت آفتاب، اندیشه سیاسی و سیره حکومتی علی (ع)، چاپ چهارم، ۱۳۸۷.

بی‌تبصیرتی و خودبینی و خودخواهی آدمی را متّصف به کمال بندگی نمی‌نماید آنچه مهم است این است که عبادت منجر به عبودیت شود و بندگی آورد، وائیت و انائیت را بزدايد و گردن کشی و گردن فرازی را ریشه کن سازد که اگر جز این باشد بر آدمی همان می‌رود که ابلیس رفت آنکه که به سبب عبادتش خود را برتر از دیگران می‌بیند گردن فرازی می‌نماید، آنکه توهم دیانتش همه را منحرف می‌داند جز خود، آنکه به خاطر امکانی که یافته است احساس خدایی می‌کند و مردمان را مملوک خویش می‌گیرد و گردنکشی می‌کند و هر صورت از این امور صورتی است از نفی عبودیت و بندگی و جلوه‌ای است از گردن فرازی و گردن کشی شیطانی و قانون خدا برای همه یکسان است. آن عبادت آدمی را به عبودیت حق می‌رساند که از هر گونه نسبت و ارتباط پست و آلوده و نفسانی به دور باشد و در واقع هر عملی که موجب بندگی خدا می‌شود و نتیجه‌ی گوهر حقیقی انسان را آشکار می‌سازد و آدمی را به کمالات لایقش می‌رساند عبادت حق است.^۱

۲-۲. واگذاری کارها به خداوند

«وَلَا يُدَبِّرُ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ تَدْبِيرًا؛ وَ جُمْلَةُ اشْتِغَالِهِ فِيمَا أَمَرَهُ تَعَالَى بِهِ وَ نَهَاهُ عَنْهُ چُون بنده خدا تدبیر امور خود را به مُدبّرش بسپارد، مصائب و مشکلات دنیا بر وی آسان می‌گردد.»

یکی دیگر از نقطه‌های آغاز و مظاهر ایمان، توکل به خدا و اعتماد به پروردگار متعال است. توکل درجه‌ای از درجات دین و مقامی از مقامات مردم با یقین است. توکل در لغت به معنای قبول کردن و کالت و در اصطلاح عرفانی توکل چیزی جز اینکه آدمی در یابد، که سود و زیان به دست مردم نیست و همه‌ی کارها به دست خداست، نیست. حقیقت توکل در صورتی تحقق می‌یابد که

۱. مصطفی دلشاد تهرانی مقاله زهد زمامداران در اندیشه‌ی سیاسی امام علی (ع) دولت آفتاب، اندیشه سیاسی و

سیره حکومتی علی (ع)، چاپ چهارم، ۱۳۸۷.

انسان تمام آرزوها و علائق قلبی خود را کنار بگذارد و از حیات مادی و هدفهای دنیوی تودیع کند و بداند که تأثیر اسباب و علل فقط و فقط به دست اراده ی خداوند است.

توکل مانند سلوک عرفانی دارای درجاتی است که آدمی آن درجات را به تدریج از مقام کثرت به وحدت می رساند. مقاومت انسان در برابر مشکلات و حوادث زندگی و سر سختی های مخالفان در صورتی افزایش می یابد که به حقیقت توکل برسد.^۱

پروردگار حکیم در آیاتی، بر این محور اشاره فرموده است:

«وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَمَا رَبُّكَ بِغَفِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ»^۲ نهان آسمان ها و زمین فقط در سیطره دانش خداست، همه کارها به او باز گردانده می شود؛ پس او را بندگی کن و بر او توکل داشته باش، و پروردگارت از آنچه انجام می دهید، بی خبر نیست

از مجموع آیاتی که در این باب نازل شده است، چنین برداشت می شود که از فایده های توکل و امید به خدا این است که: انسان در برابر کوه مشکلات و گرفتاری ها، احساس سستی و ضعف نکند، بلکه با اتکای بر قدرت بی پایان خداوند، خویش را در خدمت دیگران موفق و پیروز بداند . امام حسن عسکری (علیه السلام) می فرماید:

تا جایی که می توانی تحمل کنی دست نیاز دراز مکن؛ زیرا هر روز، روزی تازه ای دارد، بدان که: پافشاری در خواهش، هیبت آدمی را می برد و رنج و سختی به بار می آورد، پس صبر کن تا خداوند دری به رویت گشاید که به راحتی از آن وارد شوی؛ چون احسان به آدم اندوهناک و امنیت به آدم فراری وحشت زده، نزدیک است. چه بسا که دگرگونی و گرفتاری ها نوعی تنبیه خداوند باشد و بهره ها مرحله دارند، پس برای چیدن میوه های نارس شتاب مکن که به وقت آن را خواهی چید. بدان: آن که تو را تدبیر می کند، بهتر می داند که چه وقت بیشتر مناسب حال توست، پس در همه کارهایت

۱ . سمیه همراهی، مقاله توکل، زیر نظر استاد دکتر حسینی شاهرودی ، ۱۰ صبح، ۱۳۹۴/۱۰/۲۳،

<http://shahrudi.parsiblog.com>

۲ . هود (۱۱)، آیه ۱۲۳.

به انتخاب او اعتماد کن تا حال و روزت سامان گیرد. قبل از وقت نیازهایت، شتاب مکن که در این صورت دل و جانت تنگ می‌شود و ناامیدی تو را فرا می‌گیرد.^۱ اگر کسانی چنین می‌پندارند که توجه به عالم اسباب و عوامل طبیعی با روح توکل و اعتماد ناسازگار است، سخت در اشتباهند؛ زیرا جدا کردن اثرات عوامل طبیعی از اراده خدا و حکمت او شرک محسوب می‌شود. مگر نه این است که عوامل طبیعی نیز هر چه دارند از او دارند و همه به اراده و فرمان اوست. و علاوه بر این، اعتماد به خداوند، آدمی را از وابستگی‌ها که سرچشمه ذلت و بردگی است نجات می‌دهد و به او آزادی و اطمینان می‌بخشد. از این رو ریشه و فلسفه توکل و تفویض قناعت و عزت نفس، مشترک است. حتی در برخی روایات درجه تفویض یعنی واگذار نمودن کارهای خویش به خدا، برتر از مرتبه توکل است؛ زیرا انسان در توکل، خدا را وکیل خود قرار می‌دهد ولی بر امور خود نظارت و مدیریت می‌کند، اما در مقام تفویض هر تقدیر و سرنوشتی را به طور مطلق به خدا می‌سپارد و خود هیچ نظری ندارد.

به هر حال، باید نهایت کوشش و تلاش خود را در کارها به کار گیرد و در برابر مشکلات و سختی‌ها وحشت نکند و دلسرد نشود بلکه با قوت و امید کار خود را به خدا واگذار کند. بنابراین اگر ملاک جریان امور بر منوال خواسته نفسانی یا نظر مردم باشد، بسیاری از اهل ایمان، از حق ناامید می‌شوند.^۲

به این جهت امیرمؤمنان علی علیه السلام ترتیب و تنظیم امور را از ارکان ایمان می‌داند و می‌فرماید:

«الْإِيمَانُ عَلَى أَرْبَعَةِ أَرْكَانٍ التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ وَالتَّفْوِيزُ إِلَى اللَّهِ وَالتَّسْلِيمُ لِأَمْرِ اللَّهِ وَالرِّضَا بِقَضَاءِ اللَّهِ»^۱ ایمان بر چهار رکن استوار است: اعتماد بر خدا، واگذاری امور به خداوند، گردن نهادن به خدا و راضی بودن به حکم خدا»

۱. محمد باقر بن محمد تقی مجلسی همان، ج ۷۵، ص ۳۷۹.

۲. حسین انصاریان، تفسیر و شرح صحیفه سجادیه، ج ۱، قم: انتشارات دارالعرفان، ۱۳۸۸، ص ۴۱۵.

پیامبر عزیز اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) در یکی از مسافرت‌هایش با کاروانی رو به رو شد، کاروانیان گفتند:

دروود بر تو ای پیامبر خدا.

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) پرسید: شما کیستید؟ عرض کردند: ما عده‌ای مؤمن هستیم.

حضرت فرمود: حقیقت ایمان شما چیست؟ گفتند: خشنودی به قضای خداوند و فرمانبرداری خدا

و سپردن کارها به دست او.

فرمود: دانشمندانی فرزانه که نزدیک است از فرزاندگی پیامبر شوند؛ پس اگر راست می‌گویید، آنچه

را که در آن ساکن نمی‌شوید نسازید و آنچه را نمی‌خورید نیندوزید و از خدایی که به سویش باز

می‌گردید، پروا کنید.^۲

از این رو امام صادق (علیه السلام) حقیقت تفویض را چنین بیان می‌فرماید:

کسی که کار خود را به خدا واگذارد، در آسایش جاودان و زندگی همیشه خوش است و

واگذارنده حقیقی کسی است که از هر خواسته‌ای، جز خدا دست شوید.

خداوند متعال در قرآن مجید درباره مؤمن آل فرعون فرمود:

«فَسَتَذْكُرُونَ مَا أَقُولُ لَكُمْ وَأَفَوضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ * فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتِ مَا مَكَرُوا وَ

حَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ»^۳ پس به زودی [درستی] آنچه را [که امروز درباره عذاب اسراف‌کاران]

می‌گویم [و شما باور نمی‌کنید] متوجه خواهید شد، و من کارم را به خدا وامی‌گذارم؛ زیرا خدا به

بندگان بیناست. پس خدا او را از آسیب‌های آنچه بر ضد او نیرنگ می‌زدند، نکه داشت و عذاب سختی

فرعونیان را احاطه کرد»

۱. حسن بن علی ابن شعبه حرانی، محف العقول، همان، ص ۲۲۳.

۲. محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی، همان، ص ۵۲.

۳. غافر (۴۰)، آیه ۴-۴۵.

تفویض پنج حرف دارد و هر حرفی نشانه حکمی است، هر که به حرفی از آن عمل کند حکم آن را به جای آورده است.

«تاء» نشانه ترک تدبیر امور دنیا.

«فاء» فانی شدن هر همتی به جز همت برای خدا.

«واو» نشانه وفای به عهد و راست شمردن وعده‌هاست.

«یاء» نشانه یأس از خویشتن و یقین به پروردگار است.

«ضاد» نشانه ضمیر پاک و ضرورت نیاز به خداوند است.

واگذارنده امور کسی است که کارش را به خدا می‌سپارد، شبش را با سلامت از هر گزند و آفتی به روز رساند، و روزش را با دینی سالم به شب آورد.^۱

۳-۲. حلم

حلم، اشرف کمالات نفسانی بعد از علم است، بلکه علم بدون آن سود نمی‌بخشد، و از این روست که هر گاه از ستایش علم سخن می‌رود حلم نیز با آن ذکر می‌شود.^۲ پیغمبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمود:

«خداوند مرا به سبب علم بی‌نیاز کن و با حلم زینت بخشد»

و نیز فرمود: «پنج چیز از روش مرسلین است و حلم را یکی از آنها شمرد.» فرمود: «ابْتَغُوا الرِّفْعَةَ عِنْدَ اللَّهِ؛ مرتبه بلند را نزد خدا بجوئید»، پرسیدند: چیست آن؟ فرمود: «تَصِلُ مِنْ قَطْعِكَ وَ... وَ تَحْلُمُ عَمَّنْ جَهِلَ عَلَيْكَ؛ هر که دوستی تو را قطع کند با او پیوند کن، و هر که از نیکی خود تو را

۱. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، همان، ج ۸، ص ۱۴۸، باب ۶۳، حدیث ۴۴.

۲. مهدی نراقی، علم اخلاق اسلامی، ترجمه کتاب جامع السعادات، ترجمه جلال الدین مجتبی، ج ۱، تهران: انتشارات حکمت، ۱۳۶۴، ص ۴۲.

محروم سازد با او نیکی کن، و هر که به نادانی با تو رفتار کند حلم بورز. « و فرمود: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيُذَرِّكُ بِحُسْنِ خُلُقِهِ دَرَجَةَ الصَّائِمِ الْقَائِمِ؛ مرد به واسطه حلم به مرتبه کسی می رسد که روزها روزه گیرد و شبها را به عبادت به سر برد» و فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْحَيَّ الْحَلِيمَ الْغَنَى الْمُتَعَفِّفَ وَيُبْغِضُ الْبَذِيَّ خَدَاوَنْد بِنْدَه بَا حَيَّای بُرْدَبَار رَا دُوسْت دَارِد، وَ فَحْش گُوی بی شَرَم رَا دُشْمَن دَارِد»

و فرمود:

«ثَلَاثٌ مَنْ لَمْ تَكُنْ فِيهِ أَوْ وَاحِدَةٌ مِنْهُنَّ فَلَا يُعْتَدَنَّ بِشَيْءٍ مِنْ عَمَلِهِ تَقْوَى يَحْجُزُهُ عَنْ مَعَاصِي اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ؛^۲ سه چیز است که هر که یکی از آنها را نداشته باشد هیچ عملی او را فایده نمی بخشد: تقوایی وی را از گناه باز دارد، و حلمی که با آن سبکی سبکسران را کوتاه کند، و اخلاقی که با آن در میان مردم زندگی کند.»

و فرمود: «چون خلایق در روز قیامت گرد آیند منادی ندا کند که اهل فضل کجایند؟ گروهی برخیزند و به سوی بهشت شتاب کنند، ملائکه به ایشان برخوردند و گویند: چرا به شتاب به سوی بهشت می روید؟ گویند: ما اهل فضیلت هستیم پرسند: فضیلت شما چیست؟ گویند: وقتی به ما ظلمی رسید صبر کردیم، و چون به ما بدی کردند عفو کردیم، و اگر به ما سبکسری شد حلم نمودیم. فرشتگان گویند: به بهشت درآئید که پاداش اهل عمل چه نیک است.»

و علی بن الحسین (علیه السلام) فرمود:

۱. محمد بن احمد فتال نیشابوری، روضة الواعظین و بصيرة المتعظین، ج ۲، قم: انتشارات رضی، ۱۳۷۵ ش، ص ۳۸۱.

۲. محمد بن علی ابن بابویه، الأمالی همان، ص ۴۱۲.

«إِنَّهُ لَيُعْجِبُنِي الرَّجُلُ أَنْ يُدْرِكَهُ حِلْمُهُ عِنْدَ غَضَبِهِ»^۱ مردی که بهنگام خشم حلمش او را دریابد مرا

به شگفت می آورد»

امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«وقتی میان دو نفر نزاعی واقع شود دو فرشته فرود می آیند و به آن دو می گویند: گفتی و گفتم و خود به آنچه گفتم سزاواری و جزای تو به تو خواهد رسید. و به آن که حلم ورزد گویند: صبر کردی و حلم ورزیدی اگر آن را به انجام رسانی خدا ترا خواهد آمرزید. و حضرت سخن را چنین ادامه داد: و اگر حلیم جواب سفیه را باز گوید آن دو فرشته بالا روند.»

روزی آن حضرت غلامی را برای کاری فرستاد، غلام دیر کرد، به دنبال او بیرون شد، او را در میان راه خوابیده یافت، بر بالین او نشست و او را باد می زد تا بیدار شد. به او فرمود:

«ای فلان! این قدر حق و اختیار نداری که شب و روز بخوابی، شبت از تو و روزت از ماست.»

و امام رضا (علیه السلام) فرمود:

«لَا يَكُونُ الرَّجُلُ عَابِدًا حَتَّى يَكُونَ حَلِيمًا» مرد عابد نخواهد بود مگر آنکه حلیم باشد.»

امیر مؤمنان (علیه السلام) فرمود:

«لَيْسَ الْخَيْرُ أَنْ يَكْثَرَ مَالُكَ وَ وَلَدُكَ وَ لَكِنَّ الْخَيْرَ أَنْ يَكْثَرَ عِلْمُكَ وَ يَعْظُمَ حِلْمُكَ ؛^۲ خوبی آن

نیست که مال و اولاد تو بسیار باشد بلکه خیر آن است که علم تو بسیار و حلم تو عظیم باشد.»

۱. محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی، همان، ج ۲، ص ۱۱۲.

۲. محمد بن حسن حر عاملی، همان، ج ۱، ص ۲۶۵.

۳. محمد بن حسین شریف الرضی، نهج البلاغه، محقق فیض الإسلام: هجرت، ۱۴۱۴ ق، ص ۴۸۴.

امام علی (علیه السلام) نیز می فرماید: «زیبایی مرد بردباری اوست.»

۴-۲. انفاق در راه خدا

«قُلْتُ: يَا شَرِيفُ! فَقَالَ: قُلْ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! قُلْتُ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! مَا حَقِيقَةُ الْعُبُودِيَّةِ؟! قَالَ: ثَلَاثَةٌ أَشْيَاءٌ: أَنْ لَا يَرَى الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِيمَا خَوَّلَهُ اللَّهُ مِلْكًا، لِأَنَّ الْعَبْدَ لَا يَكُونُ لَهُمْ مِلْكٌ، يَرُونَ الْمَالَ مَالَ اللَّهِ، يَضَعُونَهُ حَيْثُ أَمَرَهُمُ اللَّهُ بِهِ؛ وَلَا يُدَبِّرُ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ تَدْبِيرًا؛ وَجُمْلَةُ اشْتِغَالِهِ فِيمَا أَمَرَهُ تَعَالَى بِهِ وَنَهَاهُ عَنْهُ. فَإِذَا لَمْ يَرَ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِيمَا خَوَّلَهُ اللَّهُ تَعَالَى مِلْكًا هَانَ عَلَيْهِ الْأَنْفَاقُ فِيمَا أَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يُنْفِقَ فِيهِ؛ وَإِذَا فَوَّضَ الْعَبْدُ تَدْبِيرَ نَفْسِهِ عَلَى مُدَبِّرِهِ هَانَ عَلَيْهِ مَصَائِبُ الدُّنْيَا؛ وَإِذَا اشْتَغَلَ الْعَبْدُ بِمَا أَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى وَنَهَاهُ، لَا يَتَفَرَّغُ مِنْهُمَا إِلَى الْمِرَّاءِ وَالْمُبَاهَاةِ مَعَ النَّاسِ.

فَإِذَا أَكْرَمَ اللَّهُ الْعَبْدَ بِهَذِهِ الثَّلَاثَةِ هَانَ عَلَيْهِ الدُّنْيَا، وَابْلِيسُ، وَالْخَلْقُ؛ وَ لَا يَطْلُبُ الدُّنْيَا تَكَثُّرًا وَ تَفَاخُرًا، وَ لَا يَطْلُبُ مَا عِنْدَ النَّاسِ عِزًّا وَ عُلُوًّا، وَ لَا يَدْعُ أَيَّامَهُ بَاطِلًا. فَهَذَا أَوَّلُ دَرَجَةِ التَّقَى. قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَ لَا فَسَادًا وَ الْعَقِيبَةُ لِلْمُتَّقِينَ؛ گفتیم: ای شریف! گفت: بگو: ای پدر بنده خدا (أبا عبدالله)! گفتیم: ای آبا عبدالله! حقیقت عبودیت کدام است؟ گفت: سه چیز است: اینکه بنده خدا برای خودش درباره آنچه را که خدا به وی سپرده است ملکیتی نبیند؛ چرا که بندگان دارای ملک نمی باشند، همه اموال را مال خدا می بینند، و در آنجائیکه خداوند ایشان را امر نموده است که بنهند، می گذارند؛ و اینکه بنده خدا برای خودش مصلحت اندیشی و تدبیر نکند؛ و تمام مشغولیاتش در آن منحصر شود که خداوند او را بدان امر نموده است و یا از آن نهی فرموده است. بنابراین، اگر بنده خدا برای خودش ملکیتی را در آنچه که خدا به او سپرده است نبیند، انفاق نمودن در آنچه خداوند تعالی بدان امر کرده است بر او آسان می شود

۱. محمد بن حسین آقا جمال خوانساری، شرح آقا جمال خوانساری بر غرر الحکم، ج ۳، تهران: دانشگاه

انفاق از مهم‌ترین اعمال نیک و صالح عبادی است که در آموزه‌های قرآنی به آن توجه ویژه‌ای شده و در کنار عبادت محض چون نماز قرار گرفته است. از این‌رو، بخش مهمی از تعالیم و حیانی قرآن به مسأله انفاق اختصاص یافته است. انفاق به معنای اخراج مال از ملک خود است.^۱ ولی در فرهنگ قرآن انفاق به هر نوع بذل و بخشش به دیگری از مال و غیر مال و غیر مال، چه واجب و غیر واجب اطلاق می‌شود.^۲ بنابراین، انسان هر چیزی را از مال و غیر مال، از علم و دانش و مهر و محبت به شخص دیگری عطا نماید، انفاق کرده است.^۳

«انفاق» از ماده‌ی نفق و در لغت به معنی گذاشتن هر چیزی و از بین رفتن آن با تمام شدن آن چیز است.^۴ و در اصطلاح بیرون کردن مال از ملک و قرار دادن آن در ملک دیگری است که یا از طریق صدقه یا از طریق بخشش کردن مال‌های خویش در راه جهاد و دین و هر آنچه خدا به آن فرمان داده است می‌باشد.^۵

خداوند در آیه ۲۹ سوره‌ی فاطر انفاق را معامله‌ای پرسود بیان کرده است و تلاوت در این آیه به معنی خواندنی است که سرچشمه‌ی فکر باشد، فکری که سرچشمه‌ی عمل صالح گردد، عملی که از یک‌سو انسان را به خداوند پیوند دهد که مظهر آن نماز است و از سوی دیگر به خلق خدا ارتباط دهد که مظهر آن انفاق است.

۱. فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، تهران: انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲ ش، ص ۱۲۱.

۲. حسین بن محمد راغب اصفهانی، ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، حقق غلامرضا خسروی حسینی، ج ۲، چاپ دوم، تهران: مرتضوی، ۱۳۷۴ ش، ص ۳۸۶.

۳. زهرا اجلال، مقاله، موعظه از شما آموختم ۱۰ صبح، ۱۳۹۴/۱۰/۲۳، <http://www.tebyan.net>.

۴. حسین بن محمد راغب اصفهانی، همان، ماده انفاق.

۵. فضل بن حسن طبرسی، همان، ج ۲، ص ۵۱۵.

یک فرد از جامعه که عضوی از یک مجموعه است اگر دچار فقر و احتیاج شود و ما با انفاق خود وضع او را اصلاح کردیم، هم دل او را از رذائل که فقر در او ایجاد می‌کند پاک کرده‌ایم و هم چراغ محبت را در دلش ایجاد نموده‌ایم و هم زبانش را به گفتن خوبی‌ها ترغیب کرده‌ایم و او را در عملکردش نشاط بخشیده‌ایم. همانطور که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است:

«زکات واجب را به طور آشکار و از مال جدا کنیم و به طور آشکار انفاق کنید اما انفاق‌های مستحب اگر مخفی باشد بهتر است.»^۱

آیا انفاق اختصاص به مال دارد؟

انفاق مفهوم وسیعی دارد که منحصر به مال نیست بلکه علم و هدایت و آبروی اجتماعی و سرمایه‌های مادی و معنوی را نیز شامل می‌شود. «الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ»^۲

در این آیه به صفات متقین اشاره شده است که آن‌ها علاوه بر ارتباط نزدیک که با خداوند دارند از طریق انفاق ارتباط خود را با انسان‌های دیگر نیز تحکیم می‌بخشند.

با توجه به این نکته که قرآن نمی‌گوید: «من اموالهم ینفقونهم؛ از اموالشان انفاق می‌کنند»

بلکه می‌گوید: «مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ؛ از آنچه به آن‌ها روزی دادیم»، انفاق می‌کنند می‌توان به این نتیجه رسید که انفاق تمام مواهب مادی و معنوی را شامل می‌شود.

بنابراین از صفات مردم پرهیزگار این است که از هر آنچه دارند از جمله علم، عقل، دانش، نیروهای جسمانی و مقام و موقعیت اجتماعی خویش بدون انتظار پاداش انفاق کنند. چنین انسانی مالک اصلی را خدا می‌داند و انفاق را یک قانون عمومی در جهان آفرینش تلقی می‌کند، که در آن همه

۱. فضل بن حسن طبرسی، همان، ج ۴، ص ۴.

۲. بقره (۲)، آیه ۳.

اجزای آفرینش در حال ایثار به یکدیگر هستند در نتیجه با رضایت کامل مواهب و نعمت‌های خداوند را در اختیار بندگان قرار می‌دهد و از این طریق رضایت و خشنودی خداوند را برای خویش مهیا می‌سازد. امام صادق (علیه السلام) در حدیثی در تفسیر جمله «وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ»^۱ فرمود:

«أَنْ مَعْنَاهُ وَ مِمَّا عَلَّمْنَاهُمْ يَبْثُونَ»^۲ مفهوم آن این است که از علم و دانش‌هایی که به آن‌ها تعلیم داده‌ایم نشر می‌دهند و به نیازمندان می‌آموزند. مفهوم این سخن این نیست که انفاق مخصوص علم است بلکه چون غالباً نظرها در مسأله انفاق متوجه انفاق مالی است امام با ذکر این موضوع می‌خواهد گستردگی مفهوم انفاق را روشن سازد.^۳

۱-۴-۲. اهمیت انفاق

بسیاری از انسان‌ها گمان می‌کنند که انفاق فقط به نفع کسی است که مورد انفاق قرار می‌گیرد و در حالی که بیشترین سود شامل حال کسی می‌شود که انفاق می‌کند. انسان با گذشت از آنچه در اختیار اوست و به آن علاقه‌مند است در حقیقت از صفات رذیله چون حسادت، طمع و... فاصله می‌گیرد و به خداوند بی‌نیاز نزدیکتر می‌شود و می‌آموزد که بهترین چیزهایی را که در اختیار دارد را بدون هیچ چشم داشتی در اختیار دیگران قرار دهد و این نکته روح خداجویی را در انسان بیدار می‌کند و انسان را از دلبستگی به دنیا دور می‌کند. بنابراین انفاق مایه رشد و سعادت آدمی است. از موارد دیگری که در مورد اهمیت انفاق می‌توان بیان کرد تأکید فراوان قرآن روی این مسأله است.

۱. بقره (۲)، آیه ۳.

۲. عبد علی بن جمعة العروسی الحویزی همان، ج ۱، ص ۳۲.

۳. ناصر مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، همان، ج ۷، ص ۷۴.

در آیات زیادی از قرآن مسأله انفاق بعد از معاد شاید به این دلیل باشد که یکی از مهم‌ترین اسباب نجات در قیامت انفاق و بخشش است.^۱

انفاق، تجارتی پر سود است که گیرنده آن خداست و صدقه‌ای را که او پذیرد، پیوسته بر ارزش آن افزوده می‌شود. انفاق نوعی تجارت معنوی و دینی است که یک طرف آن فرد انفاق کننده و طرف دیگر آن مردم بهره‌مند و نیازمند و طرف آخر خداوند متعال است که برای این کار پاداش و اجر اخروی فراوان تعیین نموده است، چرا که فردی که از مسیر الهیات و معنویات قدم بردارد و نیتش خدمت به بندگان خدا و انسان‌های نیازمند و ریشه کنی فقر از کل جامعه باشد، باید هم چنین پاداش بزرگ و عظیمی از سوی خداوند داشته باشد. از جمله پاداش‌های انفاق کنندگان در دنیا، امنیت معنوی و آرامش روحی است، کسی که با عشق، اخلاص و ایمان به وعده‌های الهی مقداری از دارایی خویش را در اختیار محرومان جامعه قرار می‌دهد، به لذتی روحی و آرامشی بس دلنشین دست می‌یابد که دیگر نگران از آینده و عذاب وجدان به سراغش، نخواهد آمد. انسان از انجام انفاق و بخشش قسمتی از دارایی خود به نیازمندان به حس آرامش و اطمینان می‌رسد که در هیچ یک از اعمال دیگر نیست. اینکه انسان یک نیاز از احتیاجات جامعه‌ای را که در آن زندگی می‌کنند تأمین نماید فرد را به آرامش ذهنی می‌رساند.^۲

۵-۲. تواضع و فروتنی

«وَأَمَّا اللَّوَاتِي فِي الْحِلْمِ: فَمَنْ قَالَ لَكَ: إِنَّ قُلْتَ وَاحِدَةً سَمِعْتَ عَشْرًا فَقُلْ: إِنَّ قُلْتَ عَشْرًا لَمْ تَسْمَعْ وَاحِدَةً! وَمَنْ شَتَمَكَ فَقُلْ لَهُ: إِنَّ كُنْتَ صَادِقًا فِيمَا تَقُولُ فَأَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يَغْفِرَ لِي؛ وَإِنْ كُنْتَ كَاذِبًا فِيمَا تَقُولُ فَاللَّهُ أَسْأَلُ أَنْ يَغْفِرَ لَكَ.»

۱. امیر محمد پورنصیب مقاله آثار و برکات انفاق روزنامه رسالت، شماره ۷۲۹۹ به تاریخ ۹۰/۴/۶، ص ۱۸.

۲. جواد ایروانی، مقاله انفاق در قرآن، مجموعه مقالات همایش قرآن و اقتصاد، تهران: دانشگاه امام صادق (ع)،

وَمَنْ وَعَدَكَ بِالْحَنَىٰ فَعِدْهُ بِالنَّصِيحَةِ وَالرَّعَايَةِ پس کسی که به تو بگوید: اگر یک کلمه بگوئی ده تا می‌شنوی به او بگو: اگر ده کلمه بگوئی یکی هم نمی‌شنوی! و کسی که تو را شتم و سب کند و ناسزا گوید، به وی بگو: اگر در آنچه می‌گوئی راست می‌گوئی، من از خدا می‌خواهم تا از من درگذرد؛ و اگر در آنچه می‌گوئی دروغ می‌گوئی، پس من از خدا می‌خواهم تا از تو درگذرد. و اگر کسی تو را بیم دهد که به تو فحش خواهم داد و ناسزا خواهم گفت، تو او را مژده بده که من درباره تو خیرخواه می‌باشم و مراعات تو را می‌نمایم.

تواضع در اصل از واژه وضع که به معنی فرو نهادن است گرفته شده است و مفهوم آن از نظر اخلاقی این است که انسان باید خود را در برابر خدا و خلق خدا پایین‌تر از موقعیت خود قرار دهد، فروتنی و فرو روحی کند، و ضد آن تکبر و بزرگ‌نمایی و فخر فروشی است که از صفات رذیله و مایه و پایه انحراف فکری و عملی بسیار زشت است.

از نشانه‌های تواضع این است که انسان در برابر مردم، خوش‌رو، خوش‌برخورد است، و هنگام معاشرت و جدا شدن از آن‌ها، با روی باز و دلی‌پذیر رو به رو یا جدا می‌شوند، و جداییش محبت‌آمیز است. نه از روی بی‌اعتنایی که موجب کینه و کدورت شده، و از نشانه‌های خصلت زشت تکبر و خودشیفتگی است.

خارج شدن از مرز تواضع یک نوع بیماری آشکار است، که بیانگر بیماری و عدم صفای درونی می‌باشد. تواضع دارای نشانه‌ها و درجات مختلف است، باید آن‌ها را شناخت و به موقع رعایت کرد^۱، مثلاً امام باقر (علیه السلام) می‌فرماید:

۱. محمد محمدی اشتهاردی، حکمت‌های دهگانه لقمان در قرآن، تواضع و فروتنی، ماهنامه پاسدار اسلام، شماره ۲۴۵.

«التَّوَاضُّعُ الرِّضَا بِالْمَجْلِسِ دُونَ شَرَفِهِ وَأَنْ تُسَلِّمَ عَلَى مَنْ لَقِيتَ وَأَنْ تَتْرُكَ الْمِرَاءَ وَإِنْ كُنْتَ مُجِئًا
تواضع آن است که به کمتر از جایگاه شایسته خود در مجلس قناعت کنی و هنگام ملاقات با کسی،
در سلام کردن پیشی گیری، و در گفت و گوها از جر و بحث پرهیز کنی گرچه حق با تو باشد.»

شخصی از حضرت رضا (علیه السلام) پرسید:

«حدّ و مرز تواضع چیست؟ که اگر کسی آن را رعایت کند به عنوان متواضع به حساب می‌آید؟»
آن حضرت در پاسخ فرمود: «تواضع دارای درجاتی است، یک از آن درجات این است که انسان
موقعیت نفس خود را بداند، و آن را با قلب سالم در همان جایگاه قرار دهد، و برای دیگران همان را
بپسندد که برای خود می‌پسندد، هرگاه از کسی بدی دید، آن را با نیکی پاسخ دهد، خشم خود را فرو
برد، از گناهان مردم بگذرد، و آن‌ها را مورد عفو قرار دهد، خداوند نیکوکاران را دوست دارد.»

تواضع و فروتنی از جمله خصلت‌هایی است که در وجود هر کس باشد همه‌ی مردم آن‌ها را دوست
دارند، انسان‌هایی که در عین دارا بودن مقام و موقعیت بالای اجتماعی و دنیایی دچار غرور و خود
شیفتگی نمی‌شوند که این گونه انسان‌های با اخلاقی در میان علمای شیعه، بی‌شمار می‌باشند.

اگر بینش انسان به دنیا یک بینش صحیح باشد و دنیا را محل گذر و مکانی برای آزمایش بداند
هرگز شیفته و اسیر عناوین آن نخواهد شد. آنان که بینش اینگونه دارند و پی حقیقت دنیا و برهاند
هرگز دچار کبر و غرور نخواهند شد و تواضع و فروتنی وجود آنان را در برمی‌گیرد. انسانی که خود را
عبد خدا بداند و بنامد هر آنچه هم که به پیشرفت و موقعیت دست یابد و به جایگاه‌های بلند مرتبه پا
گذارد از آنجا که همه پیشرفت‌ها و موقعیت‌ها و دارایی‌ها و امتیازات و خود را از فضل ربّ العالمین

۱. حسن بن علی ابن شعبه حرانی، تحف العقول همان، ص ۲۹۶.

۲. محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی همان، ج ۲ ص ۱۲۴.

می‌داند، بی‌اختیار خضوع و فروتنی وجود وی را فرا خواهد گرفت و کبر و غرور در وجود او راه نخواهد یافت.^۱

۶-۲. راستگویی

«فَاسْأَلِ الْعُلَمَاءَ مَا جَهِلْتَ، وَإِيَّاكَ أَنْ تَسْأَلَهُمْ تَعَنَّتَا وَتَجَرَّبَتْ؛ پس، از علماء بپرس آنچه را که نمی‌دانی؛ و مبدا چیزی را از آنها بپرسی تا ایشان را به لغزش افکنی و برای آزمایش و امتحان بپرسی»

واژه‌ی «صداقت» از «صدق» در اصل به این معنا است که گفتار و یا خبری که داده می‌شود، مطابق خارج باشد و کسی را که خبرش مطابق با واقع و خارج باشد، «صادق» و «راستگو» می‌گویند. اما از آن‌جا که به طور استعاره و مجاز، اعتقاد، عزم، اراده را هم قول نامیده‌اند.^۲ در نتیجه صدق را در آن‌ها نیز استعاره کرده؛ انسانی را هم که عملش مطابق با استعدادش باشد و یا کاری که می‌کند با اراده و تصمیمش مطابق باشد، صادق و راستگو نامیده‌اند.

این فضیلت انسانی - اخلاقی بارزترین مشخصه پیامبران الهی در دعوت مردم به سوی خدا است. همانطور که قرآن کریم در آیات ۷۰ و ۷۱ سوره احزاب به تأثیر و کارکرد راستگویی مؤمنان در گفتارشان اشاره کرده و آن را سبب اصلاح آنان می‌داند از این‌رو فرمان می‌دهد برای اینکه اعمال ایشان

۱. ناصر مکارم شیرازی، اخلاق در قرآن همان، ۲: ص ۸۷.

۲. محمد حسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۹، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ ق، ص ۴۰۲؛ حسن مصطفوی، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۳، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸ ش، ص ۲۱۵؛ محمد بن حسین راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، بیروت: دارالعلم الدار الشامیة، ۱۴۱۲ ق، ص ۴۷۸.

به اصلاح گراید همواره قول سدید و گفتار خالی از هرگونه شائبه دروغ و لغو بگویند. سخنی را بر زبان آورند که ظاهر آن با باطن آن موافق باشد.^۱

از این رو، راست گویی از اعمال نیک و پسندیده انسانی بوده و نزد دین و خرد از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. فطرت پاک انسان ایجاب می‌کند که انسان سالم و متعادل، دل و زبانش یکسو و هماهنگ باشد، ظاهر و باطنش یکی باشد و آنچه را باور دارد بر زبان جاری کند. لذا در قرآن و روایت؛ گاهی صدق در کنار مفاهیم؛ مانند ایمان و تقوا و امانت‌داری قرار می‌گیرد. مقصود از آن صدق در کردار است که مقام بالاتر از صدق در گفتار هست؛ یعنی صادق واقعی؛ دارای شخصیت معنوی می‌باشد، که به هر آنچه می‌گوید، عمل می‌کند و به آن اعتقاد دارد. اگر مدّعی ایمان به خدا است، لوازم آن را می‌پذیرد، یعنی مثلاً چنانچه عهدی می‌بندد به آن وفادار می‌باشد، در امانت خیانت نمی‌کند، مال خود را انفاق می‌کند و...^۲

در روایت نیز با تعبیر گوناگونی بر راست گویی مسلمانان تأکید شده و آن را از اصول ایمان و دین‌داری به حساب آورده‌اند؛ امام علی (علیه السلام) می‌فرماید:

«نسبت راستی به دین، نسبت سر به بدن است.»^۳

همچنین می‌فرماید:

«صدق، درستی هر چیزی است و دروغ تباهی هر چیزی است.»^۴

کسی که حقیقتاً متصف به صدق است، به مقتضایی حقیقت صدقی که در نفس او وجود دارد، کذب و تقلّب را در افراد کاذب ندیده و اظهارات آنان را تصدیق می‌کند. آری این همان نور صدق و

۱. فضل بن حسن طبرسی، همان، ج ۱، ص ۵۸۴.

۲. محمدحسین جودوی، امیر عباسی، مهرداد برومند، بررسی صدق از دیدگاه قرآن مجله معرفت شماره ۹۶.

۳. عبدالواحد بن محمد آمدی تمیمی، همان، ص ۳.

۴. علی بن محمد لیثی واسطی، عیون الحکم و المواعظ، قم: دارالحديث ۱۳۸۵ ش، ص ۴۴.

حقیقت روحانیت است که غیر این معنا از او انتظاری نیست، و جز آن کس که خلاف فطرت پاک و نورانیت و صفای باطن او باشد چیزی از او دیده نمی‌شود پس اگر چنین خصوصیتی را کسی دارا باشد می‌توان جزء عالمان حقیقی برشمرد.^۱

۷-۲. ادب داشتن

«وَأَمَّا اللّٰهُ فَيَا أَيُّهَا الْحَلِيمُ: فَمَنْ قَالَ لَكَ: إِنَّ قُلْتَ وَاحِدَةً سَمِعْتُ عَشْرًا فَقُلْ: إِنَّ قُلْتَ عَشْرًا لَمْ تَسْمَعْ وَاحِدَةً! وَمَنْ شَتَمَكَ فَقُلْ لَهُ: إِنَّ كُنْتَ صَادِقًا فِيمَا تَقُولُ فَأَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يَغْفِرَ لِي؛ وَإِنْ كُنْتَ كَاذِبًا فِيمَا تَقُولُ فَاللَّهُ أَسْأَلُ أَنْ يَغْفِرَ لَكَ. وَمَنْ وَعَدَكَ بِالْخَيْرِ فَعِدَّةً بِالنَّصِيحَةِ وَالرِّعَايَةِ كَيْسَى كَهَبِهِ تَوْ بَكْوِيدٍ: إِنْ كَانَ يَكْتُمُ كَلِمَةً بَكْوِيدٍ دِه تَا مِي شَنَوِي بِهِ اؤ بَكُو: إِنْ دِه كَلِمَةً بَكْوِيدٍ يَكِي هِم نَمِي شَنَوِي اِكْسِي كَه بُق رَا شْتَم وَسَبِّ كِنْد و ناسزا گوید، به وی بگو: اگر در آنچه می‌گوئی راست می‌گوئی، من از خدا می‌خواهم تا از من درگذرد؛ و اگر در آنچه می‌گوئی دروغ می‌گوئی، پس من از خدا می‌خواهم تا از تو درگذرد. و اگر کسی تو را بیم دهد که به تو فحش خواهم داد و ناسزا خواهم گفت، تو او را مؤدّه بدّه که من دربارهٔ تو خیرخواه می‌باشم و مراعات تو را می‌نمایم).

از قدیمی‌ترین سرمایه‌ها و میراث‌های حیات آدمی «ادب» است، حقی بالاتر از ثروت و سرمایه است، دربرخوردهایی به زیبایی و جذابیت ادب نمی‌رسد. باید آن را آموخت، به کار بست تا روابطی سالم و احترام‌آمیز و پایدار میان افراد، حاکم شود.

وقتی سخن از «ادب» به میان می‌آید، نوعی رفتار خاص و سنجیده با افراد پیرامون در نظر می‌آید. این رفتار که از تربیت شایسته نشأت می‌گیرد، به نحوه‌ی سخن گفتن، راه رفتن، معاشرت و... مربوط می‌شود.

ادب، هنری آموختنی است. می‌توان گفت «ادب» تربیت شایسته است، خواه مربی، پدر و مادر باشد، یا استاد و مربی.^۱

یکی از نکات مهم مربوط به معاشرت، آن است که آنچه درباره‌ی خود نمی‌پسندی، درباره‌ی دیگران هم روا نداری و آنچه نسبت به خویش دوست می‌داری، برای دیگران هم بخواهی و آنچه را در کار دیگران زشت می‌شماری، برای خودت نیز زشت بشمار. اگر از کارهای ناپسند دیگران انتقاد می‌کنی، برای دیگران هم بخواهی و آنچه را در کار دیگران زشت می‌شماری، برای خودت نیز زشت بشمار، اگر از کارهای ناپسند دیگران انتقاد می‌کنی، همان کارها و صفات در تو نباشد. این نوعی «خود ادب کردن» است و کسی به این موهبت دست می‌یابد که از فرزاندگی و هوشیاری و عقلانیتی تیز و بصیر برخوردار باشد. به فرموده حضرت علی (علیه السلام):

«كَفَاكَ أَدَبًا لِنَفْسِكَ مَا تَكْرَهُهُ لِغَيْرِكَ»^۲ در ادب کردن تو نسبت به خویش، همین تورا بس که آنچه را از دیگری ناپسند می‌بینی از آن پرهیز کنی.»

هر کس حدّ و مرز خود را بشناسد و از آن فراتر نرود، دارای ادب است. بی‌ادبی، نوعی ورود به منطقه‌ی ممنوعه و پایمال کردن حدّ و حریم در برخوردهاست. هریک از ادب و بی‌ادبی نشانه‌هایی دارد. شناخت ادب هم جز با توجه به نمودهای بی‌ادبی میسر نمی‌گردد. این نمودها و نشانه‌ها و علائم هم در گفتارنمایان است، هم در رفتار و برخورد. اگر عاقلانه زیستن و متانت در گفتار و وقار و رفتار، نشانه‌ی ادب است بی‌خردی، گفتار زشت و تندخویی هم بی‌ادبی است.

ادب به خودی خود یک ارزش اخلاقی و اجتماعی است و ارزش آفرین، هم برای فرزندان، هم برای اولیاء که تربیت‌کننده‌ی آنانند.

۱. جواد محدثی، اخلاق معاشرت، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۵، ص ۱۳۶-۱۳۱.

۲. محمد حسین شریف الرضی، همان، ص ۵۴.

ادب در هر که و هر کجا باشد، هاله‌ای از محبت و مجذوبیت را برگرد خود پدید می‌آورد و انسان را عزیز و دوست داشتی می‌کند. ادب، خودش یک سرمایه است و هر سرمایه‌ای بدون آن بی‌بهاست. مدالی است بر سینه‌ی صاحبش که چشم‌ها و دل‌ها را خیره و فریفته می‌سازد.^۱

۸-۲. تکبر

« قُلْتُ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! مَا حَقِيقَةُ الْعُبُودِيَّةِ؟! قَالَ: ثَلَاثَةُ أَشْيَاءَ: أَنْ لَا يَرَى الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِيمَا خَوَّلَهُ اللَّهُ مِلْكًا، لِأَنَّ الْعَبْدَ لَا يَكُونُ لَهُمْ مِلْكٌ، يَرَوْنَ الْمَالَ مَالَ اللَّهِ، يَضَعُونَهُ حَيْثُ أَمَرَهُمُ اللَّهُ بِهِ؛ وَلَا يُدَبِّرُ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ تَدْبِيرًا؛ وَجُمْلَةُ اشْتِغَالِهِ فِيمَا أَمَرَهُ تَعَالَى بِهِ وَنَهَاهُ عَنْهُ.

فَإِذَا لَمْ يَرَ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِيمَا خَوَّلَهُ اللَّهُ تَعَالَى مِلْكًا هَانَ عَلَيْهِ الْأَعْنَافُ فِيمَا أَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يُنْفِقَ فِيهِ؛ وَإِذَا فَوَّضَ الْعَبْدُ تَدْبِيرَ نَفْسِهِ عَلَى مُدَبِّرِهِ هَانَ عَلَيْهِ مَصَائِبُ الدُّنْيَا؛ وَإِذَا اشْتَغَلَ الْعَبْدُ بِمَا أَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى وَنَهَاهُ، لَا يَتَفَرَّغُ مِنْهُمَا إِلَى الْمِرَآءِ وَالْمُبَاهَاةِ مَعَ النَّاسِ.

فَإِذَا أَكْرَمَ اللَّهُ الْعَبْدَ بِهَذِهِ الثَّلَاثَةِ هَانَ عَلَيْهِ الدُّنْيَا، وَابْلِيسُ، وَ الْخَلْقُ؛ وَ لَا يَطْلُبُ الدُّنْيَا تَكَثُّرًا وَ تَفَاحُرًا، وَ لَا يَطْلُبُ مَا عِنْدَ النَّاسِ عِزًّا وَ عُلوًّا، وَ لَا يَدْعُ أَيَّامَهُ بَاطِلًا. فَهَذَا أَوَّلُ دَرَجَةِ التَّقَى. قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلوًّا فِي الْأَرْضِ وَ لَا فُسَادًا وَ الْعَقِيبَةُ لِلْمُتَّقِينَ؛ گفتم: ای شریف! گفت: بگو: ای پدر بنده خدا (آبا عبدالله)!

گفتم: ای آبا عبدالله! حقیقت عبودیت کدام است؟ گفت: سه چیز است: اینکه بنده خدا برای خودش درباره آنچه را که خدا به وی سپرده است ملکیتی نبیند؛ چرا که بندگان دارای ملک نمی‌باشند، همه اموال را مال خدا می‌بینند، و در آنجائیکه خداوند ایشان را امر نموده است که بنهند، می‌گذارند؛ و

اینکه بنده خدا برای خودش مصلحت اندیشی و تدبیر نکند؛ و تمام مشغولیاتش در آن منحصر شود که خداوند او را بدان امر نموده است و یا از آن نهی فرموده است.

بنابراین، اگر بنده خدا برای خودش ملکیتی را در آنچه که خدا به او سپرده است نبیند، انفاق نمودن در آنچه خداوند تعالی بدان امر کرده است بر او آسان می‌شود؛ و چون بنده خدا تدبیر امور خود را به مدبّرش بسپارد، مصائب و مشکلات دنیا بر وی آسان می‌گردد؛ و زمانی که اشتغال ورزد به آنچه را که خداوند به وی امر کرده و نهی نموده است، دیگر فراغتی از آن دو امر نمی‌یابد تا مجال و فرصتی برای خودنمائی و فخریه نمودن با مردم پیدا نماید.

پس چون خداوند، بنده خود را به این سه چیز گرامی بدارد، دنیا و ابلیس و خلائق بر وی سهل و آسان می‌گردد؛ و دنبال دنیا به جهت زیاده‌اندوزی و فخریه و مباهات با مردم نمی‌رود، و آنچه را که از جاه و جلال و منصب و مال در دست مردم می‌نگرد، آنها را به جهت عزّت و علوّ درجه خویشتن طلب نمی‌نماید، و روزهای خود را به بطالت و بیهوده رها نمی‌کند. و اینست اولین پله از نردبان تقوی. خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید:

آن سرای آخرت را ما قرار می‌دهیم برای کسانی که در زمین اراده بلندمنشی ندارند، و دنبال فساد نمی‌گردند؛ و تمام مراتب پیروزی و سعادت در پایان کار، انحصاراً برای مردمان با تقوی است.

یکی از صفاتی که غالباً همراه انسان است و به صورت نامحسوس در بسیاری از انگیزه‌ها و رفتارهای او تأثیر می‌گذارد تکبر و مباهات بر دیگران است لذا آدم‌هایی که تکبر می‌ورزند به سادگی نمی‌توانند به حضور آن در وجود خود پی ببرند به همین دلیل آن چیزی که بدتر از اصل تکبر است پنهان بودن آن است.

وقتی این صفت شوم در وجود انسان پنهان شد، و انسان نخواست وجود آن را درک کند بدتر از آن، وجودش را انکار کرد، آنوقت است که این صفت سراغ ایمان انسان می‌آید و سربرنگاه صاحبش و همه‌ی خوبی‌هایش را نابود می‌کند.

تکبر یعنی خود را بزرگ پنداشتن، و بزرگی پوشالی خود را دوست داشتن، و برای حفظ آن با خوبی‌ها و خوبان عالم جنگیدن و بزرگتر از خود را تحمل نکردن.

تکبر تمایل شتاب‌زده به بزرگ شدن است و تصوّر ناصحیح از خود داشتن.^۱ تمایل به بزرگ شدن ممکن است به صورت‌های مختلفی خود را نشان دهد.

گاهی حدّ اقلی است، یعنی انسان فقط به دنبال حفظ عزّت نفس خود است و تنها می‌خواهد که کسی او را تحقیر نکند، و گاهی حدّ اکثری است، یعنی انسان برای کسب وجهه‌ی اجتماعی یا عزّت و احترام در بین مردم تلاش می‌کند، و گاهی اوج می‌گیرد و به این جا می‌رسد که فرد رسماً تکبر می‌کند و این تمایل درونی خویش را به صورت فخر فروشی یا تحقیر سایرین بروز می‌دهد همه‌ی این‌ها صورت‌های مختلف تجلّی گرایش به بزرگ شدن هستند.^۲

تکبر در میان رذایلی که انسان می‌تواند به آن مبتلا باشد دارای جایگاه خاصی است. امام علی (علیه السلام) می‌فرماید:

«إِيَّاكَ وَ الْكِبَرَ فَإِنَّهُ أَعْظَمُ الذُّنُوبِ وَ أَلَامُ الْعُيُوبِ وَ هُوَ حَلِيَّةُ إِبْلِيسَ از تکبر پرهیزید، که آن بزرگترین گناهان، و دردناک‌ترین عیب‌ها و زیور شیطان است.»

و باز امیرالمؤمنین (علیه السلام) در روایت دیگری تکبر را بزرگترین و سهمگین‌ترین مکر ابلیس می‌نامد.

۱. احمد بن محمد مهدی نراقی، معراج السعاده مشهد: هاتف، ۱۳۸۷، تلخیص از ص ۶۰۵-۶۱۷.

۲. علیرضا پناهیان، رهایی از تکبر پنهان، تهران: پیام معنوی، ۱۳۹۰، ص ۵۶.

۳. عبد الواحد بن محمد تمیمی آمدی، همان، ص ۳.

« فَاللّٰهُ اللّٰهُ فِى عَاجِلِ الْبَغْيِ وَ آجَلِ وَخَامَةِ الظُّلْمِ وَ سُوءِ عَاقِبَةِ الْكِبْرِ فَإِنَّهَا مَصِيدَةُ إِبْلِيسَ الْعُظْمَى وَ
مَكِيدَتُهُ الْكُبْرَى^۱ خدا را! خدا را! در نظر بگیرید! از عاقبت وخیم و زورگویی و ستم در این دنیا و آن
جهان و از فرجام ناگوار کبر که بزرگترین دام و سترگ‌ترین نیرنگ شیطان است

گویی اگر کسی از این کید عظمای ابلیس نجات پیدا کند، دیگر بر ابلیس فائق آمده. این مژده
بزرگی است. با اینکه ما آدم‌ها ذاتاً بد نیستیم، بلکه خوب هم هستیم و مفطوریم به فطرت الهی، یعنی
ساختاری خداگونه با گرایش‌های اصالتاً خوب داریم، پس چرا تکبر همیشه با ما همراه است؟ اساساً
تکبر چگونه به روح ما راه می‌یابد؟ واقعیت این است که بذر تکبر در فطرت انسان وجود دارد که
می‌توان آن را (تمایل انسان به بزرگ شدن) نامید.^۲

اصل این بذر یک نعمت الهی است. ولی معمولاً مشکل این است که ما نمی‌دانیم چگونه باید این
بذر را آبیاری کرده و این نیاز روحی خوب را پاسخ دهیم. شاید فلسفه وجودی این تمایل، تحریک
انسان برای رسیدن به کمال باشد. کمال هم برای انسان در حقیقت یک معنا بیش‌تر ندارد و آن پیدا
کردن سعه‌ی وجودی برای ملاقات با خداوند است. ما آفریده شده‌ایم تا هرچه می‌توانیم ظرفیت
بیش‌تری برای ملاقات خدا پیدا کنیم.

اگرچه ممکن است آدم‌ها با سلائق مختلف برداشت‌های متفاوتی از کمال داشته باشند، اما در
حقیقت یک کمال بیش‌تر نداریم، که همان رسیدن به کمال مطلق یعنی پروردگار عالم است و این
کمال نیاز به سعه‌ی وجودی دارد.^۳

۱. محمد بن حسین شریف الرضی، همان‌ص ۲۹.

۲. علیرضا پناهیان، همان، ص ۵۷-۵۸.

۳. همان، ص ۵۶-۵۹.

۹-۲. ریاضت

امام علی (علیه السلام) در نامه‌اش به عثمان بن حنیف فرمود:

«به خدا سوگند! چنان نفس خود را ریاضت دهم و آن را بهرورم که در غذا به گرده نانی اگر بدان دست یابم، شاد گردد و در خورش به نمک قانع شود و کاسه چشمم را آن چنان به گریه از اشک تهی سازم، بسان چشمه‌ای که آبش فرو رفته باشد»^۱

پرهیز از محرمات شرعی و انجام وظایف دینی و اخلاقی در قبال خود و خدا و مردم بالاترین ریاضت است، و انجام اعمال سخت و طاقت فرسا به صورت هدفمند و برنامه ریزی شده که سبب حصول قدرت های ماوراء الطبیعه می شود، هیچ جایگاهی در تعالیم اسلامی ندارد. آنچه در اسلام و عرفان اسلامی اهمیت دارد، اهتمام هرچه تمام تر به بندگی خدا، تقوا، ورع و رعایت ادب حضور است که همگی این امور با نیت تقرب الی الله انجام می گیرد، ولی حصول مکاشفات و کرامات در عرفان اسلامی امری تبعی محسوب می شود، نه یک هدف ذاتی.^۲

فایده ریاضت، جلوگیری نفس از طغیان و سرکشی و فرو خواباندن هواهای نفسانی و رام و مطیع کردن نفس است.

در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آمده است که حضرت موسی از خضر درخواست کرد او را نصیحت کند، که از جمله آن‌ها این بود:

۱. محمد بن حسین شریف الرضی، همان‌فامه ۴۵.

۲. حدید (۵۷)، آیه ۲۷؛ «وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ»

«خویشتن را به صبر و استقامت ریاضت ده تا از گناه نجات یابی»^۱

امیرالمومنین (علیه السلام) در نهج البلاغه می فرماید:

«نفس خودم را به وسیله تقوا ریاضت و سختی می دهم تا روز ترس بزرگتر (روز قیامت) در امان

باشم.»^۲

ریاضت به دو دسته تقسیم می گردد:

۱. شرعی: این قسم در اصطلاح اسلامی زهد نامیده شده است. اهل لغت در تعریف زهد گفته

اند:

«ترک نمودن کاری و اعراض از چیزی و بر خلاف میل و غربت عمل کردن»^۳

امام علی (علیه السلام) می فرماید: «زاهد در دنیا کسی است که حرام صبرش را ندزدد، و حلال از

شکرش باز ندارد»^۴

۲. ریاضت غیر شرعی: کلیه ریاضت هایی که بر خلاف قسم اول از محدوده شرع خارج بوده و

مستلزم انجام کارهایی بر خلاف دین اسلام است، جایز نمی باشد که اکثر ریاضت های مرتاضان از

این قسم می باشد و محرماتی مثل اضرار به نفس را در پی دارد و یا ترک واجبات الهی را. همان طور

۱. محمد باقر بن محمد تقی مجلسی، بحار الأنوار ج ۱، چاپ دوم، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق،

ص ۲۲۶.

۲. محمد بن حسین شریف الرضی همان، نامه ۴۵.

۳. فخرالدین طریحی، مجمع البحرین، احمد حسینی اشکوری، چاپ چهارم، قم: مرتضوی، ۱۴، ص ۱۹۸.

۴. حسن بن علی ابن شعبه حرانی، تحف العقول، همان ص ۱۹۷.

که احادیث آن ذکر گردید، در دین اسلام رهبانیت و ریاضت های خارج از متعارف بین مسلمانان نهی شده است.

اهل ریاضت از ریاضت های خدا داد که معجزه است، به سوی ریاضت های خود ساخته که سحر است فرار می کنند. اگر به راستی در پی ریاضت هستید در عرصه زندگی با اخلاق شایسته و رفتار پسندیده عمل کنید نه اینکه مشکلاتی که خداوند برای رشد شما آفریده است رها کنید.^۱

لازم است برای ریاضت کشیدن به اهداف ریاضت توجه شود چرا که هدف ریاضت از بین بردن عزت نفس یا تحمل گرسنگی و تشنگی بیش از توان جسم نیست بلکه هدف ریاضت تنبیه نفس است. ابن سینا در کتاب اشارات پس از بیان نیاز به ریاضت در سلوک سه هدف برای آن بیان می کند: غیر خدا را از پیش رو برداشتن، نفس امّاره را به فرمان نفس مطمئنّه درآوردن و تلطیف سر و باطن.

آنچه که در ریاضت مورد نظر اسلام است منطبق بودنش با دستورات شرعیست و با توجه به این که شرع مقدّس اسلام هم نسبت به کرامت انسان و هم سلامت جسم و حفظ جان توجه ویژه دارد لذا هر نوع ریاضت مخالف با این امر در نظر اسلام مردود است. شریعت اسلامی بهترین ریاضت ها را برای تربیت و تهذیب نفس در خود دارد.

در کلمات قصار حضرت علی (علیه السلام) آمده است: «الشَّریعةُ رِیاضَةُ النَّفْسِ؛ شریعت، ریاضت نفس است.»^۲

۱. **فرآوری محمدی، مقاله** بهترین ریاضت از نظر اسلام ،!، ۱۲ صبح، ۱۳۹۴/۱۱/۱۴، <http://www.tebyan.net>.

۲. عبد الواحد بن محمد تمیمی آمدی، تصنیف غرر الحکم و درر الکلم ، محقق مصطفی درایتی، قم: دفتر تبلیغات ۱۳۶۶ ش، ص ۲۳۸.

مرحوم حاج اسماعیل دولابی در این باره می گوید: اهل ریاضت از ریاضت‌های خداداد که معجزه است، به سوی ریاضت‌های خود ساخته که سحر است فرار می کنند. اگر به راستی در پی ریاضت هستید در عرصه زندگی با اخلاق شایسته و رفتار پسندیده عمل کنید نه اینکه مشکلاتی که خداوند برای رشد شما آفریده است رها کنید و در گوشه‌ای سختی‌های خود ساخته را بر خود تحمیل کنید. همین احکام ظاهری در شرع و آنچه خداوند در زندگی برای فرد پیش می آورد، خودش ریاضت این امت است.^۱

از جهت دیگر امساک در غذا یک روش ارزشمند و غیر قابل توصیف است و از طرفی چون بدن آدمی باید وظیفه‌ی خود را به بهترین وضع انجام دهد لذا احتیاج مبرمی به غذا دارد. این غذا است که بدن آدمی را به تکاپو، حرکت، کار و نیز زنده نگه می‌دارد. این اهمیت والای غذایی متأسفانه برخی اوقات به علت عدم آشنایی به طرز استفاده از مقدار، زمان، نوع، حجم، کیفیت و کمیت آن دست‌خوش اختلال و متحمل خسران و زیان غیر قابل جبران خواهد شد.

مثلاً آدمی به جای مصرف غذای طبیعی و سالم و در حد لزوم بدن، از غذای مصنوعی و ساختگی به مقدار زیادتر از احتیاج، مصرف می‌نماید. که به دنبال این اشتباه، بدن متحمل خساراتی می‌شود که نتیجه‌ی آن بعد از سال‌های متمادی به گونه‌های مختلفی خود را ظاهر می‌سازد. از آنجایی که اساس فیزیکی بیشتر بیماری‌ها مخصوصاً بیماری‌های متابولیکی بد غذایی است، بنابراین ارزش امساک در غذا بهترین درمان است.

با کم خوردن یا نخوردن غذا بدن فرصت ترمیم خود را دوباره باز یافته و انرژی اضافی را که صرف هضم و جذب غذاهای اضافی نموده است، صرف ترمیم خود می‌نماید زیرا اگر بدن بخواهد هم جذب کند و هم دفع نماید و عمل مثبت و منفی در زمان کوتاهی انجام دهد برایش مشکل است. اما اگر

۱. **فرآوری محمدی،** مقاله بهترین ریاضت از نظر اسلام ،! ۱۲ صبح، ۱۳۹۴/۱۱/۱۴

زمانی فرصت داشته باشد که بتواند مثلاً عمل دفع را بیشتر انجام دهد سلامتی خود را بهتر تأمین می‌کند، به‌دست آمدن این زمان ترمیم در سایه‌ی امساک است.

مثلاً اگر بدن آدمی را به استخر تشبیه کنیم که سال‌های متمادی از رسوبات لای و گل پر شده است و حالا می‌خواهیم آن را خالی کرده شست و شو دهیم، باید مجرای ورودی را بسته و خروجی را باز گذاریم. اگر هر دو مجرای ورودی و خروجی باز باشد همیشه استخر پر و فرصت پاک شدن را نخواهد یافت، این فرصت زمانی بدست می‌آید که مجرای ورودی بسته یا لااقل کمتر از مجرای خروجی باز باشد که این نیاز همان امساک است.^۱

مهم اینجاست که: هیچ کس از قوانین طبیعت نمی‌تواند سرپیچی کند زیرا متابعت نکردن از قوانین طبیعی عوارضی را در بر خواهد داشت که بد خوری، پر خوری و بی‌نظمی در غذا یکی از آنهاست اینجاست که گفته‌اند: هیچ کس در برابر سرپیچی از قوانین طبیعی بدون مجازات نخواهد ماند. (آیا مجازات پر خوری و بد خوری، عوارض قلبی، فشار خون، چاقی بی‌قواره، نقرس، مرض قند و دهها بیماری دیگر نیست؟!) آدمی چه بخواهد و چه نخواهد، چه بداند و چه نداند این عوارض مزاحم که کم‌کننده‌ی طول عمر است به علل فوق پیش خواهد آمد. بلی اینجاست که نصایح گران بهای آخرین پیامبر الهی (صلی الله علیه و آله و سلم) چون نوری جهان دانش را روشن کرده است:

« مَنْ قَلَّ طَعْمُهُ صَحَّ بَدَنُهُ وَ صَفَا قَلْبُهُ وَ مَنْ كَثُرَ طَعْمُهُ سَقُمَ بَدَنُهُ وَ قَسَا قَلْبُهُ^۲ هر کس کم خورد سالم ماند و هر کس بسیار خورد، تنش بیمار و دلش سخت گردد.»

حضرت عیسی (علیه السلام) فرمود:

۱. صفدر صائمی همیشه لاغر باشیہ تهران: حافظ نوین ۱۳۹۴، ص ۱۸۶.

۲. مسعود بن عیسی ورام بن ابی فراس، مجموعه وراثت، ۲، قم: مکتبه فقیه ۱۴۱۰ ق، ص ۲۲۹.

«ای بنی اسرائیل! تا گرسنه نشوید چیزی نخورید و هرگاه گرسنه شوید بخورید و سیر مخورید؛ زیرا که چون سیر شدید گردن‌های شما گنده می‌شود و پهلوه‌های شما فربه می‌شود و پروردگار خود را فراموش می‌کنید.» همچنین امام موسی (علیه السلام) منقول است که:

«اگر مردم میانه رو باشند در طعام خوردن همیشه بدن ایشان صحیح باشد.»

و از عوامل پیدایش حکمت در آدمی، داشتن روح زهد و حالت کم‌خوری است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) ضمن مواعظش، به ابوذر فرمود:

«هیچ انسانی در دنیا؛ زهد پیشه نساخت، جز اینکه خداوند درخت حکمت را در قلبش نشانید و زبانش را بدان گویا ساخت و او را به عیوب دنیا و درد و درمانش آگاه فرمود، و از این دنیا با روحی پاک به سوی خانه ای سلامت (بهشت) گسیلش داشت.»

و خداوند ضمن مواعظش در شب معراج به پیامبر فرمود:

«ای احمد، هر کس شکمش گرسنه باشد و زبانش را حفظ کند، من به وی حکمت می‌آموزم»

۱. علی بن حسین مسعودی، محمد جواد نجفی، ترجمه إثبات الوصیة چاپ دوم، تهران: اسلامیه، ۱۳۶۲ ش، ص ۱۴۱.

۲. محمد باقر مجلسی، حلیة المتقین در آداب و سنن و اخلاق اسلامی، چاپ دوم، قم: ناشر امام عصر (ع)، ۱۳۸۱، ص ۷۳.

۳. حسن بن فضل طبرسی، مکارم الأخلاق، ابراهیم میر باقری، چاپ دوم، تهران: انتشارات فراهانی، ۱۳۶۵ ش، ص ۴۶۲.

۴. محمد بن حسن حر عاملی، الجواهر السنیة فی الأحادیث القدسیة (کلیات حدیث قدسی)، چاپ سوتهران: انتشارات دهقان، ۱۳۸۰ ش، ص ۴۰۰.

و در مقابل، عدم تقوا، عدم اخلاص، دنیا خواهی، پرخوری، شکم بارگی، تکبر اسیر هوای نفس و غرق در شهوات زود گذر دنیایی شدن، توفیق واقع بینی و برخورداری از نعمت حکمت را از آدمی سلب می نماید، که امام علی (علیه السلام) فرمود:

«پرخوری، حکمت را فاسد می کند و شکم بارگی مانع از زیرکی است.^۱»

و باز آن حضرت فرموده است:

«فردی که مغلوب غضب و شهوت است بهره ای از حکمت نخواهد داشت.^۲»

و یکی از تبعات غذای حرام، این است که توجه و بیداری را از انسان سلب کرده، او را در غفلت فرو می برد و بدتر از آن، از گناه لذت می برد. به مرتبه ای از سقوط می رسد که رابطه ای با خدا برایش مشکل است و نه تنها موفق به خواندن نماز شب نمی شود، بلکه توفیق نماز اول وقت نیز از او سلب می شود. از دیگر تبعات مال حرام پدید آمدن جهل مرکب برای انسان است. به این معنا که کار زشت در نظر او جلوه ی نیکویی دارد. قرآن کریم ورشکسته ترین افراد در قیامت را کسی می داند که اعمال ناشایست خود را نیک می پندارد.

«قُلْ هَلْ تَنْبِتُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا؟^۳ بگو (آیا شما را از زیانکار ترین مردم آگاه گردانم؟) [آنان] کسانی اند که کوششان در زندگی دنیا به هدر رفته و خود می پندارند که کار خوب انجام می دهند.»

۱. عبد الواحد بن محمد تمیمی آمدی، همان، ص ۳۶.

۲. شرح آقا جمال خوانساری بر غرر الحکم و درر الکلم محمد بن حسین آقا جمال خوانساری، محقق جلال

الدین حسینی ارموی محدث، ج ۱، چاپ چهارم تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۶ ش، ص ۱۸۸.

۳. کهف (۱۸) آیه ۱۰۴-۱۰۳.

افراد مبتلا به مال حرام دچار جهل مرکب می‌شوند، این افراد به جایگاهی می‌رسند که از لحاظ فرهنگی مشکلات فراوانی دارند، اما تحیل می‌کنند از برترین فرهنگ‌ها برخوردارند. فرهنگ اسلام در بین افراد آنان، خرافی تلقی می‌شود؛ چادر بین آنان ارزش ندارد، بلکه یک خرافات است، پوشش غربی را امتیاز می‌داند. دین، نمار، مسجد و شعائر دینی را مسخره می‌کنند و رفتارهای زشت و ناپسند و فرهنگ غرب را نیکو می‌پندارند. ظلم، در بین اشخاص آلوده به مال حرام، معتبر است و ربا و رشوه، در بین افراد آنان عادی است و امتیاز محسوب می‌گردد. مال حرام رابطه‌ی انسان با خداوند را به کلی قطع می‌کند و او را به شیطان متصل می‌نماید. ارتباط شیزان نیز او را به راهی می‌کشاند که منتهای آن سقوط است و تا پایان عمر سراشییی سقوط را طی می‌کند تا بمیرد. متأسفانه در آخرت نیز سقوط او ادامه دارد. خدا نکند کسی به این مقام پست تنزل یابد که سقوطش، حتی در جهنم نیز ادامه دار باشد. افزون بر این، کسی که مال حرام کسب کرده، در قیامت باید حق الناس را جبران نماید و این جبران ربطی به سقوط او و عذاب جهنم ندارد. خداوند متعال به عزّت و جلال خود قسم خورده و فرموده است که ممکن است از حق خود بگذرم، اما از حق الناس نخواهم گذشت.^۱

بنابراین در قیامت، عبادات و اعمال نیک بدهکار را به بستانکار می‌دهند تا راضی شود؛ و اگر عمل نیکی نداشته باشد یا اعمال او تمام شود، گناهان بستانکار را به پرونده بدهکار منتقل می‌کنند.^۲

غذای حرام تبعات فراوان دیگری نیز دارد که در اینجا فرصت شرح آن وجود ندارد، اما همین مقدار باید دانست که مال حرام، انسان را به سقوط می‌کشاند و شقاوت ابدی را برای او رقم خواهد زد. بنابراین، به دست آوردن غذای حلال، مخصوصاً در زمان حاضر، در حالی که بسیار مشکل است، بسیار لازم است.^۳

۱. حسین مظاهری، مشق اخلاق، اصفهان: مؤسسه فرهنگی مطالعاتی الزهرا (علیها السلام)، ۱۳۹۱، ص ۴۷.

۲. همان، ج ۸، ص ۱۰۶.

۳. حسین مظاهری، همان، ص ۴۸.

چنانکه می‌دانیم؛ دعا و همه‌ی اعمال ما یک نوع نیرویی است که از مواد غذایی سرچشمه می‌گیرد، که اگر مواد غذایی از حرام باشد، دعا را آلوده می‌کند و مانع استجاب آن می‌شود. پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌آله‌وسلم) فرمود:

«مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُسْتَجَابَ دُعَاؤُهُ فَلْيُطِيبْ مَطْعَمَهُ وَ مَكْسَبَهُ^۱؛ هر کس دوست دارد که دعایش مستجاب شود باید غذا و کسبش را نیکو سازد.»

۱. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، همان، ج ۹، ص ۳۷۲.

نتیجه گیری

روایت عنوان بصری ، سفارش امام جعفر صادق (علیه السلام) به علاقه مندان سیر و سلوک إلی الله، دستوری بسیار کارساز و اساسی است. در راستای گذشتن از نفس اماره و خواهش های مادی و طبعی و شهوی و غضبی که غالباً از کینه و حرص و شهوت و غضب و زیاده روی در تلذذات بر می خیزند. مرحوم قاضی، استاد روحانی علامه طباطبائی (رحمه الله علیه) و عده ای دیگر از بزرگان دستور می دادند به شاگردان و مریدان سیر و سلوک إلی الله تا روایت عنوان بصری را بنویسند و بدان عمل کنند و علاوه بر این می فرموده اند باید آن را در جیب خود داشته باشند و هفته ای یکی - دو بار آن را مطالعه کنند. این روایت بسیار مهم که حاوی دستوراتی بسیار کارساز و اساسی است. مشتمل بر نکات بینشی - باوری از جمله مطیع خدا بودن، تربیت و مباحث علمی می باشد.

و همچنین دارای نکات رفتاری - عملی از جمله عبادت و بندگی خدا، عبودیت نه عبادت، عبودیت بستر کسب همهی کمالات، واگذاری کارها به خداوند، حلم، انفاق در راه خدا، انفاق و تواضع و فروتنی می باشد. تا چراغی فراوی کسانی باشد که همّت حرکت به سوی پروردگار را دارند.

منابع

▪ قرآن کریم، ترجمه حسین انصاریان.

▪ نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی.

کتاب فارسی

۳. ابن بابویه، محمد بن علی، پاداش نیکی ها و کیفر گناهان، محقق محمد علی مجاهدی، قم :

انتشارات سرور، ۱۳۸۱ ش.

۴. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول، ترجمه بهزاد جعفری، تهران: دار الکتب

الإسلامیه، ۱۳۸۱ ش.

۵. -----، رهاورد خرد (ترجمه تحف العقول) ترجمه پرویز اتابکی،

تهران: نشر و پژوهش فرزانه روز، ۱۳۷۶ ش.

۶. انصاریان، حسین، تفسیر و شرح صحیفه سجاده ج ۱۲، قم: انتشارات دارالعرفان، ۱۳۸۸.

۷. پناهیان، علیرضا، رهایی از تکبر پنهان تهران: پیام معنوی، ۱۳۹۱.

۸. حسینی، محمدحسین، روح مجرد مشهد: انتشارات علامه طباطبائی، ۱۴۲۷

۹. داور پناه، ابوالفضل، انوار العرفان فی تفسیر القرآن ج ۵، تهران: انتشارات صدر، ۱۳۷۵ ش.

۱۰. زمانپور، مجید، لطایف عرفانی برگرفته از آثار امام خمینی (رحمه الله علیه) تهران: موسسه

فرهنگی و انتشاراتی پازینه، ۱۳۸۰.

۱۱. ساعدی خراسانی، محمد باقر، الارشاد ترجمه ساعدی خراسانی، تهران: اسلامیه، ۱۳۸۰ ش.

۱۲. صانعی، صفدر، همیشه لاغر باشید تهران: حافظ نوین، ۱۳۹۱.

۱۳. طبرسی، حسن بن فضل، مکارم الأخلاق، ابراهیم میر باقری، ج ۲، چاپ دوم، تهران:

انتشارات فراهانی، ۱۳۶۵ ش.

۱۴. قرائتی، محسن، پرتویی از اسرار نماز تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، ۱۳۷۵.

۱۵. قمی، عباس، خلاصه معراج السعاده قم: موسسه راه حق، ۱۳۷۰.
۱۶. مجلسی، محمد باقر، بنادر البحار (ترجمه و شرح خلاصه کتاب العقل و العلم و الجهل)، ترجمه علی نقی فیض الاسلام اصفهانی، تهران: انتشارات فقیه، بی تا.
۱۷. معین، محمد، فرهنگ معین، چاپ دوم، تهران: انتشارات زرین، ۱۳۸۶.
۱۸. مهیار، رضا، فرهنگ ابجدی (عربی، فارسی) تهران: انتشارات اسلامی، ۱۳۷۵.
۱۹. مکارم شیرازی، ناصر و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۱، چاپ بیست پنجم، تهران: دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۸۵ ش.
۲۰. -----، اخلاق در قرآن، ج ۲، قم: مدرسه الإمام علی بن ابی طالب (علیه السلام)، ۱۳۸۵.
۲۱. محدثی، جواد، اخلاق معاشرت قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۸.
۲۲. مسعودی، علی بن حسین، نجفی، محمد جواد، ترجمه إثبات الوصیة، چاپ دوم، تهران: اسلامیة، ۱۳۶۲ ش.
۲۳. مظاهری، حسین، مشق اخلاق، اصفهان: مؤسسه فرهنگی مطالعاتی الزهرا (علیها السلام)، ۱۳۹۰.
۲۴. مجلسی، محمد باقر، حلی المتقین در آداب و سنن و اخلاق اسلامی چاپ دوم، قم: ناشر امام عصر (ع)، ۱۳۸۱.
۲۵. موسوی خمینی (قدس سره)، روح الله، شرح حدیث جنود عقل و جهل، چاپ هشتم، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (رحمه الله علیه)، ۱۳۸۲ ش.
۲۶. نراقی، مهدی، علم اخلاق اسلامی، ترجمه کتاب جامع السعادات، ترجمه جلال الدین مجتبوی، ج ۱، تهران: انتشارات حکمت، ۱۳۶۴.
۲۷. -----، معراج السعاده، مشهد: هاتف، ۱۳۸۷.
۲۸. واسطی، علی بن محمد لیشی، عیون الحکم و المواعظ قم: دارالحديث، ۱۳۷۶ ش.
۲۹. هاشمی، هادی، دریای عرفان، قم: طه، ۱۳۸۰.

۳۰. ابن بابویه، محمد بن علی، **الأمالی**، چاپ پنجم، بیروت: اعلمی، ۱۳۶۲.

۳۱. ابن فارس، احمد، **معجم مقاییس اللغة** بیروت: دار الإحياء التراث العربی، ۱۴۲۲ هـ.

ق.

۳۲. ابن منظور، محمد بن مکرم، **لسان العرب**، ج ۸، چاپ سوم، بیروت: دارصادر، ۱۴۱۴ ق.

۳۳. تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، **تصنیف غرر الحکم و درر الکلم**، محقق مصطفی درایتی، قم: دفتر تبلیغات، ۱۳۶۶ ش.

۳۴. حر عاملی، محمد بن حسن، **الجواهر السنیة فی الأحادیث القدسیة (کلیات حدیث قدسی)** چاپ سوم، تهران: انتشارات دهقان، ۱۳۸۰ ش.

۳۵. خوانساری، محمد بن حسین آقا جمال، **شرح آقا جمال خوانساری بر غرر الحکم و درر الکلم**، محقق جلال الدین حسینی ارموی محدث، ج ۲، چاپ چهارم، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۶ ش.

۳۶. رشید رضا، محمد، **تفسیر القرآن الحکیم الشہیر بتفسیر المنار**، ج ۳، بیروت: دار المعرفة، ۱۴۱۴ هـ. ق.

۳۷. زبیدی، حسینی، محمد مرتضی، **تاج العروس من جواهر القاموس**، بیروت: دارالإحياء التراث العربی، ۱۳۸۶ هـ. ق.

۳۸. صفار، محمد بن حسن، **بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد (صلی الله علیهم)** محسن بن عباسعلی کوچه باغی، ج ۱، چاپ دوم، قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ ق.

۳۹. طباطبایی، محمد حسین، **المیزان فی تفسیر القرآن** ج ۹، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ ق.

۴۰. طریحی، فخرالدین، **مجمع البحرين**، احمد حسینی، ج ۶، چاپ سوم، تهران: کتاب فروشی مرتضوی، ۱۳۷۵.

٤١. العروسی الحویزی، عبد علی بن جمعة، تفسير نور الثقلين محقق هاشم رسولی محلاتی، ج ٤، چاپ چهارم، قم: اسماعیلیان، ١٤١٥ ق.
٤٢. طبرسی، علی بن حسن ، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ١، تهران: انتشارات ناصر خسرو، ١٣٧٢ ش.
٤٣. ----- ، مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار ، چاپ دوم، نجف: المكتبة الحیدریة، ١٣٨٥ .
٤٤. فتال نیشابوری، محمد بن احمد، روضة الواعظین و بصیرة المتعظین، ج ٢، قم: انتشارات رضی، ١٣٧٥ ش.
٤٥. فراهیدی، خلیل بن احمد، ترتیب کتاب العین ج ١، بی جا: اسوه، ١٤١٤ هـ. ق.
٤٦. قمی، ابوالقاسم بن حسن، قوانین الاصول ج ٢، تهران: مکتبه العلمیه الاسلامی، ١٣٨٧ .
٤٧. کاشف الغطاء، محمد حسن، کشف الغطاء عن خفیات مبهمات الشریعة الغراء چاپ سنگی، بی نا، بی تا.
٤٨. کلینی، محمد بن یعقوب، أصول الکافی، جواد مصطفوی، ج ٣، تهران: کتاب فروشی اسلامیة، ١٣٦٩ ش.
٤٩. مجلسی، محمد باقر، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، محقق هاشم رسولی محلاتی، ج ٨، چاپ دوم، تهران: دار الکتب الإسلامیة، ١٤٠٤ ق.
٥٠. ----- ، بحار الأنوار ج ١، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ١٤٠٣ ق.
٥١. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ١٣، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ١٣٦٠ ش.
٥٢. مفید، محمد بن محمد بن نعمان ، الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد ج ١، قم: کنگره شیخ مفید، ١٤١٣ ق.
٥٣. ورام بن أبی فراس، مسعود بن عیسی، مجموعة ورام ج ٢، قم: مکتبه فقیه، ١٤١٠ ق.

۵۴. آصفی، محمد مهدی، نکاتی درباره حدیث عنوان بصری از امام صادق (ع)، فصلنامه علوم حدیث، شماره ۲۵.

۵۵. اشتیاردی، محمد محمدی، حکمت های دهگانه لقمان در قرآن، تواضع و فروتنی، ماهنامه پاسدار اسلام، شماره ۲۴۵.

۵۶. ایروانی، جواد، مقاله انفاق در قرآن، مجموعه مقالات همایش قرآن و اقتصاد، تهران، دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۸۵.

۵۷. بهشتی، سعید، تربیت اسلامی، مجموعه مقالات، روش های تربیت عقلانی در سخنان امام علی (علیه السلام)، ۱۳۸۶، شماره ۲۶، ص ۵۰۷.

۵۸. پورنصیر، امیر محمد، مقاله آثار و برکات انفاق روزنامه رسالت، شماره ۷۲۹۹.

۵۹. جودوی، محمد حسین و امیر عباسی، مهرداد برومند، بررسی صدق از دیدگاه قرآن، مجله معرفت، شماره ۹۶.

۶۰. دلشاد تهرانی، مصطفی، مقاله زهد زمامداران در اندیشه ی سیاسی امام علی (ع)، دولت آفتاب، اندیشه سیاسی و سیره حکومتی علی (ع)، چاپ چهارم، ۱۳۸۷.

۶۱. محمدی، میر آقا، مقاله راه های مبارزه با نفس مجله پژوهش های دینی، ش ۴، ص ۶۳.

۶۲. زهرا اجلال، مقاله ۸ موعظه از شما آموختم ۱۰ صبح، ۱۳۹۴/۱۰/۲۳،

<http://www.tebyan.net>.

۶۳. مسعود بسیطی و آ. کیومرثی، مقاله «علم، خاستگاه، تعاریف و کاربردهای آن»
<http://www.mohammadivu.org>

۶۴. سمیه همراهی، مقاله توکل، زیر نظر استاد دکتر حسینی شاهرودی، ۱۰ صبح،
<http://shahrudi.parsiblog.com>، ۱۳۹۴/۱۰/۲۳

۶۵. محمدتقی سبحانی نیا، مقاله اطاعت از خدا حق یا تکلیف؟، ۱۱ صبح، ۱۳۹۴/۱۱/۱۶،
<http://marifat.nashriyat.ir>

۶۶. محمد مهدی موسوی، مقاله اهمیت علم آموزی در اسلام ۱۰ صبح، ۱۳۹۴/۱۱/۱۶،
<http://akhlagh.porsemani.ir>

۶۷. مصطفی ابراهیمی، مقاله جایگاه صداقت و راستی در قرآن و روایات چگونه است؟،

۱۰ صبح، ۱۳۹۴/۱۰/۲۳،

<http://www.wikiporsesh.ir>

۶۸. فرآوری محمدی، مقاله بهترین ریاضت از نظر اسلام، ۱۲ صبح، ۱۳۹۴/۱۱/۱۴،

<http://www.tebyan.net>

۶۹. مقاله حدیث عنوان بصری که آیت الله قاضی به آن اشاره داشتند چیست؟، ۱۰:۳۰ صبح،

۱۳۹۴/۱۱/۱۷، <http://www.islamquest.net>

۷۰. عبدالکریم عابدینی، مقاله عبودیت ۱۱ صبح، ۱۳۹۴/۱۱/۱۶،

<http://download.newword.ir>

ضمائم

متن کامل روایت عنوان بصری با ترجمه آن

این روایت از حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) منقول است که در اینجا عین الفاظ و عبارات

روایت و به دنبال آن ترجمه اش را بدون اندک تصرف ذکر می‌نمائیم تا محبت و عاشقین سلوک إلى الله از آن متمتع گردند:

«أَقُولُ: وَجَدْتُ بِخَطِّ شَيْخِنَا الْبَهَائِيِّ قَدَسَ اللَّهِ رُوحَهُ مَا هَذَا لَفْظُهُ: قَالَ الشَّيْخُ شَمْسُ الدِّينِ مُحَمَّدُ بْنُ مَكِّيٍّ: نَقَلْتُ مِنْ خَطِّ الشَّيْخِ أَحْمَدَ الْفَرَاهَانِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ، عَنْ عُنْوَانِ الْبَصْرِيِّ؛ وَكَانَ شَيْخًا كَبِيرًا قَدْ أَتَى عَلَيْهِ أَرْبَعٌ وَتِسْعُونَ سَنَةً.

قال: كُنْتُ اخْتَلَفْتُ إِلَى مَالِكِ بْنِ أَنَسٍ سِنِينَ. فَلَمَّا قَدِمَ جَعْفَرُ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَدِينَةَ اخْتَلَفْتُ إِلَيْهِ، وَاحْبَبْتُ أَنْ آخُذَ عَنْهُ كَمَا أَخَذْتُ عَنْ مَالِكٍ».

می‌گویم: من به خطّ شیخ ما: بهاء الدین عاملی (قدس الله روحه) چیزی را بدین عبارت یافتم:

شیخ شمس الدین محمد بن مکّی (شهید اول) گفت: من نقل می‌کنم از خطّ شیخ احمد فراهانی

(رحمه الله) از عنوان بصری؛ و وی پیرمردی فرتوت بود که از عمرش نود و چهار سال سپری می‌گشت.

او گفت: حال من اینطور بود که به نزد مالک بن انس رفت و آمد داشتم. چون جعفر صادق (علیه السلام)

به مدینه آمد، من به نزد او رفت و آمد کردم، و دوست داشتم همانطوری که از مالک تحصیل علم کرده‌ام، از او نیز تحصیل علم نمایم.

«فَقَالَ لِي يَوْمًا: إِنِّي رَجُلٌ مَطْلُوبٌ وَمَعَ ذَلِكَ لِي أَوْرَادٌ فِي كُلِّ سَاعَةٍ مِنْ عَائَاءِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، فَلَا تَشْغَلْنِي عَنْ وَرْدِي! وَخُذْ عَنْ مَالِكٍ وَاخْتَلِفْ إِلَيْهِ كَمَا كُنْتَ تَخْتَلِفُ إِلَيْهِ».

پس روزی آن حضرت به من گفت: من مردی هستم مورد طلب دستگاه حکومتی (آزاد نیستم و

وقتم در اختیار خودم نیست، و جاسوسان و مفتّشان مرا مورد نظر و تحت مراقبه دارند.) و علاوه بر

این، من در هر ساعت از ساعات شبانه روز، أَوْرَاد و اذکاری دارم که بدانها مشغولم. تو مرا از وِردم و

ذکرم باز مدار! و علومت را که می‌خواهی، از مالک بگیر و در نزد او رفت و آمد داشته باش،

همچنانکه سابقاً حالت اینطور بود که به سوی وی رفت و آمد داشتی.»

«فَاغْتَمَمْتُ مِنْ ذَلِكَ، وَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ، وَقُلْتُ فِي نَفْسِي: لَوْ تَفَرَّسَ فِيَّ خَيْرًا لَمَّا زَجَرَنِي عَنْ

الِاخْتِلَافِ إِلَيْهِ وَالْأَخْذِ عَنْهُ».

فَدَخَلْتُ مَسْجِدَ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلَيْهِ، ثُمَّ رَجَعْتُ مِنَ الْغَدْرِ إِلَى الرُّوضَةِ وَصَلَّيْتُ فِيهَا رَكَعَتَيْنِ وَقُلْتُ: أَسْأَلُكَ يَا اللَّهُ يَا اللَّهَ! أَنْ تَعْطِفَ عَلَيَّ قَلْبَ جَعْفَرٍ، وَتَرْزُقَنِي مِنْ عِلْمِهِ مَا أَهْتَدِي بِهِ إِلَى صِرَاطِكَ الْمُسْتَقِيمِ!

پس من از این جریان غمگین گشتم و از نزد وی بیرون شدم، و با خود گفتم: اگر حضرت در من مقدار خیری جزئی را هم تفرس می نمود، هر آینه مرا از رفت و آمد به سوی خودش، و تحصیل علم از محضرش منع و طرد نمی کرد.

پس داخل مسجد رسول الله (صلی الله علیه و آله) شدم و بر آن حضرت سلام کردم. سپس فردای آن روز به سوی روضه برگشتم و در آنجا دو رکعت نماز گزاردم و عرض کردم: ای خدا! ای خدا! من از تو می خواهم تا قلب جعفر را به من متمایل فرمائی، و از علمش به مقداری روزی من نمائی تا بتوانم بدان، به سوی راه مستقیم و استوارت راه یابم!

«وَرَجَعْتُ إِلَى دَارِي مُغْتَمًا وَلَمْ أَخْتَلِفْ إِلَى مَالِكِ بْنِ أَنَسٍ لِمَا أُشْرِبَ قَلْبِي مِنْ حُبِّ جَعْفَرٍ. فَمَا خَرَجْتُ مِنْ دَارِي إِلَّا إِلَى الصَّلَاةِ الْمَكْتُوبَةِ، حَتَّى عَيْلَ صَبْرِي. فَلَمَّا ضَاقَ صَدْرِي تَنَعَّلْتُ وَتَرَدَدْتُ وَقَصَدْتُ جَعْفَرًا، وَكَانَ بَعْدَ مَا صَلَّيْتُ الْعَصْرَ.»

و با حال اندوه و غصه به خانه ام باز گشتم؛ و ب ه جهت آنکه دلم از محبت جعفر اشراب گردیده بود، دیگر نزد مالک بن انس نرفتم. بنابراین از منزل خارج نشدم مگر برای نماز واجب (که باید در مسجد با امام جماعت به جای آورم) تا به جائی که صبرم تمام شد.

در این حال که سینه ام گرفته بود و حوصله ام به پایان رسیده بود نعلین خود را پوشیدم و ردای خود را بر دوش افکندم و قصد زیارت و دیدار جعفر را کردم؛ و این هنگامی بود که نماز عصر را بجا آورده بودم.

«فَلَمَّا حَضَرَتْ بَابَ دَارِهِ اسْتَأْذَنْتُ عَلَيْهِ، فَخَرَجَ خَادِمٌ لَهُ فَقَالَ: مَا حَاجَتُكَ؟ فَقُلْتُ: السَّلَامُ عَلَى الشَّرِيفِ.»

فَقَالَ: هُوَ قَائِمٌ فِي مُصَلَّاهُ. فَجَلَسْتُ بِحِذَاءِ بَابِهِ. فَمَا لَبِثْتُ إِلَّا يَسِيرًا إِذْ خَرَجَ خَادِمٌ فَقَالَ: ادْخُلْ عَلَى بَرَكَةِ اللَّهِ. فَدَخَلْتُ وَسَلَّمَ عَلَيْهِ. فَرَدَّ السَّلَامَ وَقَالَ: اجْلِسْ! غَفَرَ اللَّهُ لَكَ!

پس چون به درِ خانهٔ حضرت رسیدم، اذن دخول خواستم برای زیارت و دیدار حضرت. در این

حال خادمی از حضرت بیرون آمد و گفت: چه حاجت داری؟!

گفتم: سلام کنم بر شریف.

خادم گفت: او در محلّ نماز خویش به نماز ایستاده است. پس من مقابل درِ منزل حضرت نشستم.

در این حال فقط به مقدار مختصری درنگ نمودم که خادمی آمد و گفت: به درون بیا تو بر برکت

خداوندی (که به تو عنایت کند). من داخل شدم و بر حضرت سلام نمودم. حضرت سلام مرا پاسخ

گفتند و فرمودند: بنشین! خداوندت بیامرزد!

«فَجَلَسْتُ، فَأَطْرَقَ مَلِيًّا، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ، وَقَالَ: أَبُو مَنْ؟ قُلْتُ: أَبُو عَبْدِ اللَّهِ! قَالَ: ثَبَّتَ اللَّهُ كُنْيَتَكَ وَ

وَفَقَّكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! مَا مَسَأَلْتُكَ؟»

فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: لَوْ لَمْ يَكُنْ لِي مِنْ زِيَارَتِهِ وَالتَّسْلِيمِ غَيْرُ هَذَا الدُّعَاءِ لَكَانَ كَثِيرًا.

پس من نشستم، و حضرت قدری به حال تفکر سر به زیر انداختند و سپس سر خود را بلند نمودند

و گفتند: کنیه‌ات چیست؟! گفتم: أبو عبدالله (پدر بنده خدا)!

حضرت گفتند: خداوند کنیه‌ات را ثابت گرداند و تو را موفق بدارد ای أبو عبدالله! حاجت

چیست؟!

من در این لحظه با خود گفتم: اگر برای من از این دیدار و سلامی که بر حضرت کردم غیر از

همین دعای حضرت هیچ چیز دیگری نباشد، هر آینه بسیار است.

«ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ ثُمَّ قَالَ: مَا مَسَأَلْتُكَ؟ قُلْتُ: سَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يَعْطِفَ قَلْبَكَ عَلَيَّ، وَيَرْزُقَنِي مِنْ عِلْمِكَ. وَ

أَرْجُو أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَجَابَنِي فِي الشَّرِيفِ مَا سَأَلْتُهُ.

فَقَالَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! لَيْسَ الْعِلْمُ بِالتَّعَلُّمِ؛ إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقَعُ فِي قَلْبٍ مَنْ يُرِيدُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْ

يَهْدِيَهُ. فَإِنْ أَرَدْتَ الْعِلْمَ فَاطْلُبْ أَوَّلًا فِي نَفْسِكَ حَقِيقَةَ الْعُبُودِيَّةِ، وَاطْلُبِ الْعِلْمَ بِاسْتِعْمَالِهِ، وَاسْتَفْهِمِ اللَّهَ

يُفْهِمُكَ!»

سپس حضرت سر خود را بلند نمود و گفت: چه می خواهی؟!

عرض کردم: از خداوند مسألت نمودم تا دلت را بر من منعطف فرماید، و از علمت به من روزی کند. و از خداوند امید دارم که آنچه را که درباره حضرت شریف تو درخواست نموده‌ام به من عنایت نماید.

حضرت فرمود: ای ابا عبدالله! علم به آموختن نیست. علم فقط نوری است که در دل کسی که خداوند تبارک و تعالی اراده هدایت او را نموده است واقع می‌شود. پس اگر علم می‌خواهی، باید در اولین مرحله در نزد خودت حقیقت عبودیت را بطلبی؛ و ب ه واسطه عمل کردن به علم، طالب علم باشی؛ و از خداوند بپرسی و استفهام نمائی تا خدایت تو را جواب دهد و بفهماند.

«قُلْتُ: يَا شَرِيفُ! فَقَالَ: قُلْ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! قُلْتُ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! مَا حَقِيقَةُ الْعُبُودِيَّةِ؟ قَالَ: ثَلَاثَةُ أَشْيَاءَ: أَنْ لَا يَرَى الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِيمَا خَوَّلَهُ اللَّهُ مِلْكَاً، لِأَنَّ الْعَبْدَ لَا يَكُونُ لَهُمْ مِلْكٌ، يَرَوْنَ الْمَالَ مَالَ اللَّهِ، يَضَعُونَهُ حَيْثُ أَمَرَهُمُ اللَّهُ بِهِ؛ وَلَا يُدَبِّرُ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ تَدْبِيرًا؛ وَجُمْلَةُ اشْتِغَالِهِ فِيمَا أَمَرَهُ تَعَالَى بِهِ وَنَهَاهُ عَنْهُ. فَإِذَا لَمْ يَرَ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِيمَا خَوَّلَهُ اللَّهُ تَعَالَى مِلْكَاً هَانَ عَلَيْهِ الْأَنْفَاقُ فِيمَا أَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يُنْفِقَ فِيهِ؛ وَإِذَا فَوَّضَ الْعَبْدُ تَدْبِيرَ نَفْسِهِ عَلَى مُدَبِّرِهِ هَانَ عَلَيْهِ مَصَائِبُ الدُّنْيَا؛ وَإِذَا اشْتَغَلَ الْعَبْدُ بِمَا أَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى وَنَهَاهُ، لَا يَتَفَرَّغُ مِنْهُمَا إِلَى الْمِرْآءِ وَالْمُبَاهَاةِ مَعَ النَّاسِ. فَإِذَا أَكْرَمَ اللَّهُ الْعَبْدَ بِهَذِهِ الثَّلَاثَةِ هَانَ عَلَيْهِ الدُّنْيَا، وَابْنِيسُ، وَ الْخَلْقُ. وَلَا يَطْلُبُ الدُّنْيَا تَكَاثُرًا وَ تَفَاخُرًا، وَلَا يَطْلُبُ مَا عِنْدَ النَّاسِ عِزًّا وَ عُلُوًّا، وَلَا يَدْعُ أَيَّامَهُ بِاطِلَالٍ. فَهَذَا أَوَّلُ دَرَجَةِ التَّقَى. قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: تِلْكَ الدَّارُ الَّتِي لَا خَيْرَ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَ الْعَقِيبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»

گفتم: ای شریف! گفت: بگو: ای پدر بنده خدا (ابا عبدالله)! گفتم: ای ابا عبدالله! حقیقت عبودیت کدام است؟

گفت: سه چیز است: اینکه بنده خدا برای خودش درباره آنچه را که خدا به وی سپرده است ملکیتی نبیند؛ چرا که بندگان دارای ملک نمی‌باشند، همه اموال را مال خدا می‌بینند، و در آن جائی که خداوند ایشان را امر نموده است که بنهند، می‌گذارند؛ و اینکه بنده خدا برای خودش مصلحت اندیشی

و تدبیر نکند؛ و تمام مشغولیاتش در آن منحصر شود که خداوند او را بدان امر نموده است و یا از آن نهی فرموده است.

بنابراین، اگر بنده خدا برای خودش ملکیتی را در آنچه که خدا به او سپرده است نبیند، انفاق نمودن در آنچه خداوند تعالی بدان امر کرده است بر او آسان می‌شود. و چون بنده خدا تدبیر امور خود را به مُدبّرش بسپارد، مصائب و مشکلات دنیا بر وی آسان می‌گردد. و زمانی که اشتغال ورزد به آنچه را که خداوند به وی امر کرده و نهی نموده است، دیگر فراغتی از آن دو امر نمی‌یابد تا مجال و فرصتی برای خودنمایی و فخریه نمودن با مردم پیدا نماید.

پس چون خداوند، بنده خود را به این سه چیز گرامی بدارد، دنیا و ابلیس و خلائق بر وی سهل و آسان می‌گردد؛ و دنبال دنیا به جهت زیاده‌اندوزی و فخریه و مباهات با مردم نمی‌رود، و آنچه را که از جاه و جلال و منصب و مال در دست مردم می‌نگرد، آنها را به جهت عزّت و علوّ درجه خویشتن طلب نمی‌نماید، و روزهای خود را به بطالت و بیهوده رها نمی‌کند.

و اینست اولین پله از نردبان تقوی. خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید:

آن سرای آخرت را ما قرار می‌دهیم برای کسانی که در زمین اراده بلندمنشی ندارند، و دنبال فساد نمی‌گردند؛ و تمام مراتب پیروزی و سعادت در پایان کار، انحصاراً برای مردمان با تقوی است.

«قُلْتُ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! أَوْصِنِي قَالَ: أَوْصِيكَ بِثَلَاثَةِ أَشْيَاءَ، فَإِنَّهَا وَصِيَّتِي لِمُرِيدِي الطَّرِيقِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى، وَاللَّهُ أَسْأَلُ أَنْ يُوفِّقَكَ لِاسْتِعْمَالِهِ.

ثَلَاثَةٌ مِنْهَا فِي رِيَاضَةِ النَّفْسِ، وَثَلَاثَةٌ مِنْهَا فِي الْحِلْمِ، وَثَلَاثَةٌ مِنْهَا فِي الْعِلْمِ. فَاحْفَظْهَا، وَإِيَّاكَ وَالتَّهَافُونَ بِهَا! قَالَ عِنْوَانٌ: فَفَرَّغْتُ قَلْبِي لَهُ.

گفتم: ای ابا عبدالله! به من سفارش و توصیه‌ای فرما!

گفت: من تو را به نه چیز وصیت و سفارش می‌نمایم؛ زیرا که آنها سفارش و وصیت من است به اراده کنندگان و پویندگان راه خداوند تعالی. و از خداوند مسألت می‌نمایم تا ت و را در عمل به آنها توفیق مرحمت فرماید.

سه تا از آن نه امر درباره تربیت و تأدیب نفس است، و سه تا از آنها در باره حلم و بردباری است، و سه تا از آنها درباره علم و دانش است. پس ای عنوان آنها را به خاطرت بسپار، و مبدا در عمل به آنها از تو سستی و تکاهل سر زند!

عنوان گفت: من دلم و اندیشه‌ام را فارغ و خالی نمودم تا آنچه را که حضرت می فرماید بگیرم و اخذ کنم و بدان عمل نمایم.

«فَقَالَ: أَمَّا اللَّوَاتِي فِي الرِّيَاضَةِ: فَإِيَّاكَ أَنْ تَأْكُلَ مَا لَا تَشْتَهِيهِ، فَإِنَّهُ يُورِثُ الْحِمَاقَةَ وَالْبَلَهَ؛ وَلَا تَأْكُلْ إِلَّا عِنْدَ الْجُوعِ؛ وَإِذَا أَكَلْتَ فَكُلْ حَلَالًا وَسَمَّ اللَّهَ وَادْكُرْ حَدِيثَ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَا مَلَآءَ أَدَمِيَّ وَعَاءًا شَرًّا مِنْ بَطْنِهِ؛ فَإِنْ كَانَ وَلَا بَدَّ فثُلُثٌ لِبَطْنِهِ وَثُلُثٌ لِبَطْنِهِ وَثُلُثٌ لِنَفْسِهِ».

پس حضرت فرمود: اما آن چیزهائی که راجع به تأدیب نفس است آنکه: مبدا چیزی را بخوری که بدان اشتها نداری، چرا که در انسان ایجاد حماقت و نادانی می کند؛ و چیزی مخور مگر آنگاه که گرسنه باشی؛ و چون خواستی چیزی بخوری از حلال بخور و نام خدا را ببر و به خاطر آور حدیث رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را که فرمود:

هیچ وقت آدمی ظرفی را بدتر از شکمش پر نکرده است. بناءً علیهذا اگر به قدری گرسنه شد که ناچار از تناول غذا گردید، پس به مقدار ثلث شکم خود را برای طعامش بگذارد، و ثلث آن را برای آبش، و ثلث آن را برای نفسش.

«وَأَمَّا اللَّوَاتِي فِي الْحِلْمِ: فَمَنْ قَالَ لَكَ: إِنَّ قُلْتَ وَاحِدَةً سَمِعْتَ عَشْرًا فَقُلْ: إِنَّ قُلْتَ عَشْرًا لَمْ تَسْمَعْ وَاحِدَةً!»

وَمَنْ شَتَمَكَ فَقُلْ لَهُ: إِنَّ كُنْتَ صَادِقًا فِيمَا تَقُولُ فَاسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يَغْفِرَ لِي؛ وَإِنْ كُنْتَ كَاذِبًا فِيمَا تَقُولُ فَاللَّهُ أَسْأَلُ أَنْ يَغْفِرَ لَكَ. وَمَنْ وَعَدَكَ بِالْخَنَى فَعِدْهُ بِالنَّصِيحَةِ وَالرَّعَايَةِ».

و اما آن سه چیزی که راجع به بردباری و صبر است: پس کسی که به تو بگوید: اگر یک کلمه بگوئی ده تا می شنوی به او بگو: اگر ده کلمه بگوئی یکی هم نمی شنوی!

و کسی که تو را شتم و سب کند و ناسزا گوید، به وی بگو: اگر در آنچه می گوئی راست می گوئی، من از خدا می خواهم تا از من درگذرد؛ و اگر در آنچه می گوئی دروغ می گوئی، پس من از خدا می خواهم تا از تو درگذرد.

و اگر کسی تو را بیم دهد که به تو فحش خواهم داد و ناسزا خواهم گفت، تو او را مژده بده که من درباره تو خیرخواه می باشم و مراعات تو را می نمایم.

«وَأَمَّا اللَّوَاتِي فِي الْعِلْمِ: فَاسْأَلِ الْعُلَمَاءَ مَا جَهِلْتِ، وَإِيَّاكَ أَنْ تَسْأَلَهُمْ تَعْتَنَّا وَتَجْرِبَةً؛ وَإِيَّاكَ أَنْ تَعْمَلَ بِرَأْيِكَ شَيْئًا، وَخُذْ بِالْإِحْتِيَاظِ فِي جَمِيعِ مَا تَجِدُ إِلَيْهِ سَبِيلًا؛ وَاهْرُبْ مِنَ الْفُتْيَا هَرَبَكَ مِنَ الْأَسَدِ، وَ لَا تَجْعَلْ رَقَبَتَكَ لِلنَّاسِ جِسْرًا! قُمْ عَنِّي يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! فَقَدْ نَصَحْتُ لَكَ؛ وَلَا تُفْسِدْ عَلَيَّ وَرَدِي؛ فَإِنِّي أَمْرُؤٌ ضَنِينٌ بِنَفْسِي. وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى»

و اما آن سه چیزی که راجع به علم است: پس، از علماء بپرس آنچه را که نمی دانی؛ و مبدا چیزی را از آنها بپرسی تا ایشان را به لغزش افکنی و برای آزمایش و امتحان بپرسی. و مبدا که از روی رأی خودت به کاری دست زنی؛ و در جمیع اموری که راهی به احتیاط و محافظت از وقوع در خلاف امر داری احتیاط را پیشه خود ساز. و از فتوی دادن بپرهیز همانطور که از شیر درنده فرار می کنی؛ و گردن خود را جسر و پل عبور برای مردم قرار نده.

ای پدر بنده خدا (أبا عبدالله) دیگر برخیز از نزد من! چرا که تحقیقاً برای تو خیر خواهی کردم؛ و ذکر و ورد مرا بر من فاسد مکن، زیرا که من مردی هستم که روی گذشت عمر و ساعات زندگی حساب دارم، و نگرانم از آنکه مقداری از آن بیهوده تلف شود. و تمام مراتب سلام و سلامت خداوند برای آن کسی باد که از هدایت پیروی می کند، و متابعت از پیمودن طریق مستقیم می نماید.^۱

۱. محمد باقر بن محمد تقی مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق، ص ۲۲۴.